

سخن روز

پس از یکسال که از سرکوب هولناک «خیزش آبان ماه ۹۸» توسط رژیم مطلقه فقاہتی حاکم می‌گذرد



☀️ گفتمان‌سازی رادیکال (سرمقاله)

☀️ تیتراژ اول - آیا «سال‌های ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹» سال‌های ...

☀️ جنبش اعتراضی و کارگری ۲

☀️ جنبش نافرمانی مدنی ۴

☀️ عاشورا در سه رویکرد ۳

☀️ شریعتی در آینه اقبال ۹

☀️ الفبای پیشگامی ۳

☀️ رسالت مشترک حداقلی و حداکثری ۶

☀️ دموکراسی و آزادی ۶۲

☀️ ما چه می‌گوئیم ۲۳

☀️ اصول مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان ۱۰

☀️ مبانی تئوریک استراتژی ۳۶

☀️ پرسش و پاسخ ۱۹ - کدامین استراتژی؟ ۷

☀️ بحث‌شناسی ۲۳

☀️ فلسفه دعا و عبادت ۷

«گفتمان‌سازی رادیکال»

در موقعیت فرابحران زده امروز جامعه ایران،

در چارچوب «جنبش‌های مطالبه‌محور»

سه مؤلفه‌ای «اقتصادی، مدنی و سیاسی»

غیره، در موقعیت انضمامی یک کارگر دخالت دارند» و همین «دخالت دیالکتیکی اِلمان‌های جنسیت و نژاد و ملیت و مذهب و جنسیت، در موقعیت انضمامی کارگر است که هستی اجتماعی کارگر را تعریف می‌نمایند»، بنابراین از اینجاست که «هستی اجتماعی» گروه‌های مختلف جامعه باعث می‌گردند تا (برای نمونه) «موقعیت واقعی یک زن» (در جامعه بزرگ امروز ایران) فقط بنا به «جنسیت‌اش تعیین نشود». پر واضح است که مابه‌ازاء سیاسی و اجتماعی این جایگاه زن در عرصه جنبش مطالبه‌محور جامعه امروز ایران، آن می‌شود که جنبش زنان ایران در عرصه مبارزه رهایی‌بخش خود، منهای اینکه نباید خارج از «پیوند افقی» با دیگر جنبش‌های سیاسی و اجتماعی و مدنی (جنبش‌های مطالبه‌محور) حرکت خود را به صورت سکتاریستی به پیش ببرند، در عرصه «شعارهای تاکتیکی و استراتژیکی رهایی‌بخش» خود هم نباید برای نمونه با مطلق کردن «مبارزه با حجاب اجباری» (رژیم مطلقه فقه‌حاکم) «مبارزه عدالت جنسیتی و عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی را به حاشیه ببرند» چراکه اگر جنبش زنان ایران بتوانند در عرصه «مبارزه رهایی‌بخش خود شعار عدالت جنسیتی و عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی را به صورت محوری مطرح کنند» جنبش زنان ایران می‌توانند در بستر شعار «عدالت جنسیتی و عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی، به رهایی از حجاب اجباری رژیم مطلقه فقه‌حاکم هم دست پیدا

اگر بر این باور باشیم که «وظیفه محوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در این شرایط تندپیچ جامعه ایران که ابربحران‌های، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی جامعه ایران را به گل‌نشانده است «گفتمان‌سازی رادیکال» در بستر «جنبش مطالبه‌محور» سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی (مدنی) گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران می‌باشد، بدون تردید برای اینکه این «گفتمان‌سازی رادیکال» پیشگامان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «صورت انضمامی و مشخص و کنکرت و عینی» داشته باشد (نه صورت مجرد و انتزاعی و عام و کلی) باید در پروسه تدوین آن توسط پیشگامان دارای خودویژگی‌هایی باشد که این خودویژگی‌ها عبارتند از:

۱ - «جنبش مطالبه‌محور» امروز جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران که «منبع اصلی اِلمان‌های نظری، تبیین و تدوین گفتمان‌سازی رادیکال می‌باشد» باید در سه محور اصلی «اقتصادی و اجتماعی (مدنی) و سیاسی» تفکیک بشوند. آنچنانکه بدون فهم و شناخت کنکرت و عینی و مشخص سه مؤلفه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه بزرگ ایران، امکان شناخت جنبش مطالبه‌محور امروز جامعه ایران وجود ندارد.

۲ - خود پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه «گفتمان‌سازی رادیکال» در بستر مطالبات گسترده اقتصادی و اجتماعی - سیاسی جامعه بحران‌زده امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باید مسلح به «رویکرد انضمامی» باشند (نه رویکرد تجریدی و مکانیکی) زیرا تنها توسط «رویکرد انضمامی» است که ما می‌توانیم «دیالکتیک پدیده را به صورت تاریخ‌مند، در سه فرایند گذشته و حال و آینده مطالعه کنیم» و می‌توانیم «موضوع را در پیوند با دیگر پدیده‌ها (که محیط او را تعریف می‌کنند) مطالعه کنیم». لذا از اینجا است که در تحلیل و تبیین و تعریف موضوع توسط پیشگامان، «هستی اجتماعی» جایگزین «جایگاه مکانیکی اقتصادی و اجتماعی» می‌شود؛ و علت و دلیل این امر همان است که در «هستی اجتماعی» (برعکس «جایگاه اقتصادی و اجتماعی») در چارچوب «رویکرد انضمامی» همزمان «اِلمان‌های مختلف، طبقه و نژاد و مذهب و ملیت و جنسیت در نظر گرفته می‌شود». برای مثال، در جامعه امروز سرمایه‌داری ایران، «موقعیت انضمامی یک کارگر فقط متأثر از جایگاه اقتصادی‌اش در عرصه تولید و توزیع و یا خدمات‌یدی و فکری نیست، بلکه فاکتورهای دیگری مثل جنسیت و نژاد و ملیت و مذهب و

کنند». در صورتی که برعکس آن «توسط مطلق کردن مبارزه با حجاب اجباری» (تحمیلی از طرف رژیم مطلقه فقهی حاکم) «نمی‌توانند به عدالت جنسیتی و عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی دست پیداکنند.»

باری، بدین ترتیب است که اگر «موقعیت واقعی یک کارگر در جامعه امروز ایران فقط در چارچوب جایگاه اقتصادی او تعریف و تعیین نکنیم، بلکه هستی اجتماعی انضمامی آنها را در نظر بگیریم» به خاطر دخالت‌های طبقه‌ای و نژادی و ملیتی و مذهبی و جنسیتی و غیره در تعریف و تعیین کارگر «خود همین امر باعث می‌گردد تا دیگر «ما نتوانیم تنها کارگر را فقط بنابه جایگاه اقتصادی‌اش تعریف و تعیین بکنیم». همان اشتباهی که مارکسیست‌های کلاسیک قرن نوزدهم و مارکسیست‌های حزب - دولت قرن بیستم دچار آن شدند و مجبور شدن تا «کارگر را بنابه جایگاه اقتصادی‌اش در عرصه تولید صنعتی به صورت پرولتاریا تعریف بکنند» که حاصل این امر آن شد که «نه تنها در طول ۱۵۰ سال گذشته حتی برای یک ساعت هم طبقه کارگر و پرولتاریای صنعتی در هیچکدام از جوامع متروپل و پیرامونی قدرت سیاسی را در دست بگیرند و این احزاب نخبه سیاسی در قرن بیستم بودن که به نمایندگی دروغین از طبقه کارگر صاحب قدرت سیاسی شدند، بنابراین بدین ترتیب بود که طبقه کارگر در قرن بیستم حتی در کشورهای متروپل صنعتی، در عرصه جنبش مطالبه‌محور خود، نسبت به گروه‌های دیگر اجتماعی گرفتار سکتاریست هم شدند و در بستر مبارزه تحول‌خواهانه ساختاری اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه خودشان، از حمایت دیگر گروه‌های اجتماعی برخوردار نشدند. پر پیداست که «مابه‌ازاء استراتژی» این رویکرد در جامعه امروز ایران آن می‌شود که برای «تعریف ترم کارگر» بر پایه «موقعیت واقعی و موقعیت انضمامی در کادر هستی اجتماعی آنها» (نه جایگاه صرف اقتصادی و تولیدی آنها آنچنانکه مارکسیست‌های گوناگون بر آن تاکید می‌کنند) «ترم کارگر مشمول همه افرادی (در مناسبات سرمایه‌داری امروز حاکم در ایران) می‌شود» که در راستای تأمین معیشت خود نیروی کار فکری و کاریدی را در بازار سرمایه‌داری ایران به فروش می‌گذارند.

طبیعی است که با اینچنین «رویکردی انضمامی و واقعی و عینی و بر پایه هستی اجتماعی به ترم کارگر» مصداق آنها در جامعه امروز ایران تنها با «رویکرد اردوگاهی کار - زحمت» (در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) قابل تعریف می‌باشد نه با «رویکرد صرف طبقه‌ای» (آنچنانکه مارکسیست‌های داخل و خارج از کشور در طول ۴۱ سال گذشته بر طبل آن می‌کوبند

و بسترساز سکتاریست مبارزه طبقه کارگر ایران نسبت به دیگر گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شده‌اند) طبیعی است که تکیه بر «رویکرد اردوگاهی کار - زحمت» به جای «رویکرد صرف طبقه‌ای» بسترها جهت «پیوند افقی و عمودی جنبش طبقه کارگر با دیگر جنبش‌های عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه (در بستر جنبش‌های مطالبه‌محور اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ کاریدی و کار فکری) فراهم می‌شود؛ که البته «سنتز این رویکرد اردوگاهی به جنبش طبقه کارگر ایران، آن می‌شود که دیگر جنبش‌های مطالبه‌محور مثل جنبش معلمان (که نماینده کارگر فکری هستند) و جنبش پرستاران (که نماینده کارگر خدماتی هستند) و جنبش مزد بگیران و حقوق بگیران از جنبش کارگری ایران جدا نشوند و «همه این‌ها در یک اردوگاه بزرگ کار زحمت تعریف بشوند» و «جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی» آنها در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین قابل تعریف باشند.

باری، بدین ترتیب است که باید بگوئیم پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در موقعیت فرابحران‌زده امروز جامعه ایران باید با «عینک انضمامی» و با «رویکرد موقعیت واقعی» و در بستر «هستی اجتماعی» (نه جایگاه اقتصادی و تولیدی) جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی و مدنی و سیاسی مورد مطالعه قرار بدهند.

۳ - پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در موقعیت فرابحران‌زده امروز جامعه ایران در چارچوب جنبش مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی و مدنی و سیاسی بر این باورند که «مبنای زیرساختی گفتمان‌سازی رادیکال، رویکرد اردوگاهی می‌باشد نه رویکرد صرف طبقاتی» (آنچنانکه کارل مارکس در سال ۱۸۴۸ میلادی در کتاب «مانیفست کمونیست» و بعداً در «نقد برنامه گوتا» بر طبل آن می‌کوبید) یادآوری می‌کنیم که بین «رویکرد اردوگاهی» با «رویکرد صرف طبقاتی» از فرش تا عرش تفاوت وجود دارد. چراکه در «رویکرد صرف طبقاتی» این تنها «جنبش کارگر صنعتی» (پرولتاریا) هستند که صلاحیت «انقلاب سوسیالیستی» دارند و با «دیکتاتوری پرولتاریای» خود می‌توانند «ماشین دولت بورژوازی را در جامعه سرمایه‌داری در هم بشکنند» و البته دیگر جنبش‌های اجتماعی نه تنها صلاحیت انقلابی، مانند جنبش کارگری در عرصه جنبش سوسیالیستی ندارند، بلکه اصلاً «جنبش دموکراتیک دیگر گروه‌های اجتماعی نمی‌تواند بدون هژمونی و رهبری طبقه کارگر معنا پیدا کند». در صورتی که



برعکس «رویکرد طبقاتی» در «رویکرد اردوگاهی» از آنجائیکه «پایه جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» (اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) «جامعه مدنی، جنبشی، خودبنیاد و خودانگیخته و خودرهبر و خودسازمانده و مستقل تکوین یافته از پائین، در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه می‌باشد»، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا «استراتژی جنبش مرکب اردوگاهی» جایگزین «استراتژی طبقه‌ای صرف پرولتاریا بشود» و مع ذلک، در عرصه جایگزین شدن «استراتژی جنبش مرکب» به جای «استراتژی صرف جنبش پرولتاریا یا طبقه کارگر تولید صنعتی» است که «تفاوت بین رویکرد اردوگاهی (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) با رویکرد صرف طبقاتی (مارکسیست‌های کلاسیک و مارکسیست‌های حزب - دولت قرن بیستم) مشخص می‌گردد». چرا که در چارچوب «رویکرد اردوگاهی» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) توسط «استراتژی جنبش مرکب» برعکس «رویکرد صرف طبقاتی» (کارل مارکس) «مشمولیت مصداقی ترم کارگر محدود به کارگر صرف صنعتی (و یا پرولتاریای صنعتی) نمی‌شود» بلکه برعکس، در «رویکرد اردوگاهی» و «استراتژی جنبش مرکب» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «مشمولیت مصداقی ترم کارگر شامل تمامی افرادی می‌شود که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری جهت تأمین معیشت خود، نیروی کار یدی و کار فکری خود را در عرصه تولید و توزیع و خدمات و غیره به فروش می‌گذارند» مطابق این تعریف از ترم کارگر (در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «نه تنها تمامی کارگران تولیدی و توزیعی و خدماتی که در مناسبات سرمایه‌داری جهت تأمین معیشت خود نیروی کار خود را به فروش می‌گذارند مشمول ترم کارگر می‌شوند، حتی تمامی مزدبگیران و حقوق بگیران که نیروی کار یدی و کار فکری خود را در مناسبات سرمایه‌داری حاکم به فروش می‌گذارند (از پرستاران تا معلمان و تا بازنشستگان و تا کودکان کار و غیره، نیز در چارچوب ترم کارگر قابل تعریف هستند) و از اینجا است که «ترم کارگر» با «رویکرد اردوگاهی» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «مترادف با ترم مستضعفین ایران، می‌باشد»؛ که آنچنانکه در فرهنگ اصطلاحات قران در تعریف «مستضعفین» آمده است، «مستضعفین که پتانسیل رهبری و وراثت بر زمین دارند» به معنای به «ضعف کشانیده شدگان توسط مستکبرین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و مذهبی و معرفتی می‌باشد» بنابراین، از اینجا است که پیشگامان در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در موقعیت فرابحران‌زده امروز جامعه ایران، در بستر «جنبش مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی و

سیاسی و مدنی» بر این باورند که تنها با «رویکرد اردوگاهی» می‌توانند به «گفتمان جنبشی» و «گفتمان جامعه مدنی جنبشی» (خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) و «گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» (اجتماعی کردن سه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی) دست پیدا کنند؛ و تنها با «رویکرد اردوگاهی» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) است که می‌توان هویت تمامی جنبش‌های جامعه مدنی جنبشی (خودانگیخته و خودبنیاد و خودرهبر تکوین یافته از پائین اعماق جامعه ایران) را از جنبش کار و زحمت شهر و روستا اردوگاه مستضعفین تا جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی و جنبش زنان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران و جنبش مزدبگیران و حقوق بگیران (که جنبش‌های دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشند) تعریف کرد.

یادآوری می‌کنیم که آرایش این جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (در چارچوب «رویکرد اردوگاهی» و «استراتژی جنبشی مرکب» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در «شرایط مختلف مبارزه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی متفاوت می‌باشند». بطوریکه ممکن است (آنچنانکه در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ شاهد بودیم) «آرایش این جنبش‌ها تحت هژمونی جنبش کارگری و در رأس آنها جنبش کارگران صنعت نفت انجام بگیرد» و در شرایطی دیگر (آنچنانکه در قیام ۱۸ تیرماه سال ۷۸ شاهد بودیم) «آرایش این جنبش‌ها تحت هژمونی جنبش دانشجویی صورت بگیرد» و در شرایط دیگر (آنچنانکه در سال‌های ۹۷ - ۹۸ شاهد بودیم) «آرایش این جنبش‌ها تحت هژمونی جنبش کامیونداران هم به انجام برسد» و در شرایط دیگر (آنچنانکه در دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) «آرایش این جنبش‌ها تحت هژمونی جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران صورت بگیرد».

۴ - پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در موقعیت فرابحران‌زده امروز جامعه ایران در چارچوب «جنبش مطالبه‌محور» سه مؤلفه‌ای اقتصادی و مدنی و سیاسی بر این باورند که مبنای زیرساختی گفتمان‌سازی رادیکال باید «رویکرد دیالکتیکی باشد، نه رویکرد مکانیکی». چرا که:

اولاً «رویکرد دیالکتیکی» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران)



باعث می‌گردد تا پیشگامان بتوانند در راستای «وظیفه آگاه‌سازی ترویجی و تبلیغی و تهییجی خود» (که در چارچوب رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی وظیفه استراتژیک و درازمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد) به این توانمندی برسند که توسط «مساله‌مند شدن کل جامعه بزرگ ایران به یک موضوع» (مثل «عملکرد فاجعه بار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با همه‌گیری کرونا و محک خوردنش در مواجهه با آن که چیزی جز پنهان‌کاری و در عمل تن سپردن به نوعی سیاست کشتار جمعی و داروین‌سیم اجتماعی و یا تنازع بقاء خشن نبوده است» و یا «ابربحران حاد فراگیر اقتصادی» که به علت عدم توان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کنترل اقتصاد فرو پاشیده کشور باعث گردیده تا این رژیم فشل حتی قادر به تمشیت دخل و خرج کشور نباشد، آنچنانکه در شرایط کنونی دولت شیخ حسن روحانی طبق گفته نمایندگان مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۴۷ درصد کسری بودجه دارد و یا «همه‌گیری فساد ساختاری و سیستمی» و ارقام نجومی غارت ثروت‌های کشور از پول و ارز و زمین گرفته تا جنگل و دریا و کوه، توسط خود عوامل رژیم مطلقه فقهاتی از بالا تا پائین، بطوریکه می‌توان دآوری کرد که هیچ قلمروئی از غارت و دست‌اندازی آنها مصون نیست) همین «مساله‌مند شدن» جامعه بزرگ ایران نسبت به موضوع‌های سه گانه فوق (عملکرد فاجعه بار رژیم در مقابله با همه‌گیری کرونا و ابربحران حاد اقتصادی و ناتوانی رژیم در مدیریت آن و همه‌گیری فساد ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در «گستره اجتماعی» به صورت فراگیر فرصتی برای پیشگامان می‌باشد تا «نگاره‌های مسلط ایدئولوژی اسلام دگماتیست فقهاتی و رویکرد ولایت فقهاتی و مشروعیت عوام‌فریبانه آسمانی اسلام دگماتیست فقهاتی را توسط جایگزین کردن اسلام تطبیقی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی برای همیشه به چالش بکشند.

ثانیاً رویکرد دیالکتیکی پیشگامان در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در موقعیت فرابحران‌زده امروز جامعه بزرگ ایران، باعث می‌گردد تا پیشگامان در بستر «خودآگاهی‌سازی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی» اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بتوانند از «دل شکاف‌های موقعیت‌های انضمامی و عینی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی» جامعه امروز ایران «پیوندهایی بین امر جزئی و امر کلی در عرصه افقی جنبش‌های مطالبه‌محور ایجاد کنند» تا توسط این پیوندهای (بین امر جزئی با امر کلی از دل شکاف‌های موقعیت انضمامی جنبش‌های مطالبه‌محور) بتوانند منهای «اعتلای جنبش آگاه‌سازی ترویجی و تبلیغی

و تهییجی» (استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) شرایط برای «فعالیت‌ها و پراتیک و عمل عینی افقی در جهت مشارکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با مبارزات روزمره جنبش‌های مطالبه‌محور دموکراتیک و عدالت‌خواهانه اردوگاه بزرگ کار و زحمت و آزادی‌خواهانه مستضعفین ایران فراهم نمایند.»

باری، پیشگامان تنها در چارچوب همین «رویکرد دیالکتیکی» در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال است که می‌توانند با نشان دادن «سویه‌های ملموسی از خصلت‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» در عرصه عمل و نظر (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از «منظر موقعیت انضمامی و عینی و کنکرت و مشخص» ابربحران‌های «موجودیت و مقبولیت و مشروعیت» و ابربحران‌های «حاد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و زیست محیطی» (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) را در این شرایط تندپیچ اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را تحلیل و تبیین و تعریف کنند. یادمان باشد که مبارزه مؤثر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه نظر و عمل در «گرو شناختن ماهیت انضمامی و کارکردهای سیال است». به بیان دیگر بدون شناختن «ماهیت انضمامی و کارکردهای سیال» امکان مبارزه نظری و عملی (در راستای استراتژی جنبش جامعه مدنی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) با حاکمیت استبدادگرایانه و استثمارگراییانه و استعمارگراییانه و استخفاف‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود ندارد. بنابراین بدین ترتیب است که پیشگامان در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در این شرایط می‌توانند به این باور دست پیدا کنند که «ابربحران کرونا» و «ابربحران موجودیت و مقبولیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» و «ابربحران حاد اقتصادی» و «ابربحران فساد سیستمی و ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» بیش از آنکه تأثیرات عمیق بر ادامه حیات و فروپاشی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم داشته باشد، «تأثیرات عمیق همه جانبه بر حیات اجتماعی - سیاسی فرهنگی خود جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران خواهد گذاشت». آنچنانکه در این شرایط پیش از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «این جامعه بزرگ ایران است که در آستانه فروپاشی اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته است». در نتیجه همین امر باعث گردیده است که در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال، پیشگامان مستضعفین ایران رسالت و وظیفه و مسئولیت این پیشگامان صد چندان بشود و این رسالت و مسئولیت و وظیفه عظمای پیشگامان در عرصه گفتمان‌سازی



رادیکال آنجا عظیم‌تر و بزرگ‌تر می‌شود که پیشگامان در این شرایط به این باور برسند که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در بستر ابربحران‌های مشروعیت و مقبولیت و موجودیت خودش، بیش از و پیش از همه در صدد تضمین بقای خودش می‌باشد، نه نجات جامعه در حال فروپاشی اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی ایران؛ و صد البته و هزار البته همین امر «باعث هر چه سنگین‌تر شدن وظایف و رسالت و مسئولیت پیشگامان در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در این شرایط می‌شود.»

ثالثاً «رویکرد دیالکتیکی» پیشگامان در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در موقعیت فرابحران‌زده امروز جامعه بزرگ ایران باعث می‌گردد تا پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در راستای «حرکت جمعی جهت تغییر تحول‌خواهانه همه جانبه زیرساختی» در جامعه ایران (توسط جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از اعماق جامعه ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) این «تغییر تحول‌خواهانه همه جانبه در گرو انجام دو مؤلفه دنبال کنند» که عبارتند از:

الف - فرایند «شناخت انتقادی» یا «دانش رهائی‌بخش» پیشگامان.

ب - «شناخت هر چه بهتر ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که «بدون شناخت همه جانبه ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز و هرگز نمی‌توانند در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال، در این شرایط به «مانیفست تغییرساز نظری و عملی جهت تغییر تحول‌خواهانه همه جانبه زیرساختی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنند.»

رابعاً «رویکرد دیالکتیکی» پیشگامان در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال در موقعیت فرابحران‌زده امروز جامعه بزرگ ایران، این «متدولوژی در کشف دیتاها» را به پیشگامان (در شناخت امروز واقعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جامعه بزرگ ایران) می‌دهد که حاصل و خروجی آنها عبارتند از:

الف - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط از «حداکثر قدرت اطلاعات و قدرت سرکوب برای دفاع از موجودیت خودش» (در برابر جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین در عرصه تغییر توازن قوای میدانی) برخوردار می‌باشد؛ که البته مادیت این امر در «سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم» و این در شرایطی است که جامعه مدنی جنبشی

(خودبنیاد و خودانگیخته و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران) در این شرایط از «حداقل سازماندهی افقی و عمودی برخوردار می‌باشند.»

ب - پیشگامان باور دارند که تحمل چهار دهه خفقان بر جامعه بزرگ ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و سرکوب مستمر جامعه سیاسی ایران در داخل کشور، برای برون رفت از این تنگنا موجب شده است که «خودآگاهی (طبقاتی و سیاسی و مذهبی و فرهنگی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران در این شرایط) نسبت به منافع خودشان نازل باشد» و همین «نزول خودآگاهی» باعث گردیده است که چه در عرصه جنبش‌های افقی و چه در عرصه خیزش‌های معیشتی متمایز و بدون سر (مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) «منهای حفره‌های نفوذ رژیم در این جنبش‌ها و خیزش‌ها و منهای کارگاهی بودن این جنبش‌های مطالبه‌محور (به جای اردوگاهی و طبقه‌ای بودن آنها) حتی شعارها و مطالبات و خواسته‌ها در حد حداقلی مثل دریافت حقوق معوقه و یا افزایش حداقل حقوق و غیره می‌باشند.

ج - پیشگامان باور دارند که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول چهار دهه گذشته در راستای «حفاظت از خودش به صورت سرطانی فربه شده است». چراکه این رشد سرطانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای حفاظت از خودش «بیش از همه در دو حوزه مشخص تجلی کرده است» که عبارتند از:

اول - در «بسط نامحدود زیرساخت‌های نظامی‌گری و پلیسی و امنیتی‌سازی سیاست و سپهر عمومی.»

دوم - در «ادغام سیاسی و نظامی این رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با طبقه مسلط اقتصادی و بورژوازی حاکم» می‌باشد که «هیولای سیاسی و نظامی و اقتصادی سپاه پاسداران، تنها نمایش یکی از سنتزهای ادغام فوق می‌باشد». بنابراین بدین ترتیب است که به لحاظ تاریخی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با «سلطه بر سرمایه‌های نفتی و سایر منابع اقتصادی کشور، هیچ وابستگی مادی مستقیمی به جامعه ایران ندارد» و همچنین در این شرایط «هیچ نیروی مخالف منسجم و قدرتمندی چه در داخل و چه در خارج از کشور به عنوان نیروی آلترناتیوی خود نمی‌بیند» و به دلیل «بسط حداکثری پایه‌های نظامی - امنیتی‌اش، اساساً دشواری چندانی در مهار و سرکوب نیروی مخالف خودش نمی‌بیند» و به واسطه برپائی و تداوم «خفقان سیاسی خواه در بازنمائی وضعیت بحرانی و خواه در بازنمائی سرکوب‌ها از موقعیت کما بیش انحصاری برخوردار می‌باشد.»

د - پیشگامان باور دارند که سیر پیچیدگی رژیم مطلقه فقهاتی



حاکم در طول چهار دهه گذشته اکنون به مرحله‌ای رسیده است که در این رژیم «حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی با ایدئولوژی فقهاتی در هم تنیده شده‌اند» و البته این در هم تنیدگی مؤلفه‌های فوق، در بستر تداوم و تشدید تضادهای درونی جامعه و تنش‌های بین جامعه جنبشی با رژیم، موجب آن شده است که «سرکوب مستقیم و مستمر» (جامعه مدنی جنبشی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مهم‌ترین ابزار حکمرانی این رژیم در کشور ایران بشود؛ که صد البته همین امر در «روند چرخه‌وار به تقویت در هم پیچیدگی مخوف حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.»

ه - پیشگامان باور دارند که «توسل حداکثری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به تبلیغات و پروپاگاندا» در طول چهار دهه گذشته (در اشکال مختلف آن از منبر و نمازهای جمعه و جماعت تا رادیو تلویزیون) برای این رژیم «عنصری اساسی در بازتولید توتالیتر فرهنگی و توتالیتر سیاسی و توتالیتر اجتماعی بوده است.»

و - پیشگامان باور دارند که در نظم جهانی و در چارچوب دوران امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی چه در فرایند دوران جنگ سرد قرن بیستم و چه در فرایند منوپل پسا فروپاشی اردوگاه شوروی و بلوک شرق و چه در فرایند امروز گذار از منوپلی به پلی پل نظم جهانی، از آنجائیکه رژیم‌ها و حکومت‌ها (چه در کشورهای متروپل و چه در کشورهای پیرامونی) «در دل سلسله مراتب نظم جهانی بده بستان‌ها و وابستگی‌های ویژه‌ای با هم داشته و اکنون نیز دارند» و نیز از آنجائیکه این «حکومت‌ها علیرغم تمامی تنش‌هایی که با هم دیگر دارند، در نهایت این حکومت‌ها مراعات هم می‌کنند، نه مراعات ملت‌ها» بنابراین، همین امر باعث شده است که در طول چهار دهه گذشته، شاهد آن باشیم که رژیم مطلقه فقهاتی حتی می‌تواند در «اعماق کشورهای اروپائی از هلند تا فرانسه و تا آلمان دشمنان سیاسی خودش را به صورت علنی ترور کند» و می‌تواند (آنچنانکه در جریان سرکوب هولناک آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) «هر جنایتی علیه مردم نگون‌بخت ایران مرتکب بشود» و در عین حال در «سطح جهانی همواره به عنوان رژیم رسمی مردم نگون‌بخت ایران تلقی بشود.»

ز - پیشگامان باور دارند که ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «در رویارویی با ابربحران‌های کرونائی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی نباید نا کارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در امور فنی و مدیریتی مطلق بکنیم» بلکه برعکس باید این «ناکارآمدی را به عرصه ساختاری و سیستمی بودن تعمیم

بدهیم» و از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «فساد ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، عملاً مجالی برای تشخیص و ترمیم ناکارآمدی ساختاری توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌دهد» و البته همین عوامل باعث شده است تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چهار دهه گذشته در مواقع بروز «ابرحران‌های تلفیقی» سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی از سه راهکار استفاده کند که عبارتند:

اول «پنهان‌سازی و انکار و فریب دادن مردم.»

دوم «امنیتی کردن و بسترسازی برای تشدید ماشین سرکوب خود.»

سوم «فرافکنی معضلات خود به جانب مردم یا دشمنان خارجی.»

در این رابطه به عنوان مثال می‌توانیم به ابربحران کرونا (در بیش از ۸ ماه گذشته در کشور ایران و عملکرد فاجعه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با این همه‌گیری کرونا) اشاره کنیم؛ زیرا منهای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی در چارچوب «فرافکنی علت افزایش دامنه ابربحران کرونا به ناآگاهی و عملکرد غیر مسئولانه مردم نسبت می‌دهد» و منهای اینکه بر «رفتار و مسئولیت‌های فردی مردم تاکید می‌کنند» از همه مهمتر اینکه «تحریم‌های اقتصادی و کمبود منابع مادی را عامل افزایش دامنه مشکلات قلمداد می‌کنند». یادآوری می‌کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۸ ماهه گذشته «ابرحران کرونائی در جامعه ایران را به چشم فرصتی برای دفع تنش‌ها و التهابات سیاسی مربوط به بحران‌های داخلی به ویژه بحران‌های بر آمده از خیزش آبان‌ماه ۹۸ و سرکوب هولناک آن خیزش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و بحران مربوط به انهدام آگاهانه هواپیمای اوکراینی (و خصوصاً تلفیق پیامدهای اجتماعی - سیاسی این دو بحران که فضای سیاسی ایران را در دی‌ماه ۹۸ دست خوش اعتلای اعتراضات سیاسی کرد) نگاه کرده است، بنابراین، بحران کرونا این فرصت را در اختیار رژیم مطلقه فقهاتی قرار داده است تا از «بار سنگین همه این فشارهای حاد شانه خالی کند» به عبارت دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر آن است که از «بحران کرونا به عنوان ابزاری برای احیاء پروسه شکست خورده آشتی ملی یعنی برای بازسازی و بسط اقتدار تضعیف شده‌اش بهره‌برداری کند.»

ح - پیشگامان باور دارند که از آنجائیکه بنابه دلایل متعدد از جمله فساد ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «فاقد کارآمدی حداقلی در انجام وظایف متعارف خودش می‌باشد» و از آنجائیکه ساخت قدرت سیاسی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول چهار دهه گذشته با «نظامی‌گری و



امنیتی‌سازی در هم تنیده شده است» پاسخ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به خصوص در طول بیش از سه دهه رهبری خامنه‌ای به همه مسائل و معضلاتی که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران با آن روبرو بوده است «صورت پادگانی و امنیتی داشته است». به بیان دیگر «رویکرد پادگانی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در چهار دهه گذشته صورت فراگیری داشته است بطوریکه حتی در جریان ابربحران کرونائی شاهد بودیم که به دستور مستقیم خود خامنه‌ای، برای «عرض اندام و بازنمائی قدرت و اقتدار» حزب پادگانی خامنه‌ای، به نمایش نظامی‌گری عریان پرداختند و با رژه خیابانی نظامیان در سطح شهر به صورت صوری به «ویروس‌زدائی» پرداختند. بنابراین تا زمانیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تمام اقتدار سیاسی و توان امنیتی‌اش را برای مهار سویه‌های سیاسی ابربحران‌های خود به کار می‌گیرند و تا زمانی که مقامات ارشد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با اظهارات تهدیدآمیز از برخورد قهرآمیز یا اقدامات نظامی و سرکوب‌گرایانه سخن می‌گویند و تا زمانیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «با رصد کردن اطلاع‌رسانی‌های شهروندی حقوق شهروندی جامعه بزرگ ایران را به چالش می‌کشند» بدون تردید رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه «گفتمان پادگانی یا نظامی‌گری به دنبال سرکوب جامعه ایران می‌باشند» آنچنانکه امروز شاهدیم که حزب پادگانی خامنه‌ای در چارچوب این «رویکرد پادگانی به دنبال دانشگاه پادگانی و مدارس پادگانی و اقتصاد و سیاست و حجاب و حتی زندان پادگانی می‌باشند».

مع الوصف، رویکرد پادگانی حزب پادگانی خامنه‌ای و یا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که مدت چهار دهه است که «به صورت گفتمان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آمده است» و همین امر باعث گردیده که حتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه فرابحران کرونائی که جامعه نگون‌بخت ایران (مانند تمامی جوامع دیگر جهان) نیازمند به کمک رژیم‌های حاکم دارند، حتی در این شرایط فرابحرانی به جای حمایت از جامعه نگون‌بخت ایران (در راستای مقابله با ابربحران کرو نائی) در طول ۸ ماه گذشته، پیوسته به دنبال ترفندهای گوناگون جهت سرکوب جامعه ایران بوده است». بطوریکه اخبار و گزارش‌های حتی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان دهنده آن است که علی‌الدوام دستگیری‌ها، سرکوب‌ها و اعدام به قوت خویش (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) دنبال می‌شوند؛ و صد البته این مسئله به هیچ رو تصادفی نیست، بلکه برعکس، با ماهیت و جوهر سرکوب‌گرایانه این رژیم در طول بیش از چهار دهه گذشته همخوانی دارد، چرا که ۴۱

سال حاکمیت مستبدانه و دسپاتیسم و توتالیتر رژیم مطلقه فقهاتی نشان داده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت «حفظ موجودیت یکطرفه خودش بر جامعه نگون‌بخت ایران، ناچار است که اقتدار سرکوب‌گرایانه خودش را با قدرت سرنیزه و سرکوب و زندان و شکنجه پیوسته بر جامعه ایران تحمیل کند تا پیوسته این سیگنال را به گوش مردم ایران مخابره نماید که: «چیزی عوض نشده است و با تمام قوا در برابر شما ایستاده‌ایم و آماده سرکوب شما هستیم» و بدین ترتیب است که در تمامی این ۴۱ سال گذشته آنچه که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط «گفتمان امنیت ملی» اندوخته و پرورش داده است، بیش از هر چیز ابزارهایی برای «تأمین امنیت خود رژیم» در برابر خطرات داخلی بوده است نه «امنیت ملی»، بنابراین، در این رابطه است که قابلیت این استحکامات «امنیت ملی» نباید در حمله موشکی کذائی به پایگاه‌های آمریکایی در عراق و سرنگونی هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه تعریف بکنیم، بلکه قبل از آن باید استحکامات امنیت ملی رژیم مطلقه فقهاتی، این «امنیت ملی» را در سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ مردم مظلوم ایران تجربه کنیم». به بیان دیگر برای اینکه در «فهم استحکامات امنیت ملی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گرفتار انحراف نشویم» باید ابتدا این شعار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در «سرکوب خون‌بار خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و سرکوب تمامی اعتراضات صنفی و مدنی و سیاسی و مقاومت‌های مردمی در فاصله این دو خیزش و قبل و بعد از آن و در اعدام‌های روزمره رژیم مطلقه فقهاتی در شرایط فرابحرانی امروز جامعه بزرگ ایران تجربه بکنیم». همان اعدام‌هایی که مثل اعدام نوید افکاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای انجام آن آنچنان عجله داشت که حتی به انجام کارناوال صوری اداری خودشان هم تن ندادند؛ و به قول نوید افکاری: «آنها به دنبال یک گردن برای طناب دارشان می‌گردند» یعنی به بیان دیگر آنها با طناب دار خودشان برای خاموش کردن و ترساندن و تکیه بر شعار النصر فی الرعب خود، پیوسته به دنبال گردن‌ها هستند؛ و برای سرکوب کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌های عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه مردم ایران را در شکنجه‌گاه‌های خودشان با شکنجه‌های قرون وسطائی آنچنان با کنش‌گران می‌کنند که در «تحلیل نهائی خروس را وادار به تخم گذاشتن می‌کنند».

باری، در این راستا است که می‌توان داوری کرد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هیچ پروایی «نسبت به نحوه داوری مردم در خصوص دروغ‌پردازی و عملکرد فاجعه بارش در این موقعیت خطیر ندارد». چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای با «رویکرد



پادگانی‌شان به خوبی می‌دانند که بنابه تضادهای تنش‌زای داخلی و فاصله عظیم‌شان از جامعه تا زمانی که ماشین سرکوب به خوبی کار کنند، مردم موضوعیتی ندارند». بر این مطلب اضافه کنیم که در شرایط ابربحران‌های امروز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جامعه بزرگ ایران، «حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کند تا در راستای حفاظت موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط رویکرد پادگانی این رژیم، خطر و فرصت را توامان در روابط بین‌المللی تعریف کنند» بدین جهت از این روست که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیز همانند گذشته «صرفاً با رویکرد پادگانی خودش، با بیرون سخن می‌گوید». به بیان دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای، با سیاست پادگانی‌اش، «بازنمائی بحران را متناسب با انتظارات و محاسبات ویژه‌اش در حوزه مناسبات قدرت جهانی و منطقه‌ای تنظیم می‌کنند» که در این رابطه سیاست پادگانی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در منطقه در راستای تثبیت هژمونی بر هلال شیعیه به خصوص از بعد از ترور قاسم سلیمانی (استراتژ حزب پادگانی خامنه‌ای) قابل توجه می‌باشد. یادآوری می‌کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بنابه سرشت و تاریخچه پادگانی ویژه خودش «امکان رفع و حتی تخفیف ابربحران‌های امروز جامعه بزرگ ایران را ندارد». چراکه این «رژیم بخشی از معضل امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد، نه بخشی از پاسخ به معضلات امروز جامعه بزرگ ایران» و بنابراین، در این رابطه بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته عمر خود پیوسته تلاش کرده است تا «در بستر ناکارآمدی ساختاری و تنگناهای خود ساخته‌اش از توالی بحران‌ها و بر جسته شدن مقطعی یک بحران برای سر پوش نهادن بر سایر بحران‌ها و یا تحریف دلایل وجودی آنها استفاده کند» و هر بار طبعاً با «محوریت ماشین سرکوب، برای مهار مقاومت‌های موجود تکیه کرده است.»

ط - پیشگامان باور دارند که علت و دلیل اینکه «جامعه سیاسی ایران از جریان‌های چپ چپ تا راست راست داخل و خارج از کشور در طول ۴۱ سال گذشته نتوانسته‌اند به تحلیلی همه جانبه از جوهر و ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کنند، مولود و سنتز نادیده گرفتن جایگاه اسلام فقهاتی رژیم، یا به عبارت دیگر نادیده گرفتن روبنای ایدئولوژیک در جامعه دینی ایران (و نادیده گرفتن این موضوع که در تحلیل نهائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زائیده یک انقلاب فراگیر ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بوده است، برعکس رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی که مولود دو کودتای ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا بوده است) می‌باشد. اضافه کنیم

که در چارچوب «رویکرد دیالکتیکی» پیشگامان، در تحلیل همه جانبه از جوهر و ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فهم «زیربنای مادی جامعه ایران» باید در کنار «روبنای ایدئولوژیک تبیین بشود». طبیعی است که «مطلق کردن هر کدام از این دو مؤلفه به معنای نادیده گرفتن مؤلفه دیگر می‌باشد که حاصل آن نفی رویکرد دیالکتیکی پیشگامان جهت شناخت رژیم حاکم می‌باشد». یادمان باشد که پیشگامان در تحلیل جوهر و ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید توجه داشته باشند که «بسط نظام‌مند» شیعه فقهاتی و زیارتی و ولایتی و روایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته با آمیزه «ناسیونالیستی - شیعه‌گری» در داخل و در منطقه معرف آن است که در طول ۴۱ سال گذشته تمامی اشکال سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عمدتاً در «پوشش اسلام فقهاتی حاکم صورت گرفته است» که خود این عمر دلالت بر «نهادینه شدن فراگیر اسلام دگماتیسم فقهاتی در طول بیش از هزار سال گذشته می‌باشد». همان اسلام فقهاتی دگماتیستی که «مناسک و نمادهای آن عامدانه در چارچوب شیعه روایتی و شیعه زیارتی و شیعه فقهاتی و شیعه ولایتی به تمامی سطوح زندگی اجتماعی اعماق جامعه بزرگ ایران رسوخ کرده است»؛ و از اینجا است که باید نتیجه‌گیری کنیم که در تحلیل نظری «ساخت قدرت سیاسی» در جامعه امروز ایران باید بر «اهمیت عنصر شیعه فقهاتی و زیارتی و ولایتی و روایتی تاکید داشته باشیم»؛ که طبعاً بدون «اصلاح تطبیقی اسلام بازسازی شده معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی، امکان بازسازی این شیعه فقهاتی و زیارتی و ولایتی و روایتی در جامعه ایران وجود ندارد.»

باری، ماحصل آنچه که گفته شد، اینک:

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بنابه «رویکرد انتقادی و پرورش خودآگاهی سیاسی مداخله‌گری» که دارند «مسئولیت اخلاقی خطیری در برابر جامعه بزرگ ایران دارند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در موقعیت کنونی موظفند که با «کنش‌گران جامعه مدنی جنبشی» که دسترسی کمتر یا نازلی به دانش انتقادی یا دستاوردهای ابتکارات و مبارزات جمعی دارند، «پیوندهای نزدیک‌تری برقرار کنند و میانجی انتقال و تکثر و تقویت الگوهای همبستگی بشوند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بر این باورند که فارغ از نوع تحلیل ما از کیفیت مناسبات سرمایه‌داری در ایران، اگر «نظام اقتصادی حاکم

علتی ساختاری برای بسیاری از رنج و ستم‌های وارد بر جامعه ایران می‌باشد، سوژه‌های بالقوه مبارزه با این نظم اقتصادی، همه کسانی هستند که نه فقط سهمی از مواهب نمی‌برند، بلکه هر روز به درجات مختلف زیر چرخ‌های آن له می‌شوند و از امکان فروش قوه کار خویش محرومند و تحت عنوان مستضعفین تعریف می‌شوند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بر این باورند که «استراتژی مبارزه با استثمار و استبداد و استعمار باید در پیوند با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و یا همه نیروهای اجتماعی متأثر از آن مدون بشود نه تنها گروه خاص اجتماعی.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بر این باورند که یکی از ملزومات اولیه پیشبرد استراتژی مبارزه با استثمار و استبداد و استعمار در جامعه امروز ایران در «پیوند با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، نه تنها گروه خاصی از جامعه ایران» زیرا تنها با پرورش یک «گفتمان نوین طبقاتی در گستره وسیع اجتماعی می‌توان نکبتی را که نظام تاریخی - جهانی سرمایه‌داری به جامعه ما تحمیل کرده است، به آماج مبارزات عمومی بدل گردد.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بر این باورند که «استراتژی مبارزه با استبداد و استثمار و استعمار و عرضه آن در شرایط فعلی بر پایه مستضعفین یا همه نیروهای اجتماعی حتی در سطح نظری هم صرفاً قابل تقلیل (به سوژه‌ای که فقط به مبارزه صرف با استبداد و یا استثمار و یا استعمار بپردازد) نیست» بلکه با پیچیدگی باید «همراه با تبیین و تعریف سه مؤلفه مبارزه ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استثماری در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی (توسط اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی) باشند.

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بر این باورند که در «موقعیت بحرانی حاضر باید حول همه مخاطرات و مطالباتی که گستره وسیعی از جامعه را درگیر کرده، گفتمانی رادیکال شکل بدهند» تا گسترشان بتواند «جامعه امروز ایران را هر چه بیشتر از وضعیت انفعالی شوک‌زدگی خارج کند» و جامعه بزرگ ایران را توانمند سازد؛ و به همان نسبت بتواند «فاعلیت انحصاری فاجعه بار رژیم مطلقه فقهاتی بر سه قدرت اقتصادی و سیاسی و معرفتی به چالش بکشد.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بر این باورند که «اصل مشمولیت در استراتژی رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، ناظر بر مخاطب قرار دادن طیف هر چه وسیع‌تری از لایه‌های اجتماعی تحت ستم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد که در وضعیت کنونی فشارهای زیستی و سیاسی و اجتماعی فوق‌العاده ای را تحمل می‌کنند». به بیان دیگر پیشگامان در چارچوب «اصل مشمولیت در استراتژی رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید به پوشش دادن جنبش مطالبه‌محور تمامی اقشار بپردازند.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بر این باورند که «اساساً بحران‌های کلان اجتماعی از آنجا که شکاف‌هایی در وضعیت موجود ایجاد می‌کنند، نیروهای سیاسی پیشگام را بطور عینی متوجه ضرورت پیوند سازمان‌یافته با بدنه جنبش‌های افقی یا بدنه جامعه می‌سازند» و از اینجا است که باید بگوئیم که در شرایط حاضر در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال پیشگامی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید باور داشته باشند که «هر گامی در جهت رشد فعالیت‌های جمعی سازمان‌یافته برای توانمندسازی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته جزء وظیفه و مسئولیت پیشگامان می‌باشد و البته امری مترقی می‌باشد.»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط در عرصه گفتمان‌سازی رادیکال بر این باورند که در شرایط ابربحرانی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، آنچه که «گفتمان رادیکال پیشگامان را معنادار و مؤثر می‌سازد، پیوند یافتن این گفتمان با فرایند تاریخی جامعه ایران (که در تلاش برای رهائی خودشان می‌باشند) است که در فرایند دی ماه ۹۶ احیا شد و در خیزش آبان‌ماه ۹۸ وارد مرحله تازه‌ای شد و سپس با تبعات سیاسی سرنگون‌سازی هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه پاسداران در جنبش دی‌ماه ۹۸ وارد فرایند جدیدی گردید و علی‌الدوام در دوران کرونائی ۸ ماه گذشته ادامه پیدا کرده است. *

پایان



آیا «سال‌های ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹» سال‌های

«تحولات لولائی» برای جامعه بزرگ ایران خواهد بود؟

دقیقاً به همین «موضوع فرابحران موجودیت و مشروعیت و مقبولیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» در تندپیچ جامعه ایران اشاره کرده است، او در این نامه خطاب به خامنه‌ای می‌گوید: «مسئول وضعیت فعلی کشور مدیرهائی که می‌آیند و می‌روند نیستند» (به بیان دیگر در این عبارت محمد موسوی خوئینی‌ها می‌گوید: «مسئول وضعیت فعلی کشور خود خامنه‌ای است» که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «قدرت مطلقه دارد» و پاسخگوی هیچگونه مسئولیتی هم در برابر مردم نگون‌بخت ایران نیست؛ و «مادام العمر هم باید رهبری مطلقه بکند» و در طول بیش از سه دهه از عمر رهبری خود حتی حاضر نشده است که یک مصاحبه با خبرنگاران خود رژیم مطلقه فقهاتی هم بکند) همچنین محمد موسوی خوئینی‌ها در این نامه می‌گوید: «مردم ایران بی‌اعتقاد و بی‌اعتماد به مدیریت کلان و مدیریت عالی کشور شده‌اند و حق انتقاد از مدیریت عالی نظام ندارند، اگر شما به صورت عرفی کشور را اداره می‌کنید، بگذارید مردم انتقاد بکنند و اگر هم به صورت متافیزیکی کشور را اداره می‌کنید، ما عقل‌مان نمی‌رسد» و از اینجا است که موسوی خوئینی‌ها نتیجه‌گیری می‌کند که «آسیب دیدن مقبولیت و مشروعیت رژیم به صورت روزمره در آمده است» بدین خاطر در این رابطه است که «اِبربحران موجودیت و مقبولیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در این شرایط به عنوان بزرگ‌ترین بحران ساختار سیاسی

بدون تردید در سال‌های گذار از قرن چهاردهم و ورود به قرن پانزدهم، جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران آبستن تحول بزرگ جدید (چه در عرصه سیاسی و حاکمیت و چه در عرصه اجتماعی و جنبش‌ها و خیزش‌های تکوین یافته از پائین و چه در عرصه جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور به عنوان نیروهای پیشگام و راهبر و یا پیشاهنگ و آوانگارد) می‌باشند که درونمایه اصلی آن دلالت بر خروج تدریجی از یک دوره ۴۱ ساله فرسایشی بحران (در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از بهمن ماه ۵۷ الی الان) و تغییر توازن قوای جدید بین سه قطب قدرت حاکمیت و جامعه سیاسی و جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین در عرصه سه جنبش بزرگ مطالبه‌محور و آزادی‌خواهانه یا ضد استبدادی و عدالت‌طلبانه اردوگاهی (نه طبقاتی صرف و تنها) می‌شوند؛ و اما در باب اینکه این تحول جدید «صورت لولائی و حرکت رو به جلو دارد» یا مانند سابق «بازتولید گذشته است؟» باید بگوئیم که عواملی که بستر ساز این تحول در فرایند جدید می‌شوند عبارتند از:

۱ - خروج جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی ایران از شرایط «پس از همه‌گیری کرونائی و یک دوره افت موقت اعتراضات» (خروج از مرحله رکود دوران بحران کرونائی اسفند ۹۸ تا خرداد ۹۹) در چارچوب «ارتقاء اعتراضات و مبارزات اقتصادی و اجتماعی و انتقال از وضعیت تدافعی به وضعیت تهاجمی به نفع جامعه مدنی جنبشی» (خودبنیاد تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران) که به عنوان نمودار و شاخص این «انتقال از وضعیت تدافعی به وضعیت تهاجمی» می‌توانیم به «جنبش اعتصابی ۵۰۰۰ کارگر مجتمع نیشکر هفت تپه» تا «جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت صنایع نفت و گاز و پتروشیمی» در مناطق جنوبی کشور همراه با حمایت «جنبش معلمان و دانشجویی و بازنشستگان و پرستاران از این جنبش اعتصابی» اشاره کنیم که از خرداد ماه سال جاری «پرچمدار این تحول تهاجمی نوین در جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین ایران مادیت پیدا کرده است.»

۲ - «بحران فراگیر موجودیت و مشروعیت و مقبولیت حاکمیت مطلقه فقهاتی» می‌باشد که از «خیزش آبان‌ماه ۹۸ صورتی فراگیر و ساختاری پیدا کرده است» و این «آش آنقدر شور شده است که سر و صدای آشپزهای گذشته رژیم مطلقه فقهاتی هم بلند شده است». بطوریکه محمد موسوی خوئینی‌ها دبیر کل مجمع روحانیون حکومتی، در نامه سرگشاده‌ای که چندی پیش برای خامنه‌ای فرستاد



رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای در آمده است» و همین ابربحران است که باعث گردیده تا «خامنه‌ای از فرایند خیزش آبان‌ماه ۹۸» (جهت مقابله با این ابربحران موجودیتی و مقبولیتی و مشروعیتی) اقدام به «تجدید آرایش قدرت در درون حاکمیت بکند» و در رابطه با این «تجدید آرایش درون قدرت است» که:

اولاً حزب پادگانی خامنه‌ای برای «روپاروئی‌های بعدی با خیزش‌های مردمی» تصمیم به «اقدام فشرده‌تر و یک دست‌تر کردن درونی قدرت حکومتی در ید خود کرده است» بنابراین، در این راستا بود که در انتخابات مجلس یازدهم شورای نگهبان (دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای) توسط «نظارت استصوابی» به دستور خامنه‌ای (مانند انتخابات مجلس هفتم که طبق دستور خامنه‌ای، برای دستیابی به «مجلس پادگانی یازدهم» حتی بیش از صد نماینده مجلس ششم را هم رد صلاحیت کردند) فقط به «حذف به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی اکتفاء نکردند» بلکه حتی بخش قابل توجهی از به اصطلاح «اصول‌گرایان» را هم نیز کنار گذاشتند و فقط به آنهایی اجازه «کاندیداتوری دادند که فکر می‌کردند در مجلس پادگانی یازدهم کاملاً مطیع حزب پادگانی خامنه‌ای هستند». یادآوری می‌کنیم که مجلس پادگانی یازدهم پس از رویارویی بزرگ و حتی سراسری خیزش آبان‌ماه ۹۸ مردم با حزب پادگانی خامنه‌ای و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تکوین پیدا کرد؛ یعنی در شرایطی که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «نسبت به اصلاح‌پذیری رژیم» از خیزش دی‌ماه ۹۶ (توسط شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا») ناامید شده بودند که البته خود این نتیجه ورشکستگی پروژه به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی بود که در طول دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) به عنوان «گفتمان مسلط سیاسی بر جامعه ایران در آمده بود» یعنی همان گفتمانی که برای مدت دو دهه بر ذهنیت سیاسی مردم ایران تزریق می‌کردند که ما «به جز از صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای (توسط نظارت استصوابی شورای نگهبان) هیچ گزینه دیگری جهت اصلاح حاکمیت مطلقه فقهاتی وجود ندارد» و بر اندیشه مردم ایران تزریق می‌کردند که اگر «صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای تحریم بکنیم، باعث سوریزاسیون یا سوریه‌ای شدن و یا تجزیه شدن کشور ایران می‌شود» و از اینجا بود که حرکت به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی (که از آغاز ظهور خود نه استراتژی مشخص و نه اهداف مشخص و نه برنامه مشخصی داشتند) در طول دو دهه گذشته (از خرداد ماه ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) «حرکت مدنی جامعه بزرگ ایران را منحرف کردند»

و به صورت «حرکت سیاسی در راستای بالا بردن قدرت چانه‌زنی خودشان در عرصه باز تقسیم قدرت سیاسی درون حاکمیت در آوردند» و مع الوصف، در این رابطه بود که در طول دو دهه گذشته جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی «آلت دست و پیشمرگ حزب پادگانی خامنه‌ای شدند» که سنتز و خروجی آن این شد که در جریان «انتخابات مجلس یازدهم» حزب پادگانی خامنه‌ای، برای دستیابی به مجلس پادگانی یازدهم نه تنها دیگر خود را «نیازمند به اصلاح‌طلبان درون حکومتی نمی‌دیدند» بلکه برعکس تا حدود زیادی آنها را «مزاحم برنامه‌های خود می‌دیدند» چراکه خامنه‌ای دریافته بود که دیگر با «اصلاح‌طلبان حکومتی در فهرست نامزدهای انتخاباتی نمی‌تواند افراد بیشتری را به پای صندوق‌های رأی بکشد و به اصطلاح تنور انتخابات را داغ بکند» و از اینجا بود که «مأموریت شورای نگهبان (در غربال‌گری کاندیداهای انتخابات مجلس یازدهم در چار چوب نظارت استصوابی) با همه دوره‌های قبل تغییر پیدا کرد.»

ثانیاً حزب پادگانی خامنه‌ای در عرصه «تجدید آرایش درون قدرت» جهت «فشرده‌تر و یک دست‌تر کردن قدرت درون حکومتی» (برای مقابله با اوضاع بحرانی فوق‌العاده تنها به این امر اکتفا نکرد، بلکه) با تشکیل «شورای هماهنگی قوای سه گانه» از مداخله مجلس پادگانی دست‌ساز خودش در ماجرای افزایش سیصد درصدی بهای بنزین و حتی دور زدن بی‌سابقه مجلس در تصویب بودجه سال ۹۹ و همچنین بازی کردن با مسئله «گروه ویژه اقدام مالی» (FATF) که از طریق «جمع تشخیص مصلحت نظام» خامنه‌ای، از پذیرش شرایط آن طفره می‌رفت و عملاً اقتصاد کشور را به یک بن‌بست لاعلاج کشانیدند.

ثالثاً «تجدید آرایش قدرت درون حکومت» توسط حزب پادگانی خامنه‌ای قبل از هر چیز در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه ۹۸ برای «مقابله با فرابحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی موجود و مهار خیزش‌های مردمی می‌باشد که از دی‌ماه ۹۶ الی الان این خیزش‌ها شتاب بی‌سابقه‌ای پیدا کرده‌اند» بنابراین طبیعی است که حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند جدید که خیزش‌های مردمی کل رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشیده‌اند، قبل از هر چیز با بستن کمر بند خود «به دنبال سرکوب این خیزش‌ها توسط فشرده‌تر و یک دست‌تر کردن قدرت درونی حکومت، در دست خودش می‌باشد». یادمان باشد در این شرایط که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای، «در انزوای کامل داخلی و بین‌المللی قرار گرفته است، مسلماً توان پاسخگوئی به خواست‌های انباشته شده مردم ایران را ندارد.»



رابعاً «تجدید آرایش قدرت» درون حکومت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط برای آن است که حزب پادگانی خامنه‌ای خوب می‌دانند که «ترکیب نیروی نظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته، یکی از تناقضات بزرگ این رژیم بوده است». چراکه نیروی نظامی و انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته، «تنها نیروی نظامی - انتظامی در جهان است که به صورت دو مؤلفه‌ای جدا از هم و موازی و مستقل از هم (ارتش و سپاه پاسداران) سازمان داده شده‌اند» و بدتر از همه «برخورد تبعیض‌آمیزی که توسط حزب پادگانی خامنه‌ای نسبت به این دو نهاد موازی شده است». بطوریکه عملاً «سپاه پاسداران به تکیه گاه اصلی حزب پادگانی خامنه‌ای در داخل و در منطقه تبدیل شده است و از امکانات نامحدودی هم برخوردار می‌باشند و ارتش به صورت یک نیروی ناتنی در آمده است». پر پیداست که این «سیستم موازی و تبعیض‌آمیز در شرایط بحرانی با اعتلای خیزش‌های فراگیر و سراسری و سرکوب آنها توسط سپاه پاسداران و دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی، می‌تواند سپاه و ارتش را به مقابله با هم بکشاند» و با «کشانیدن حرکت ارتش به سمت خیزش‌های فراگیر توده‌ای، شرایط برای تغییر توازن قوا به سود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فراهم می‌شود». فراموش نکنیم که در فرایند جدید که حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کند تا با «فشرده و یک دست کردن قدرت در دست خود، بسترها برای سرکوب جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه آماده کند»، اگر به موازات اعتلای جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خود بنیاد اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای و یا دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از حد معینی از سرکوب و خشونت بگذرند، خود همین سرکوب فراگیر می‌تواند برانگیزاننده شورش‌های فراگیر مردمی بشود و به موازات تغییر توازن قوای میدانی به سود جامعه مدنی جنبشی، شرایط برای آغاز جنگ داخلی در داخل کشور فراهم بشود؛ که البته در آن صورت «وج فاجعه در جامعه بزرگ ایران، در آن فرایند اتفاق می‌افتد» چراکه «جنگ داخلی» آنچنانکه در افغانستان و سوریه و لیبی و غیره تجربه شده است، جز در «خدمت امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه، هرگز به سود جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته ایران نمی‌باشد». بر این مطلب بیافزائیم که در «شرایط فعلی، نه جامعه مدنی جنبشی (خودانگیخته و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین)

و نه جامعه سیاسی (داخل و خارج از کشور) هنوز بدل به نیروی آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشده‌اند تا بتوانند اعماق توده‌های جامعه شهر و روستای ایران را به طرف خود جذب کنند» و بدون تردید، همین «نبودن نیروی سیاسی سازمان یافته و یا جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده متشکل باعث می‌گردد که در عرصه تغییر توازن قوای میدانی و جنگ داخلی، برنده نهائی امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه‌ای بشوند.»

پر واضح است که در چنان صورتی «حرکت جامعه ایران مانند سال ۵۷ پرش در تاریکی خواهد بود». همچنین در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که از آنجائیکه «سپاه پاسداران برعکس ارتش یک نیروی ایدئولوژیکی می‌باشد» که در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، پیوسته زیر کنترل همه جانبه «مقام عظمای ولایت» بوده است، طبیعی است که از آنجائیکه این «پیوند بین سپاه پاسداران و حزب پادگانی خامنه‌ای صورت دو طرفه دارد» یعنی به همان میزانی که سپاه برای موجودیت خود نیازمند به حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای از این نهاد می‌باشد، برعکس حزب پادگانی خامنه‌ای هم برای «بازتولید موجودیت پادگانی خود» در هر شرایطی نیازمند به تکیه همه جانبه کردن بر سپاه می‌باشد. باری، بدین ترتیب است که حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط «تجدید آرایش قدرت درون حکومت» تلاش کرده است تا «هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در عرصه قدرت پادگانی سپاه پاسداران تعریف کند.»

خامسا «تجدید آرایش قدرت درون حکومتی» توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند جدید، برای آن است که حزب پادگانی خامنه‌ای خوب می‌دانند که «عقب‌نشینی در مقابل مردم (در عرصه بحران فراگیر موجودیت و مشروعیت و مقبولیت رژیم مطلقه فقهاتی) امری غیر ممکن می‌باشد» زیرا در فرایند جدید، «جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به مرحله‌ای رسیده‌اند که مردم ایران از اصل ولایت فقیه به جان آمده‌اند» و بدون تردید از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یک «رژیم استبدادی است» و این رژیم استبدادی در طول ۴۱ سال گذشته «نه تنها استبداد و دسپاتیزم در عرصه عمل، بلکه به لحاظ تئوری رسمی حکومت، یعنی قانون اساسی هم خود را تئوریزه حقوقی کرده است؛ که پایه این تئوریزه حقوقی استبداد و دسپاتیزم در قانون اساسی همان نظریه ولایت فقیه خمینی می‌باشد؛ و از آنجائیکه همین «نظریه ولایت فقیه خمینی در قانون اساسی به استبداد

و دسپاتیزم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خصلت متافیزیکی و آسمانی داده است» (که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» این خصلت متافیزیکی ولی فقیه رژیم را در یک بحث کلامی به عنوان جانشینی پیامبر اسلام و در تحلیل نهائی جانشین امام زمان تعریف می‌کند و ختم ولایت از ختم نبوت جدا می‌کند، ادامه ولایت روحانیت فقهاتی حوزه‌های فقهی در چارچوب ولایت پیامبر تبیین می‌نماید) بدین جهت هر گونه «استحاله قانون اساسی و متمم آن و تغییر محتوای اصل ۱۱۰ قانون اساسی، خود به خود به معنای فروپاشی کل رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد» چراکه «ساختار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» (در سال ۵۸ توسط مجلس خبرگان قانون اساسی، با معماری مثلث حسن آیت و سید محمد بهشتی و حسینعلی منتظری) آنچنان بنا شده است که «ولی فقیه و یا ولایت فقیه حکم ستون خیمه این نظام دارد» و به محض کشیدن این ستون خیمه، کل خیمه فرو خواهد ریخت؛ بنابراین، به همین دلیل است که خامنه‌ای در فرایند جدید، برای «حفظ این ستون خیمه رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشد که به جای عقب‌نشینی در برابر حرکت مردم ایران» (در عرصه ابربحران موجودیت و مشروعیت و مقبولیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تلاش می‌کند که «در این شرایط توسط نرمش قهرمانانه دیگری و عقب‌نشینی در برابر امپریالیست جهانی از آمریکا تا چین و روسیه و بستن قراردادهای نجومی با آنها اعتلای خیزش‌های فراگیر سراسری را به عقب بیاندازد». البته در خصوص «نرمش قهرمانانه دیگر خامنه‌ای» در برابر امپریالیسم آمریکا (در فرایند جدید) باید عنایت داشته باشیم که هر گونه «تنش‌زدائی چشم گیر در رابطه بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و امپریالیسم هار آمریکا تا آبان‌ماه و انتخابات ۲۰۲۰ رئیس‌جمهوری آمریکا به تعویق خواهد افتاد» تا حزب پادگانی خامنه‌ای ببیند طرف معامله‌اش چه کسانی خواهند بود. یادمان باشد که در این عرصه «عقب‌نشینی در مقابل امپریالیسم هار آمریکا در چارچوب استراتژی توازن مثبت می‌باشد» (نه «توازن منفی» آنچنانکه مصدق بر طبل آن می‌کوبید) و همین موضوع «توازن مثبت خامنه‌ای در چارچوب استراتژی نگاه به شرق او» باعث شده است که در این فرایند به موازات بسترسازی جهت «نرمش قهرمانانه خودش» در برابر امپریالیسم آمریکا، او تلاش می‌کند که توسط «استراتژی نگاه به شرق در راستای پیوند با چین و روسیه گام‌های محکم‌تری بردارد». انجام توافق نامه ۲۵ ساله راهبری با چین و تلاش برای قراردادی به موازات آن با روسیه (آنچنانکه جواد ظریف اعلام کرده است) و به موازات آن تلاش برای «عضویت در شانگهای» همه و همه در این رابطه قابل تعریف می‌باشند.

سادساً «تجدید آرایش قدرت درون حکومتی» توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند جدید برای آن است که حزب پادگانی خامنه‌ای خوب می‌دانند که برعکس چهار دهه گذشته که سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش می‌کردند تا در چارچوب رویکرد پوپولیستی و یا جنبش ارتجاعی پوپولیستی که با شعار آب مجانی و برق مجانی و دنیای آباد و آخرت آباد خمینی در بهشت زهرا در بدو ورود به کشور در ۱۲ بهمن ماه ۵۷ و شعار خمینی در دهه شصت که می‌گفت: «من یک موی کوخ‌نشینان را به همه کاخ‌نشینان معامله نمی‌کنم» به موازات اعتلای خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ رفته رفته دریافته است که دیگر با رویکرد عوام‌فریبی و یا پوپولیستی گذشته «نمی‌تواند در برابر این خیزش‌های فراگیر و سراسری مقاومت کند». از اینجا است که با «بستن شمشیر از رو» (آنچنانکه در خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) مثل «آب خوردن، مردم را می‌کشتند» و مثل «آب خوردن، حکومت نظامی (غیر اعلام شده) نه تنها در فضای واقعی، حتی در فضای مجازی برقرار می‌کنند»؛ و با اینکه بیش از ۱۰ ماه از آن جنایت هولناک تاریخ ایران گذشته است، هنوز یک «مقام رسمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حاضر نشده است تا به صورت رسمی اعلام کنند، چند نفر در جنایت هولناک رژیم مطلقه فقهاتی کشته شدند و چند نفر دستگیر شده‌اند و در بازداشتگاه‌ها به سر می‌برند» و تازه اوج فاجعه اینجا است که در این شرایط رژیم مطلقه فقهاتی به جای پاسخگوئی از آن جنایت هولناک تلاش می‌کند تا مثل ۴۱ سال گذشته، «با فرار به جلو، مظلوم‌نمایی کند و در راستای کشتار بیشتر مظلومین به پا خواسته»، دو بار با «طناب دار به دنبال گردن مظلومین خیزش دی‌ماه ۹۶ و ۹۷ و آبان‌ماه ۹۸ بگردند». باری از اینجا است که خامنه‌ای برای «عبور از رویکرد پوپولیستی گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر قصابان سرکوب خیزش آبان‌ماه، ۹۸ واژه و ترم مستضعفین (که در گذشته در دیسکورس ارتجاعی حاکمیت مطلقه فقهاتی دلالت می‌کرد بر کوخ‌نشینان) را بازتولید کند و آن قصابان را مصداق مستضعفین زمین تعریف کند» (که بنا به ادعای خامنه‌ای، باید این قصابان وارث و امامان زمین در آینده بشوند).

سابعاً «تجدید آرایش قدرت درون حکومتی» توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند جدید برای آن است که حزب پادگانی خامنه‌ای خوب می‌دانند که جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در جامعه امروز ایران «بر خلاف انقلاب ۵۷ به صورت توده بی‌شکل در مقابله با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیستند» بلکه برعکس در



این شرایط «علاوه بر آگاهی و شبکه‌های ارتباطی مستقل، غالباً از تشکل افقی و عمودی در عرصه جنبش‌های مطالبه‌محور و جنبش‌های سیاسی و عدالت‌خواهانه (به صورت نسبی نه فراگیر و نه سراسری) برخوردار می‌باشند»؛ و لذا همین امر باعث شده است (که حداقل از دی‌ماه ۹۶ الی الان برای حزب پادگانی خامنه‌ای روشن شده باشد) که «اکثریت قاطع مردم ایران دیگر هیچ امیدی به اصلاح این رژیم مطلقه فقهاتی نداشته باشند»؛ و واقعاً آن را «تحمل‌ناپذیر بدانند». همچنین اعتراضات و حرکت‌های مطالباتی چند سال گذشته (و مخصوصاً خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸) به حزب پادگانی خامنه‌ای آموزش داده است که وضعیت در میان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (در سه جبهه مطالبه‌محور و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) «وارد مرحله انفجار آمیزی شده است» بنابراین، در این فرایند جدید «هر تکان و تغییر بزرگی در تجدید آرایش قدرت درون حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی، قاعدتاً به از هم پاشی ساختاری رژیم می‌انجامد.»

باری، در این رابطه است که ما بر این باوریم که در این فرایند جدید اگر چه «موضوع جانشینی خامنه‌ای یکی از مسائل ثابت و گریزناپذیر همه دیکتاتورها و نظام‌های مستبد و توتالیتر می‌باشد» و اگر چه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم در این شرایط از این قاعده مستثنا نمی‌باشد و اگر چه خامنه‌ای بیش از ۸۰ سال عمر دارد و اگر چه موضوع جانشینی خامنه‌ای در این شرایط برعکس خمینی بدون تردید، «باعث شقه شدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود» اما باز هم باید توجه داشته باشیم که ما بر این باوریم که «موضوع عمده‌تر از جانشینی خامنه‌ای (برای حزب پادگانی خامنه‌ای) موضوع ابربحران موجودیت و مشروعیت و مقبولیت رژیم می‌باشد». بدین جهت می‌توان داوری کرد که در فرایند جدید «تعیین جانشینی خامنه‌ای در عرصه تجدید آرایش برای مهار خیزش‌های مردمی صورت می‌گیرد، نه برعکس.»

ثامناً «تجدید آرایش قدرت درون حکومتی» توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند جدید برای آن است که حزب پادگانی خامنه‌ای خوب می‌دانند که در این فرایند «افول قدرت مستقر و ناتوانی حزب پادگانی خامنه‌ای در ترمیم و بازتولید این قدرت فرا رسیده است» و در شرایط مشخص و کنکرت و عینی امروز جامعه ایران، این ناتوانی در بازتولید قدرت (پس از گذراندن مرحله کمی و نامحسوس فرسایش قدرت) اینک به «مرحله تازه و کیفی رسیده است» که در آن شاهد «تغییراتی قریب الوقوع در موازنه کفه به سود جامعه جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه ایران

خواهیم بود» که گرچه «موج اول این چنین تحولاتی از خیزش دی‌ماه ۹۶ شروع شده است و موج دوم و گسترده آن در خیزش آبان‌ماه ۹۸ ظاهر شده است، ولی بدون تردید در موج سوم آن در فرایند جدید ویژگی تغییر معادله قوا به شکل موج‌وار (نه ضربتی) فراگیر و سراسری خواهد بود.»

۳ - «بحران حاد اقتصادی» که در فرایند فراگیری کرونا در جامعه ایران از اواخر سال گذشته شروع شده است و الی الان با شیب تند ادامه دارد که حاصل این ابربحران اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی، به خصوص در شش ماه گذشته عبارتند از:

الف - سقوط آزاد ارزش پول ملی.

ب - نرخ منفی و سقوط آزاد رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی.

ج - جهش تورم، بطوریکه نرخ تورم اعلام شده از بانک مرکزی و مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۹ بالای ۶۵ درصد می‌باشد که ۲۵ درصد بیشتر از نرخ تورم سال ۹۸ و ۳۵ درصد بالاتر از نرخ تورم سال ۱۳۹۷ می‌باشد. البته ارقامی که در برابر تورم واقعی افسار گسیخته‌ای که مردم نگون‌بخت ایران با گوشت و پوست خود به صورت روزمره و ساعت‌مره احساس می‌کنند، تنها به شوخی زشتی می‌ماند.

د - سقوط شتابان قدرت خرید.

ه - افزایش شدید هزینه‌های زندگی و گرانی نرخ کالاها و خدمات همگانی به بیان دیگر سقوط ارزش واحد پول ملی و همراه با آن رشد نجومی قیمت کالاها مورد نیاز روزمره و خدمات ضروری مردم سبب گردیده است که تأمین هزینه زندگی مردم ایران روز به روز دشوارتر شده و دلار به آستانه ۳۰ هزار تومان رسیده است و اجاره بها سر به فلک کشیده و طلا و سکه با وجود نبود تقاضا، دو هزار درصد در یک دهه گذشته افزایش داشته است و بر اساس بررسی‌های مرکز پژوهش‌های مجلس، «خط فقر خانوارهای چهار نفره در شهر تهران ظرف دو سال اخیر، از ۲/۶ میلیون تومان به ۴/۵ میلیون تومان رسیده است، یعنی ۸۰ درصد افزایش داشته است.»

و - افزایش استانداردهای زیر خط فقر.

ز - موج بیکاری و بیکاری‌سازی‌های گسترده‌ای که در فرایند ظهور کرونا و ویروسی آغاز شده و الی الان هم ادامه دارد بطوریکه طبق آمار مرکز پژوهش‌های مجلس در اردیبهشت ماه ۱۳۹۹ ابعاد تأثیر شیوع کرونا بر اقتصاد کلان، حدود ۶/۵ میلیون نفر از شاغلان فعلی شغل خود را از دست داده‌اند و این تعداد

بیکاری به ۳ میلیون نفر بیکار سابق (بر اساس آمار رسمی رژیم مطلقه فقهاتی) اضافه شده است. عنایت داشته باشیم که حتی پیش از بحران کرونا طبق آمارهای خود رژیم از هر «سه نفر جوان شهری جویای کار، یک نفر بیکار مانده است» که البته در شرایط بحران کرونائی بر این بیکاری افزوده شده است. علاوه بر اینکه در عرصه بحران کرونائی هفت ماهه اخیر «مزدبگیران لایه‌های میانی و کسبه خرد نیز بیش از هر زمان دیگری با خطر بیکاری ورشکستگی و از دست دادن شغل و کار و درآمد مواجه شده‌اند.»

ح - رشد کمی بیش از ۲۰ میلیون نفری جمعیت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران «به علت ریزش طبقه متوسط شهری و اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران، در عرصه فراگیر شدن فقر نسبی و فقر مطلق در این فرایند جدید» بطوریکه طبق آمار خود دولت روحانی بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیون نفری جامعه بزرگ ایران جهت تأمین حداقل معیشت زندگی بخور و نمیر خود نیازمند به کمک ۴۵۰۰۰۰ تومانی ماهانه یارانه یا صدقه حکومتی می‌باشند. قابل ذکر است که بر اساس آمار مقامات رسمی، «نزدیک به ۴۵ درصد مردم ایران در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند» و آنچنانکه روزنامه شرق در هفت تیرماه ۹۹ اعلام کرده است، «جمعیت زیادی از کارگران غیر رسمی درآمد حداقلی خود را از دست داده‌اند و نزدیک به یک میلیون نفر از کارگران رسمی در صف دریافت بیمه بیکاری انتظار می‌کشند.»

ط - «افزایش هولناک شکاف طبقاتی» در جامعه بزرگ ایران که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم که با اینکه «در طول سه سال گذشته، در مجموع حدود صد در صد تورم تجمیعی به اقتصاد ایران تحمیل شده است، حقوق و دستمزد کارگران شکاف ۴۰ درصدی را نشان می‌دهد» زیرا در برابر آن دو دهک بالای که به دلیل داشتن دارائی بالا، سودهای کلانی را عاید خود کرده‌اند و ثروت‌شان چندین برابر شده است، همین امر باعث گردیده تا روز به روز «شکاف بین سقف و کف جامعه ایران بیشتر و بیشتر بشود.»

ی - «آزادسازی مزد یا به بیان دیگر افزایش کارگران خارج از قانون کار» بطوریکه طبق گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۹۹ «بیش از ۷۰ درصد نیروی کار کشور کارکنان مستقل یا شاغلان غیر رسمی فاقد قرارداد و بی‌بهره از خدمات بیمه‌ای و اجتماعی تشکیل می‌دهند» یعنی آنانی که بیش از دیگران در خطر سقوط به جمعیت بیکاران قرار دارند.

ک - «تحمیل حقوق حداقلی زیر خط فقر به کارگران و حقوق بگیران.»

ل - بسته شدن روزافزون واحدهای تولیدی و خدماتی.

م - افزایش روزمره و ساعت‌مره نرخ ارز.

ن - «رشد شاخص فلاکت جامعه نگون‌بخت ایران» که نسبت به سال قبل، شاخص فلاکت در نتیجه اجرای برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اکنون به ۴۵/۵ درصد رسیده است.

س - تعدیل نیروی کار یا به عبارت دقیق‌تر «اخراج کارگران.» - رواج شیوه به اصطلاح «دوری کاری» با کاهش شدید «میزان دستمزد.»

ع - افزایش «ساعات کار» در واحدهای مهم صنعتی بدون دریافت حقوق و مزایای اضافه کاری.

ف - افزایش پدیده «دستمزدهای معوقه» در اغلب واحدهای تولیدی - صنعتی.

ض - فراگیری «رکود تورمی اقتصادی» بطوریکه در این رابطه به گزارش خبرگزاری فارس در ۱۶ خرداد ماه ۱۳۹۹ محمد قاسمی سرپرست مرکز پژوهش‌های مجلس در صحن علنی مجلس گزارشی در باره وضعیت اقتصادی و راهکارهای اصلاح آن به نمایندگان مجلس یازدهم ارائه داد که بر اساس این گزارش «نرخ تورم بالا در سال‌های اخیر به رشد قابل توجه خط فقر در شهر تهران و دیگر نقاط کشور منجر شده است و این در کنار کاهش بسیار درآمد سرانه به رشد نرخ فقر در این سال‌ها انجامیده است». شواهد موجود هم از روند فزاینده این متغیر نشان دارد. آن هم در شرایطی که چشم انداز اقتصادی تیره و تار است، «رشد منفی اقتصاد در سال جاری شدیدتر از سال قبل خواهد بود» وجود مشکلات عظیم اقتصادی و در پی آنها مشکلات اجتماعی در جامعه انکارناپذیرند و هرج و مرج حاکم بر جامعه بر کسی پوشیده نیست. «رکود اقتصادی گسترده‌تر و عمیق‌تر و به تبع آن شمار بیکاران افزون‌تر و وضعیت چنان تحمل‌نشدنی گردیده که دو کارگر در یک روز برای نجات از آن خود را دار می‌زنند.» *

پایان



پس از یکسال که از سرکوب هولناک «خیزش آبان‌ماه ۹۸» توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد

«امروز» برای «حرکت فردای» جامعه جنبشی و خیزشی ایران

چه «درس‌هایی» باید از «خیزش آبان‌ماه ۹۸» بیرون بیاوریم؟

در نیمه شب ۲۴ آبان‌ماه ۹۸) آن را تحلیل کنیم. یادمان باشد که افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین از آنجا به صورت جرقه‌ای آتش‌افروز در انبار باروت مستضعفین اعماق جامعه ایران گردید که حزب پادگانی خامنه‌ای (و یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) با هماهنگی قبلی (و با اعلام و اجرای ناگهانی افزایش سه برابری قیمت بنزین) تلاش کردند تا یک «عکس‌العمل آبی و واکنشی به مستضعفین اعماق جامعه بزرگ ایران» تحمیل کنند» با این هدف که «بتوانند بلافاصله آن خیزش (برخاسته از اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را) در نطفه خفه کنند» و یک روزه (به قول خودشان) «غائله اغتشاش‌گران و اشار فاسد» را خاموش کنند؛ و لذا در این رابطه بود که از نیمه شب ۲۴ آبان‌ماه ۹۸ با اعلام خبر افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین، «نیروهای انتظامی و سرکوب‌گر چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای، در اطراف پمپ بنزین‌ها مستقر شدند» و باز در همین رابطه بود که از همان زمان رئیس سازمان برنامه و بودجه دولت دوازدهم شیخ حس روحانی در بوق رادیو تلویزیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اعلام می‌کرد که: «افزایش قیمت سه برابری بنزین در شورایی عالی هماهنگی اقتصادی سران سه قوه تصویب شده است تا منابع حاصله از افزایش قیمت بنزین و سهمیه

درس اول: خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین (در نیمه شب ۲۴ آبان‌ماه ۹۸) فقط «چاشنی انفجاری بود» که برای گسترش صاعقه آسای موج خروشان «خیزش معیشتی مستضعفین اعماق جامعه بزرگ ایران» (به مدت ۷ روز در بیش از صد شهر بزرگ و کوچک کشور) زده شد تا «مستضعفین» گرفتار در اعماق فقر اعلام کنند که «راهی برای عقب‌نشینی در برابر سونامی سیصد درصدی افزایش قیمت بنزین ندارند» و بنابراین، در این رابطه بود که خیزش آبان‌ماه ۹۸ خود نمایش بازتاب فلاکت اقتصادی و محرومیت‌های اجتماعی-سیاسی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه بود که کنش‌گران این خیزش همزمان، «حاکمیت اسلام فقهاتی و سرمایه حاکم را به چالش کشیدند» و به همین دلیل بود که خیزش آبان‌ماه ۹۸ یکبار دیگر نشان داد که در زیر پوست جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، یک «نیروی انفجاری عظیمی نهفته است» که این نیروی عظیم انفجاری در چارچوب «چرخه حلزونی» در «فواصل کوتاهی شروع به آشفشانی و بیرون ریختن مذاب‌های آتشین اعماق خود بر سر خداوندان زر و زور و تزویر حاکم بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌کند» و برای مدتی خیابان‌ها و میدانی شهرهای بزرگ و کوچک کشور ایران را زیر گام‌های استوار خود تسخیر می‌کنند و تصویری از اعماق جامعه بزرگ ایران را توسط مذاب‌های آتشین خود به نمایش می‌گذارند.

بدین جهت اعلام افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین (در نیمه شب جمعه ۲۴ آبان‌ماه ۹۸) تنها جرقه‌ای بود که توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی (در یک شب) با «غافلگیر کردن همگان و با آرایش جنگی از قبل شکل گرفته نیروهای چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم»، عملاً «مستضعفین اعماق جامعه ایران را به قیام کشانیدند» تا به خیال خود در لحظات اولیه به گونه‌ای خونین آنها را سرکوب کنند «غافل از اینکه این آشفشان جوشیده از اعماق جامعه بزرگ ایران، توانست تا ۷ روز، آشفشانی کند».

درس دوم - خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که گسترش صاعقه آسای موج خروشان مستضعفین (اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) در هفته آخر آبان‌ماه (از ۲۴ تا ۳۰ آبان‌ماه ۹۸) «صاعقه، در آسمان بی‌ابر ایران نبوده است» چراکه در تحلیل نهائی، خیزش سراسری آبان‌ماه ۹۸ «سنتز دیالکتیکی بوده است که ریشه در دو واقعیت عینی و ذهنی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران داشته است» که بدون فهم این دو ریشه «عینی و ذهنی» هرگز ما نمی‌توانیم به صورت مکانیکی تنها با در نظر گرفتن مجرد افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم



بندی آن، به صورت حمایت معیشتی در میان خانواده‌های کم درآمد، پخش بشود» او همچنین در این اعلامیه خود گفت که «شصت میلیون نفر (از جمعیت ۸۳ میلیون نفری ایران) مشمول این پرداخت یارانه بنزین می‌شوند». البته این اعلامیه رئیس سازمان برنامه و بودجه دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی، در شرایطی از نیمه شب ۲۴ آبان‌ماه ۹۸ توسط رادیو تلویزیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تکرار می‌شد که ایلنا خبرگزاری کار رژیم مطلقه فقهاتی از روز شنبه ۲۵ آبان‌ماه ۹۸ نوشت: «که حتی با فرض ثابت ماندن قیمت کالاها و ملزومات، خود همین افزایش سیصد درصدی بنزین، در یک شب، توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بطور متوسط دویست هزار تومان هزینه خانوارها را افزایش می‌دهد» و بدین خاطر همین امر باعث گردید تا در آبان‌ماه ۹۸ «خط فقر برای یک خانواده پنج نفره مبلغ هشت میلیون تومان اعلام بشود». یادمان باشد که طبق اعتراف بعدی شیخ حسن روحانی «علت و دلیل افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین، وجود ۴۵۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه تا آبان‌ماه ۹۸ بوده است.»

درس سوم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که رژیمی که با جویبار خون «موجودیت و مشروعیت» خودش را از شهروندان ایران جدا می‌کند، فقط با «تکیه بر سرنیزه و سرکوب عریان می‌تواند به حاکمیت خودش ادامه بدهد». در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که:

اول - جای هیچ تردیدی نیست که حزب پادگانی خامنه‌ای (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) پروسه تصمیم‌گیری و اجرای افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین از آغاز به عنوان یک «پروژه کاملاً امنیتی طراحی کرده بودند.»

دوم - در خصوص «پروژه امنیتی» (افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین در آبان‌ماه ۹۸) نه تنها مردم نگون‌بخت ایران، بلکه حتی نمایندگان مجلس دهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم از آن اطلاع نداشتند. در صورتی که طبق قوانین خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، پروژه افزایش سه برابری قیمت بنزین می‌بایست (به جای شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران سه قوه دست‌ساز خامنه‌ای برای دور زدن مجلس دهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) توسط مجلس رژیم به تصویب می‌رسید.

سوم - دامنه سرکوب خونین هولناک (حزب پادگانی خامنه‌ای یا دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی در

آبان‌ماه ۹۸) بیش از هر چیز خود نشان دهنده ترسی بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از عصیان مستضعفین اعماق جامعه ایران داشت.

چهارم - به دنبال افزایش سه برابری قیمت بنزین (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در عرض چند ساعت بیش از صد شهر مختلف ایران به «صحنه اعتراضی و سپس با اعتلای آنها بدل به یک شورش همه جانبه گردید». تا جائیکه سران رژیم در توصیف آن از «جنگ جهانی بر علیه خود سخن گفتند» و خامنه‌ای در روز یکشنبه مورخ ۲۶/۰۸/۹۸ در درس خارج خود، «صدها هزار مردم قیام کرده بر علیه رژیم را اشرار و فاسد نامید و فرمان سرکوب آنها را صادر کرد.»

پنجم - از روز یکشنبه مورخ ۲۶/۰۸/۹۸ حزب پادگانی خامنه‌ای در چارچوب آرایش جنگی قبلی خود، نیروهای امنیتی و نظامی و انتظامی خودش جهت سرکوب خیزش آبان‌ماه به میدان آورد تا یک روزه آنچنانکه خودش می‌گفت «غائله آشوب‌گران عامل دست مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان را پایان بدهد»، اما شروع انفجاری خیزش آبان‌ماه ۹۸ آنچنان حزب پادگانی خامنه‌ای را آچمز کرد که آنها (در مقایسه با خیزش دی‌ماه ۹۶) به یکباره دریافتند که بار دیگر «چه تحول تاریخی شگرفی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کشور ایران در حال تکوین می‌باشد». باری بدین ترتیب بود که از روز یکشنبه (۲۶/۰۸/۹۸) خامنه‌ای پرده‌ها را کنار زد و برای اولین بار در طول سه دهه عمر رهبری‌اش به صورت «شفاف و عریان و علنی فرماندهی سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ را در دست گرفت» و با اشرار و فاسد خواندن کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ «مستقیم فرمان سرکوب آنها را صادر کرد.»

ششم - حزب پادگانی خامنه‌ای در آبان‌ماه ۹۸ به دلیل «هراس و وحشت از احتمال برپائی یک اعتراض توده‌ای و سراسری» تلاش می‌کرد تا با «اعلام و اجرای ناگهانی» افزایش سه برابری قیمت بنزین، در واقع «کنش‌گران و فعالین جنبش‌های اجتماعی حاضر در صحنه (جنبش‌های مطالبه‌محور) را غافلگیر کند.»

هفتم - راز پنهان داشتن افزایش قیمت بنزین تا تاریخ ۲۴/۰۸/۹۸ از همه حتی از حکومتیان این بود که حزب پادگانی خامنه‌ای «اعلام از قبل تصمیم به افزایش قیمت بنزین را بازی با آتش تلقی می‌کردند». از اینرو حزب پادگانی خامنه‌ای، «با آگاهی از خطر احتمالی برپائی جنبش توده‌ای که سریعاً سازمان یابند و



خیابان‌ها را به اشغال خود درآوردند، راز افزایش قیمت بنزین را از همه حتی از حکومتیان پنهان کردند»، بنابراین در این رابطه بود که در آن زمان یکی از مقامات امنیتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم گفت: «طرح افزایش قیمت بنزین جنبه‌هایی داشت که لازم نبود نمایندگان مجلس از آن با خبر بشوند.»

درس چهارم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که در جریان مبارزه (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران چه در جبهه عدالت‌طلبانه و چه در جبهه آزادی‌خواهانه) هر چند که استراتژی دو مؤلفه‌ای «اردوگاهی» و «جنبشی» آینده روشنی دارند، اما برای پیروزی در نبرد (دو مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه) اگرچه «تاکتیک شجاعت و تهور کنش‌گران اردوگاهی» برای نیل به اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت لازم است، اما «کافی نیست» چرا که «لازمه موفقیت در درازمدت شدن مبارزه و عدم سرکوب کوتاه‌مدت آن توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد» که این مهم هرگز تحقق پیدا نمی‌کند، مگر در چارچوب «نهادینه شدن جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین» که صد البته و هزار البته آنچه بستر ساز «نهادینه شدن جامعه مدنی جنبشی» (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) می‌شود، «سازمان‌یابی توده‌ای و فراگیر و سراسری خیزش‌ها و جنبش‌های مطالبه‌محور به صورت دو مؤلفه‌ای فضای مجازی و فضای واقعی می‌باشد». چرا که:

اول - بدون «سازمان‌یابی توده‌ای» و بدون «نهادینه شدن جامعه مدنی جنبشی» (تکوین یافته از پائین در دو جبهه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه) در بستر «جنبش مطالبه‌محور» (صنفی و مدنی و سیاسی) «خیزش‌های معیشتی متمیزه و بی‌سر و بی‌گفتمان هر قدر هم که وسیع و گسترده و سراسری باشند، راه به دهی نمی‌برند و نمی‌توانند، به مبارزه درازمدت دست پیدا کنند»، البته پیوسته آستن سرکوب شدن همه جانبه توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی‌های خامنه‌ای می‌باشند؛ و به صورت طبیعی با سرکوب همه جانبه اینگونه خیزش‌ها (آنچنانکه در پروسه سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) همین سرکوب قهرآمیز و خون‌بار خیزش‌ها و جنبش‌ها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای (آنچنانکه در جریان سرکوب جنبش سبز در سال ۸۸ شاهد بودیم) بستر ساز «رکود بعدی خیزش‌های معیشتی و حتی جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی می‌شود.»

دوم - از آنجائیکه خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد این خیزش مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ «تنها یک خیزش صرف معیشتی و مطالبه‌محور نبود» بلکه هر چند که در ظاهر «صورت معیشتی و مطالبه‌محور صرف داشت» ولی در «جوهر خود یک شورش سیاسی علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بود». لذا به همین دلیل در خیزش آبان‌ماه ۹۸ دو شعار بیشتر از شعارهای دیگر پر رنگ بود، یکی شعار: «بنزین، گران‌تر شده - فقیر، فقیرتر شده» و دیگری شعار: «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر» که خود شعار دوم (خیزش آبان‌ماه ۹۸) که صورتی فراگیر داشت، علاوه بر اینکه همزمان «استبداد سیاسی شیخ و شاه را به چالش می‌کشیدند، جوهر شورش سیاسی علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را عریان می‌کردند». بدین جهت در این رابطه است که اینگونه «خیزش‌ها حتی در کوتاه‌مدت کل موجودیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را به چالش می‌کشند». پر پیدا است که لازم است استمرار حتی کوتاه‌مدت و میان‌مدت اینگونه خیزش‌های سیاسی، «دارا بودن سازمان‌یابی دو مؤلفه‌ای فضای مجازی و فضای واقعی می‌باشد». فراموش نکنیم که در این رابطه بود که حزب پادگانی خامنه‌ای از ۲۵/۰۸/۱۳۹۸ ابتدا با «قطع کامل اینترنت و تلفن‌های همراه، حکومت نظامی در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی ایجاد کرد» تا «بسترهای سازمان‌یابی و اطلاع‌رسانی بین شبکه‌های میدانی این خیزش عظیم را به چالش بکشد». بر این مطلب اضافه کنیم که باز در این رابطه بود که خامنه‌ای در آذرماه ۹۸ در دیدار با سرانگستان سرکوب خونبار آبان‌ماه ۹۸ (بسیج سپاه پاسداران) برای «انگیزه دهی» به آنها دو موضوع مهم مطرح کرد.

اول - خطاب به آنها گفت: «شما مستضعفینی هستید که با تثبیت این حکومت، می‌توانید بر زمین وراثت و امامت پیدا کنید»؛ به عبارت دیگر در این داوری خامنه‌ای «جای شاکی و متهم عوض شد» و «مستضعفین سرکوب شده در خیزش آبان‌ماه ۹۸ بدل به مستکبرینی شدند؛ و مستکبرین سرکوب‌گر خیزش آبان‌ماه ۹۸ بدل به مستضعفینی شدند» که بنابه داوری خامنه‌ای در چارچوب رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باید «وارث بر کل زمین بشوند، همان آرزویی که خمینی با شعار: «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان»، دنبال می‌کرد». یادمان باشد که «خمینی نه تنها به دنبال تصرف نظامی منطقه بود، حتی می‌خواست کل جهان را زیر بلیت قدرت خود درآورد.»

دوم - اینکه خامنه‌ای در آن جلسه خطاب به بسیج و سپاه



پاسداران خود اعلام کرد که «در عرصه سازماندهی سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های داخلی باید بازگشت به دوران اولیه پسا انقلاب ۵۷ بکنید» و با تشکیل «کمیته‌های انقلابی» مثل آن سال‌ها، توسط «قدرت آتش به اختیار، حضور فراگیر میدانی همه جانبه در عرصه سرکوب پیدا کنید». به بیان دیگر خامنه‌ای با این بیان خود نشان داد که حتی به همین «سرکوب هولناک و خونبار خیزش آبان‌ماه ۹۸ هم قانع نیست» و برای «سرکوب خیزش‌ها با چرخه حلزونی معیشتی در آینده، خودش را آماده قصابی بیشتر کنش‌گران میدانی آن خیزش‌ها می‌کند.»

درس پنجم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای یا هسته سخت این رژیم توتالیتر نمی‌تواند «پتانسیل انفجاری موجود مستضعفین اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را با وعده وعیدهای انتخاباتی در بستر جدال تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های حکومتی تخلیه و خنثی کند». چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ دریافته‌اند که دیگر حربه‌های گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با خیزش‌ها و جنبش‌های اعتراضی مطالبه‌محور (صنعی و معیشتی و مدنی و سیاسی) «کارکردهای گذشته خودش را از دست داده است» و بدین ترتیب بود که حزب پادگانی خامنه‌ای از انتخابات مجلس یازدهم (در اسفند ماه ۹۸ یعنی سه ماه بعد از سرکوب هولناک و خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸) کوشیدند تا پس از رویارویی بزرگ و سراسری (آبان‌ماه ۹۸) با جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و پس از مایوس شدن اکثریت قاطع ایرانیان در جریان سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ از «امکان اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» و پس از تحمل‌ناپذیر شدن این رژیم توتالیتر برای قاطع مردم ایران (که همراه با ورشکستگی همه جانبه جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی بود) «برای رویارویی‌های بزرگ بعدی (با مستضعفین اعماق جامعه ایران) دیگر خود را نیازمند به جنگ گرگ‌ها در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حاکمیت و وعده وعیدهای انتخاباتی در بستر جدال‌های باندهای درونی حکومت نبینند» و خامنه‌ای دریافت که دیگر «احتیاجی به جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی (که از خرداد ماه ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ در طول دو دهه به عنوان گفتمان مسلط سیاسی درآمد بودند) ندارد». بلکه حتی در این رابطه خامنه‌ای «آن‌ها را مزاحم برنامه‌های سرکوب‌گرایانه خود می‌دید» چراکه در فرایند پسا خیزش دی‌ماه ۹۶ «اصلاح‌طلبان حکومتی بدل

به لاشه‌های سیاسی بی‌خاصیتی شده‌اند که بودن نام آنها در فهرست نامزدهای انتخاباتی، دیگر نمی‌تواند افراد بیشتری را به پای صندوق‌های رأی بکشاند و به اصطلاح تنور انتخابات را داغ کنند.»

باری، از آنجائیکه حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه ۹۸ خود را برای «رویارویی‌های آینده با مردم نگون‌بخت ایران آماده می‌کند» از انتخابات مجلس یازدهم (در اسفندماه ۹۸) تصمیم گرفت تا «صفوف مدافعان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را فشرده‌تر و یک دست‌تر بکند» بنابراین در این رابطه بود که دستگاه نظارت استصوابی شورای نگهبان دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای در انتخابات مجلس یازدهم فقط به «حذف به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی اکتفاء نکرد، بلکه بخش قابل توجهی از اصول‌گرایان به اصطلاح معتدل را هم کنار گذاشتند» و تنها به آنهایی اجازه کاندیداتوری دادند که «کاملاً مطیع حزب پادگانی خامنه‌ای و یا دستگاه ولایت هستند و در رهبری ذوب شده‌اند» بنابراین به خاطر جمع‌بندی حزب پادگانی خامنه‌ای از خیزش آبان‌ماه ۹۸ است که از انتخابات مجلس یازدهم کار غربال‌گری کاندیداها در بالماسکه انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی با دوران قبل از خیزش آبان‌ماه ۹۸ فرق کرده است، زیرا در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه ۹۸ حزب پادگانی خامنه‌ای به دنبال «آرایش ویژه برای مقابله با اوضاع بحرانی فوق‌العاده طغیان فراگیر توده‌ای بر علیه موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

درس ششم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که «اگر نزدیک به سه دهه طول کشید تا در سال ۸۸ بخشی از طبقه متوسط شهری ایران در توهم به دست آوردن نتایج آرائی که به صندوق‌های مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای (در چارچوب نظارت استصوابی شورای نگهبان) ریخته بودند» و در میدان بازی باندهای حکومتی قدرت، تصور می‌کردند که «نقش بازی‌گر دارند» و با شعار: «رأی من کو؟» به خیابان‌ها آمدند و اگر هشت سال بعد از آن در دی‌ماه ۹۶ مردم ایران پایان یک دوره و آغاز یک دوره جدید (با شعار: «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا») را اعلام کردند و با آخرین توهمات (جامعه در مورد اصلاح‌طلبان حکومتی) گسست نمودند، در آبان‌ماه ۹۸ در فاصله‌ای حتی کمتر از دو سال، خیزشی به مراتب گسترده‌تر از دی‌ماه ۹۶ جامعه ایران را در خود فرو بردند که علاوه بر «نمایش چرخه حلزونی» (کوتاه شدن فاصله دایره‌ای) نشان

دادند که «قدرت و پتانسیل غیر قابل انکاری در برپائی جنبش توده‌ای سراسری در مقابل با تعرض رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به سطح معیشت مردم ایران دارند». یادمان باشد که در پروسه ۷ روزه خیزش آبان‌ماه ۹۸ (از ۲۴ تا ۳۰ آبان‌ماه ۹۸) نیروهای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای معترضان را در موقعیتی قرار دادند که «نتوانند آزادانه تاکتیک و روش‌های مورد نظر خودشان را برای ابراز اعتراض تعیین کنند» به عبارت دیگر، در خیزش هفته آخر آبان‌ماه ۹۸ «کنش‌گران اصلی میدان آزادی نداشتند که رفتارشان را خودشان تعیین کنند»، بنابراین، اگر معترضان می‌توانستند به صورت «آزادانه تاکتیک و روش‌های مورد نظرشان را تعیین کنند، تجربه و برخورد عقلانی ایجاب می‌کرد که تاکتیک‌ها و روش‌هایی را در پیش بگیرند که به تداوم و توده‌ای شدن و فرسایشی کردن خیزش و زمین‌گیر کردن ماشین چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بیانجامد.»

بدین خاطر همین امر باعث گردید تا نیروهای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از همان لحظات اول اعتلای خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸ «سر و سینه کنش‌گران این خیزش را نشانه بگیرند و جوی خون به راه بیاندازند» که البته کمترین تأثیر این رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای بر کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ «حرکت عکس‌العملی آنها نسبت به برخورد آنتاگونیستی ماشین سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای، یعنی آنتاگونیسم کردن شکل اعتراض و واکنش خودشان بود». به بیان دیگر، در حالی که کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ «تدارک قبلی برای این خیزش ندیده بودند» و به یکباره در روز جمعه (۱۳۹۸/۰۸/۲۴) این خیزش از طرف حزب پادگانی خامنه‌ای بر آنها تحمیل شد، اما برخورد عکس‌العملی و آنتاگونیستی تحمیلی از طرف دستگاه سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای برای «کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ باعث اتخاذ تاکتیک‌های نبرد نهائی شد» که این تاکتیک‌های نبرد نهائی عبارت بودند از:

الف - بستن اتوبان‌ها، خیابان‌ها و چهار راه‌ها جهت ایجاد مانع تحرک سریع نیروهای سرکوب‌گر به محل تجمع کنش‌گران.
ب - با انجام اعتراضات موضعی در نقاط مختلف تلاش کردند تا نیروی‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای را پراکنده کنند.
ج - در شرایطی که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای نبرد نهائی را بر کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸

تحمیل کرده بودند و در زمانی که کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ در عرصه نبرد نهائی تحمیلی خود را بدون سلاح می‌یافتند، «با دست خالی نهادهای سرمایه و رانت و فساد در جامعه ایران که در رأس آنها بانک‌ها بودند را به چالش کشیدند.»

درس هفتم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که «این خیزش معیشتی در ادامه خیزش معیشتی دی‌ماه ۹۶ شکل گرفته است». چرا که:

اولاً خیزش آبان‌ماه ۹۸ مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ «یک خیزش عظیم سیاسی بود» و مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ «کنش‌گران اصلی خیزش آبان‌ماه ۹۸ عبارت بودند، از مستضعفین اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران» یعنی به قول گرامشی از فرودستان و یا از تهیدستان شهری تا جوانان بیکار و حاشیه‌نشینان شهرها. ثانیاً خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد (که مانند خیزش دی‌ماه ۹۶) با ظهور سونامی وار «عصیان توده‌های اعماق جامعه ایران» این خیزش توانست از همان ابتدای تکوین خود (در روزهای شنبه و یکشنبه مورخ ۲۵ و ۲۶ آبان‌ماه سال ۹۸) «توازن قوای میدانی به نفع کنش‌گران خیزش اعتراضی و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی تغییر بدهد.»

ثالثاً خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶) این خیزش سراسری معیشتی (مستضعفین اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) توانست بسترها برای رشد «مبارزات جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه ایران تقویت بکند» و زمینه مناسب‌تری برای گسترش مبارزات صنفی و مدنی و سیاسی جنبش‌های مطالبه‌محور فراهم بکند. بطوریکه در این رابطه شاهد بودیم که با اینکه حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کرد تا از پروژه تشییع جنازه میلیونی قاسم سلیمانی، «بسیج توده‌ای در راستای سازماندهی جماعت متکثر ایرانی بر علیه خیزش آبان‌ماه ۹۸ و به عنوان یک سد در برابر اعتلای جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی بعدی ایجاد نماید» با این احوال به مجرد سرنگون شدن هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه (در چارچوب کارناوال انتقام‌گیری از امپریالیسم آمریکا و حمله موشکی به پایگاه‌های آمریکا در عراق) جنبش دانشجویی در دی‌ماه ۹۸ (کمتر از ۴۵ روز بعد از سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸) به صورت سراسری توانستند، علاوه بر سترون کردن پروژه بسیج توده‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای در تشییع جنازه قاسم سلیمانی، بسترها برای اعتلای جنبش‌های



مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه ایران را فراهم نمودند. در این رابطه بود که با اعتلای جنبش دانشجویی ایران در دی‌ماه ۹۸ خامنه‌ای پس از سال‌ها مجبور شد تا دوباره به نماز جمعه تهران باز گردد (و مانند نماز جمعه ۲۹ خرداد سال ۸۸ در رابطه با پروژه همه جانبه سرکوب جنبش سبز) خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه هفته آخر دی‌ماه ۹۸ (بدون معذرت خواهی از مردم ایران و صاحبان عزای مقتولین سرنگونی هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه) با مطلق کردن شخصیت (استراتژ حزب پادگانی خامنه‌ای یعنی) قاسم سلیمانی و تکیه‌محوری بر پروژه تشییع جنازه میلیونی قاسم سلیمانی و «منحصر کردن مردم ایران به همان تشییع کنندگان جنازه قاسم سلیمانی» جنبش اعتراضی دی‌ماه دانشجویی ایران را به چالش کشید.

باری، در این رابطه بود که میزان مشارکت مردم ایران در بالماسکه انتخابات مهندسی شده مجلس یازدهم (که طبق گفته علی مطهری در کلان‌شهر تهران) کمتر از ۸ درصد بوده است و طبق گفته وزیر کشور دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی کمترین میزان مشارکت در ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است، پر پیداست که خیزش آبان‌ماه ۹۸ که در ادامه خیزش دی‌ماه ۹۶ تکوین پیدا کرد، اگرچه با حداکثر خشونت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای سرکوب شده‌اند، ولی بدون تردید با چرخه حلزونی رشد این خیزش‌ها (و جنبش‌های مطالبه‌محور) نشان دهنده آن است که این خیزش‌ها و جنبش‌ها در جامعه بزرگ ایران آنچنانکه هو شی مین می‌گوید: «مانند برنج زارهای چه‌هوا هستند که پس از درو شدن با ساقه‌ای نیرومندتر رشد می‌کنند.»

درس هشتم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که تا زمانیکه «خیزش اعتراضی خیابانی» با «جنبش اعتصابی کارگران و معلمان و حقوق‌بگیران و پرستاران پیوند پیدا نکنند» هرگز و هرگز و هرگز (سه بار تاکید می‌شود) «هر قدر هم که خیزش‌های معیشتی متمایز و بی‌سرگسترده و فراگیر هم که بشوند، نمی‌توانند به صورت درازمدت این رژیم را به عقب‌نشینی استراتژیک (در برابر مطالبات کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود) وادار سازند». عنایت داشته باشیم که در خیزش آبان‌ماه ۹۸ مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ «جنبش‌های کارگری و معلمان و پرستاران و حقوق‌بگیران نتوانستند با خیزش‌های خیابانی معیشتی متمایز و بی‌سر پیوند پیدا کنند» تا توسط «پیوند بین کارخانه

و خیابان» بتوانند شرایط برای اعتلای «جنبش فراگیر اعتصابی در کنار خیزش اعتراضی خیابانی، در راستای تغییر استراتژیک توازن قوا در عرصه میدانی به نفع کنش‌گران اجتماعی فراهم نمایند» در نتیجه همین امر باعث گردید تا در طول ۷ روز عمر خیزش خیابانی آبان‌ماه ۹۸ «شرایط برای تحمیل آنتاگونیست عکس‌العملی حزب پادگانی خامنه‌ای به کنش‌گران این خیزش عظیم در راستای بسترسازی سرکوب همه جانبه ماشین انتظامی - پلیسی - نظامی حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم بشود». بر این مطلب اضافه کنیم که خیزش آبان‌ماه ۹۸ «سنتز دو مؤلفه زمینه عینی و زمینه ذهنی بود» که زمینه عینی خیزش آبان‌ماه ۹۸ عبارت بودند از:

الف - سیاست‌های شکست خورده اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و دولتی حاکم شکل گرفته‌اند.

ب - رانت‌خواری در تمامی لایه‌های حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که بسترساز ظهور «هیولای فساد ساختاری و سیستمی از بالا تا پایین در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.»

ج - تحمیل هزینه‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی مداخله‌گرایانه رژیم (در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به خصوص در کانون بحران منطقه و شرکت در جنگ‌های نیابتی به عنوان یکی از مؤلفه‌های اقتدار رژیم (به ویژه در عراق و لبنان و سوریه) که با توجه به اهمیت استراتژیک نفوذ منطقه‌ای برای رژیم (در طول ۴۱ سال گذشته) و «کمانه کردن اقتدار رژیم در منطقه به داخل کشور در جهت راستای حذف مخالفین داخلی خود» از آنجائیکه همین مداخله رژیم در منطقه باعث حیف و میل کردن اموال و بودجه‌های کشور و ریختن در چاه ویل سوداها و مطامع منطقه‌ای‌اش (در طول ۴۱ سال گذشته) بسترساز فلاکت اقتصادی مستضعفین اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شده است. بر این مطلب بیافزاییم که در این رابطه «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها رژیمی است در جهان که صاحب دو ارتش می‌باشد، یکی ارتش رسمی و دیگری سپاه پاسداران» که خود این یک امر باعث تحمیل هزینه نجومی بر مردم نگون‌بخت ایران شده است و اما زمینه ذهنی خیزش آبان‌ماه ۹۸ عبارتند از:

۱ - از کار افتادن افسون به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی در



تأمین «پوشش حفاظتی لازم برای کانون اصلی قدرت و آشفتنه ساختن صفوف مردم در مبارزه علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» می‌باشد که «خیزش‌های خیابانی از دی‌ماه ۹۶ الی الان به نحو درخشانی این شعبده‌بازی سیاسی به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی (که از دوم خرداد ۷۶ شروع شده بود و در دی‌ماه ۹۶ با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا») به پایان رساندند». قابل ذکر است که در فاصله دی‌ماه ۹۶ تا آبان‌ماه ۹۸ و الی الان، نشان داده شده است که دیگر «شعبده‌بازان» به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی قدرت بازتولید ندارند که البته فاتحه نهائی بالماسکه به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی از انتخابات مجلس یازدهم در اسفندماه ۹۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای خوانده شده است.

۲ - گسترش کمی و کیفی «جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی» گروه‌های مختلف اجتماعی (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) برای «خروج از تله سترونی کنش‌گری اعماق جامعه ایران» در راستای دستیابی به «خواست‌های کلانی اقتصادی و سیاسی و ساختار شکنانه‌ای (که از دی‌ماه ۹۶ آغاز شده بود و در سال ۹۷ و ۹۸ این رویکرد توسط جنبش‌های مطالبه‌محور ادامه پیدا کرد) می‌باشد». باری، بدین ترتیب بود که در عرصه «سنتز حاصل پیوند دیالکتیکی شرایط عینی و ذهنی» فوق، خیزش آبان‌ماه ۹۸ توانست تکوین پیدا کند که البته همین حصول خیزش آبان‌ماه ۹۸ بر پایه شرایط عینی و ذهنی فوق بستر ساز آن شد که در فرایند پسا سرکوب هولناک و خونین آن توسط حزب پادگانی خامنه‌ای «جنبش اعتصابی کارخانه‌ای، بتواند با خیزش اعتراضی خیابانی، از بهار ۹۹ تحت رهبری جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه پیوند پیدا کنند» اما متأسفانه به علت برخورد مهندسی شده حزب پادگانی خامنه جهت سرکوب خیزش آبان‌ماه این پیوند بین کارخانه و خیابان در جریان هفت روز خیزش آبان‌ماه حاصل نشد؛ و لذا همین «سترونی موضعی» باعث فراهم شدن شرایط برای سرکوب همه جانبه خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط ماشین سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای گردید.

درس نهم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که اگر جنبشی و خیزشی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان «منبع قدرت تغییر تحول دموکراتیک ساختاری از پائین در قامت آلترناتیو (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) وجود داشته باشد، آن جنبش‌ها و آن خیزش تنها و تنها در داخل کشور وجود دارد» بنابراین هر نوع «منبع قدرتی

جهت تغییر تحول دموکراتیک ساختاری در خارج از کشور امری محال می‌باشد» و تصویری انتزاعی و خام و خیالی و افلاطونی می‌باشد. بدین جهت اگر بپذیریم که تنها جنبش‌ها و خیزش‌ها منبع قدرت تحول آفرین دموکراتیک ساختاری (به عنوان تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) فقط و فقط و فقط (سه بار تاکید می‌کنیم) در داخل کشور وجود دارد (نه در خارج از کشور) در ادامه آن مجبوریم که بپذیریم که «رهبران این جنبش‌ها و این خیزش‌های تحول آفرین ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حتی فرهنگی در خود همین جنبش‌های جامعه مدنی جنبشی (خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جناح‌های درونی حکومت و جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) نهفته‌اند، نه در جریان‌های سیاسی خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ که ۴۱ سال است در کشورهای خارج نشسته‌اند و خودشان را متولی این جنبش‌ها و این خیزش‌ها داخل کشور می‌دانند و هر روز برای جنبش‌ها و خیزش‌های داخل کشور نسخه پیچی رهبری و شعاری و برنامه‌ای و گفتمانی می‌کنند» و در راستای رویکرد قدرت‌طلبانه خود تلاش می‌کنند تا به یارگیری و کسب پیاده نظام از این جنبش‌ها و خیزش‌ها بپردازند، غافل از اینکه در تحلیل نهائی تمامی جنبش‌ها و خیزش‌ها مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی داخل کشور جز بر «پتانسیل خودانگیخته و خودبنیاد و دینامیک و مستقل (خود چه در عرصه سازماندهی و چه در عرصه رهبری) تکیه دیگر ندارند». لذا، طرح شعارهای تزییقی (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای اطلاعاتی و سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای و اجاره‌ای جریان‌های هزار تکه برانداز راست خارج‌نشین که به دنبال نمد افتاده برای کلاه خود و کسب قدرت سیاسی بادآورده و بازتولید رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی بر پایه منابع قدرت نظامی و سیاسی و مالی جناح‌ها امپریالیسم آمریکا و ارتجاع منطقه از عربستان تا رژیم صهیونیستی و نژادپرست و اشغال‌گر و کودک کش اسرائیل می‌باشند) بیشتر به یک جوک شبیه است تا واقعیت. باری، بدین ترتیب بود که:

۱ - خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که در «بعد اجتماعی استراتژی گذار خارج از شکل تحول ساختاری دموکراتیک از پائین (توسط جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین مستضعفین اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) هر قدر هم که درازمدت باشد، امری انتزاعی و تخیلی و ایده‌آلیستی و غیر عینی می‌باشد.»

۲ - اگر خیزش دی ماه ۹۶ با شعار محوری: «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» به دو دهه «سلطه گفتمان به اصلاح طلبان حکومتی بر فضای سیاسی ایران پایان دادند» در خیزش آبان‌ماه ۹۸ با شعار محوری: «بنزین گرانت‌ر شده - فقیر، فقیرتر شده» و شعار «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر» نیز هر گونه «گفتمان‌سازی گذار مدیریت شده جریان‌های خارج نشین از راست راست تا چپ چپ خارج از منبع قدرت جامعه مدنی جنبشی (خودانگیخته و خودبنیاد و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حکومت و جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) در راستای تحول ساختاری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی از پائین توسط تکوین شوراهای فراگیر اجتماعی (از پائین) برای تحقق دموکراسی شورائی و سوسیالیستی (سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) نشان داده شد که امری انتزاعی می‌باشد.»

۳ - خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که دیگر هیچ «جمعی از نخبگان اپوزیسیون جامعه سیاسی ایران» از راست راست تا چپ چپ، چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور نمی‌توانند با «جایگزین کردن منابع قدرت (حکومتی و منابع قدرت سرمایه‌داری جهانی و منابع قدرت نیروهای نظامی ارتش و سپاه رژیم مطلقه فقهاتی در شکل کودتای نظامی و یا حاکمیت نظامی آنها و منابع قدرت به اصطلاح ارتش خلقی خود) پروژه مدیریت گذار دموکراتیک و تحول خواهانه ساختاری (اقتصادی و سیاسی و اجتماعی از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به انجام برسانند؛ و علت و دلیل این امر همان می‌باشد که در «جامعه امروز ایران نارضایتی‌های فراگیر و سراسری مستضعفین اعماق جامعه بدل به کنش اعتراض خیابانی و کارخانه‌ای شده است» و همین بدل شدن نارضایتی‌های صنفی و مدنی و سیاسی در جامعه امروز ایران به «کنش‌های اعتراضی خیابانی و کارخانه‌ای» باعث گردید است که «جامعه امروز ایران به صورت سراسری بدل به جامعه جنبشی بشود» که باز همین «جنبشی شدن جامعه بزرگ ایران در این شرایط باعث گردیده است که اعتراضات اردوگاهی» (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه) در «نماد جنبش‌های مطالبه‌محور» صنفی و مدنی و سیاسی و خیزش‌های فراگیر و سراسری معیشتی (مانند دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ با چرخه حلزونی) مادیت پیدا کند؛ و از همه مهمتر اینکه در

شرایط فعلی دیگر «این روند جنبشی و خیزشی در جامعه بزرگ ایران نهادینه شده است» و هر چند که به صورت کوتاه‌مدت توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی سرکوب بشوند «امکان فلش بک و بازگشت جامعه جنبشی ایران به فرایند قبل از آن وجود ندارد.»

۴ - خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که با آشکار شدن بن‌بست استراتژی گذار مسالمت‌آمیز از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای توسط جناح به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی در خیزش آبان‌ماه ۹۸ «استراتژی کنش اعتراضی فراگیر به صورت جنبشی و خیزشی جایگزین استراتژی گذار مسالمت‌آمیز اصلاح طلبان حکومتی گردید.»

۵ - از آنجائیکه در خیزش آبان‌ماه ۹۸ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با «حربه قطع اینترنت و تلفن همراه» تلاش کرد که نه تنها از «انتشار اخبار مربوط به ابعاد اعتراضات و جنایاتی که انجام می‌دهد، جلوگیری نماید» بلکه مهمتر از آن اینکه یکی از اهداف اصلی رژیم (از قطع اینترنت و قطع تلفن همراه) قطع ارتباط شبکه‌های کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ در سطح محلات و شهرها بود. البته کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ در جهت مقابله با این ترفند دستگاه‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش کردند تا در جهت ایجاد شبکه‌های ارتباطی در عرصه میدانی و فضای واقعی همراه با نهادهای توده‌ای رژیم را به چالش بکشند که بدون تردید در صورت استمرار آن خیزش این «مکانیزم نهادهای توده‌ای» می‌توانست پتانسیل خود را به نمایش بگذارد.

۶ - در این رابطه بود که خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ شرایط برای «گسترش جنبش‌های اجتماعی و حرکت‌های اعتراضی گروه‌های مختلف اجتماعی ایران فراهم می‌باشد» و نشان داد که چگونه موج‌های جوشان خیزش‌ها در جامعه جنبشی ایران می‌توانند «بدل به محرکه‌های نیرومندی برای مبارزه اقتصادی و مدنی و سیاسی جنبش‌های مطالبه‌محور بشوند.»

۷ - خیزش آبان‌ماه ۹۸ باعث گردید تا روند «تجزیه جناح‌های درون حکومتی اعم از به اصطلاح اصلاح طلبان و اصول‌گرایان را سرعت ببخشید و اختلاف بین جناح‌های حکومتی بر سر سازش با آمریکا به منظور پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی تشدید کند.»

از فردای انقلاب ۵۷ الی الان پیوسته در جامعه نگون‌بخت ایران «خشونت را بازتولید است و با بازتولید خشونت بوده است» که این رژیم «استراتژی کسب هژمونی بر هلال شیعه در منطقه را پیوسته دنبال کرده است.»

ثانیاً خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که چگونه رژیم مطلقه فقهاتی (مانند دهه ۶۰ خمینی) جهت سرکوب مخالفین خود تلاش می‌کند تا «با آنتاگونیسم تحمیلی بر جنبش خیزش‌ها آنها را توسط برخوردهای عکس‌الملی وادار به خشونت و آنتاگونیسم بکند.»

ثالثاً یادمان باشد که زمانی که جرقه اعتراضات آبان‌ماه ۹۸ زده شد، از حزب پادگانی خامنه‌ای تا سران سه قوه رژیم مطلقه فقهاتی هم صدا «آمادگی خود را برای سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ اعلام کردند» و در این رابطه ابتدا خود خامنه‌ای در سخنرانی درس خارجش در تاریخ ۹۸/۰۸/۲۶ «شهروندان معترض ایرانی را اشرار خواند و فرمان داد تا نیروهای انتظامی و بسیج به وظیفه خود که حفظ امنیت است عمل کنند» و بعد از او شیخ حسن روحانی «کسانی که با خودروهاشان راه بندان ایجاد می‌کردند، تهدید کرد و گفت از طریق دوربین‌های زیادی که در شهرها نصب شده است خودروها و شماره آنها را شناسایی می‌کنیم» و باز در ادامه آن بود که «سپاه پاسداران طی بیانیه‌ای معترضان را اغتشاش‌گر و کینه‌توز نامید و اعلام کردند که این افراد آموزش دیده در خارج از کشور هستند که با دریافت مبالغی اقدام به آتش زدن و تخریب مراکز می‌کنند.»*

پایان

۸ - خیزش آبان‌ماه ۹۸ باعث گردید که «آرایش سیاسی نیروهای حکومتی تغییر بکند» و همچنین باعث گردید تا «حزب پادگانی خامنه‌ای چهره نظامی‌تری به خود بگیرد و فرماندهان سپاه بیشتر در جلو صحنه و ویتترین سیاسی نظامی و حتی اقتصادی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی ظاهر بشوند.»

۹ - در آبان‌ماه ۹۸ این «مستضعفین اعماق جامعه ایران بودند که به خیابان‌ها ریختند و مطالباتشان را فریاد زدند» به عبارت دیگر برعکس سال ۸۸ که این طبقه متوسط شهری بودند که از کانال شکاف‌های حکومتی به خیابان آمدند و با شعار: «رأی من کو؟» مطالباتشان را فریاد زدند، در آبان‌ماه ۹۸ «مستضعفین اعماق جامعه ایران از کانال شکاف‌های حکومتی به خیابان‌ها نیامدند» بلکه از طریق «خیزش معیشتی فراگیر و سراسری به خیابان‌ها آمدند و مطالباتشان را فریاد زدند.»

درس دهم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که در تحلیل نهائی این خیزش «سنتر اجرای برنامه اقتصادی نئولیبرالی در جامعه ایران بود» که محورهای این برنامه‌های نئولیبرالی اجرا شده در کشور ایران عبارتند از:

الف - تاکید بر حذف سوبسیدها.

ب - افزایش حامل‌های انرژی از جمله بنزین.

ج - خصوصی‌سازی یا خصوصی‌سازی کردن سرمایه جامعه ایران.

د - آزادسازی قیمت‌ها.

ه - موقتی‌سازی قراردادهای کار.

و - سرباز زدن دولت از ارائه خدمات اجتماعی.

درس یازدهم خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که آن خیزش (که بر متن تشدید فقر و فلاکت اقتصادی و تعمیق شکاف طبقاتی شکل گرفته بود) همزمان توانسته است که «فروستان و تهیدستان شهری و جوانان بیکار و حاشیه‌نشینان شهرها در یک جبهه مشترک به حرکت درآورد». باری در این رابطه بود که:

اولاً خیزش آبان‌ماه ۹۸ «توانست برای مدت ۷ روز دوام پیدا کند» چراکه کنش‌گران این خیزش قدرتمندتر از آن بودند که «دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای آنچنانکه می‌خواستند در مدت یک روز آنها را از پای درآورند». یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته در چارچوب شعار: «جنگ، جنگ تارفع فتنه در کل جهان» خمینی،

جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری در

«فرایند نوین» خود

دارای چه خودویژگی‌هایی می‌باشد؟

باز در همین رابطه توسط «سرکوب» خشن از شلاق و زندان گرفته تا حمله به خانه کارگران و آتش زدن خانه آنها و تیراندازی به خانه آنها و اعتراف‌گیری از حامیان و کنش‌گران اصلی این جنبش توسط شکنجه و کابل و غیره فضای جامعه را برای ادامه جنبش اعتصابی کارگران ایران امنیتی بکنند» و باز در این رابطه «توسط اخراج و بیکار کردن آنها و فرسایشی کردن جنبش اعتصابی کارگران ایران در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ با اعتلای جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه آغاز شده است، تلاش می‌کنند تا با بالا بردن هزینه مبارزه، برای جنبش اعتصابی کارگری ایران، آن‌ها را نسبت به مبارزه اعتصابی خودشان خسته بکنند.»

۵ - جنبش اعتصابی کارگری ایران (در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است و جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در رأس آن قرار دارند) نشان داده است که «جنبش کارگری ایران به علت عدم سازماندهی سراسری، نمی‌تواند (مانند فرایند پسا ۱۷ شهریور ماه سال ۵۷) جنبش اعتصابی خودش را به صورت توده‌ای و فراگیر به پیش ببرد». بدین خاطر در این رابطه

ج - جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط یک بار دیگر ثابت کردند که «هم‌گرایی بین لایه‌های مختلف عمودی و افقی جنبش کارگری و جنبش حقوق بگیران و جنبش‌های دموکراتیک و مدنی از جنبش معلمان تا جنبش بازنشستگان و حتی جنبش حاشیه‌نشینان امری ممکن می‌باشد» و همچنین جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه ثابت کرده است که «جنبش کارگری ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران بزرگ‌ترین جنبشی است که می‌تواند در درازمدت به عنوان موتور حرکت و رهبری جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه ایران بشود.»

د - جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط نشان داده است که «مبارزه کارگران و مزدبگیران با تحمیل دستمزدهای زیرخط فقر توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها یک مبارزه صنفی صرف نیست، بلکه برعکس یک مبارزه سیاسی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم می‌باشد». لذا به همین دلیل است که «برعکس گذشته، حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سرکوب و انحراف و بن بست جنبش کارگری در فرایند جدید، تلاش می‌کند که به صورت چند مؤلفه‌ای و مهندسی شده با این جنبش فراگیر اعتصابی کارگری در فرایند جدید برخورد نماید» یعنی از یک طرف می‌کوشد توسط «تهادهای دست‌ساز خودش تحت عنوان بسیج دانشجویی و بسیج کارگری و خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و غیره، با فرار از جلو و مطرح کردن چهره ضد فساد از ابراهیم رئیسی (قاضی القضاات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) چند دستگی در میان کارگران ایجاد نماید و جنبش کارگری را به نفع هسته سخت رژیم یا حزب پادگانی خامنه‌ای، در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت درآورد» و از طرف دیگر با برپائی بالماسکه دادگاه‌های صوری و از جمله محاکمه امید اسدیگی و شرکا تحت عنوان مبارزه با فساد، جناح راست و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به عنوان مخالفین با خصوصی‌سازی مجتمع نیشکر هفت تپه از آذر ماه سال ۱۳۹۴ توسط دولت شیخ حسن روحانی نشان بدهند.



است که «جنبش کارگری ایران در فرایند جدید صورت کارگاهی دارد، نه طبقه‌ای.» سادساً جنبش کارگری و در رأس آن جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه (در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است) نشان داده است که «بدون دستیابی به جنبش ترکیبی در عرصه میدانی توسط پیوند جنبش کارخانه‌ای با جنبش

جنبش اعتصابی فوق تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. بر این مطلب اضافه کنیم که برعکس جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که در طول سه ماهه جنبش اعتصابی از همبستگی همه جانبه (کارگران خود مجتمع به صورت عمودی برخوردار) بوده‌اند، در «جنبش اعتصابی کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی در فرایند جدید در مناطق جنوب کشور، با وجود آنکه جنبش اعتصابی آنها از دامنه گسترده جغرافیائی برخوردار بوده است، اما حمایت نکردن و خودداری (از مشارکت) کارگران رسمی و کارگران قراردادی دائم از جنبش اعتصابی فوق، باعث شده است که جنبش اعتصابی آنها تا کنون نتواند توازن قوا در عرصه میدانی در این نهادهای اقتصادی استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به نفع کارگران و بر علیه دستگاه سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی به هم بزند» و دلیل این امر همان است که «کارگران رسمی و قراردادی بخش‌های فنی پالایشگاه‌ها و صنایع نفتی و گازی و پتروشیمی که قرارداد دائم دارند، ستون فقرات نفت‌گران کشور هستند.»

سابعاً جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در فرایند جدید اثبات کرده است که با «تشدید مبارزه می‌توان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشید» و بنابراین در این رابطه «مانورهای مجلس و قوه قضاییه و دولت و دفاتر ولی فقیه و امام‌های جمعه و جماعات و همسو با آنها صدا و سیما و ده‌ها شبکه رسانه‌ای وابسته به حکومت در فضای مجازی که با تلاش‌های مستمر و سازمان‌یافته به دنبال به

خیابانی، امکان موفقیت جنبش اعتصابی (به صورت صرف کارخانه‌ای) وجود ندارد». لذا به همین دلیل است که در طول سه ماه گذشته ۵۰۰۰ کارگر نیشکر هفت تپه به موازات جنبش اعتصابی کارخانه‌ای خود تلاش کرده‌اند تا با «همراه آوردن خانواده‌های خود در تظاهرات خیابانی، مؤلفه جنبش خیابانی خود را در کنار مؤلفه جنبش اعتصابی کارخانه‌ای به نمایش بگذارند» و توسط همین «مؤلفه جنبش خیابانی خودشان است که کارگران اعتصابی مجتمع نیشکر هفت تپه توانسته‌اند، گروه‌های مختلف جامعه شهرستان شوش را همراه با خود بکنند.»

بدین خاطر در رابطه با تأثیرگذاری جنبش کارگران نیشکر هفت تپه بر جنبش‌های کارگاهی دیگر (در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ۹۹ شروع شده) است که شاهدیم، با «حداقل حرکت کارگران در کارگاه‌های مختلف آنها فوراً به خیابان‌ها می‌آیند و با بستن خیابان‌ها و راه‌ها و حتی مسیر راه آهن، فریاد خود را به گوش حاکمان رژیم مطلقه فقهاتی می‌رسانند» و هزار البته همین امر باعث گردیده تا در «جریان سه ماهه گذشته اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه، شرایط برای همبستگی بین شاخه‌های عمودی و افقی جنبش‌های صنفی و سیاسی و مدنی هم فراهم بشود.» پیوند بین کارگران کشاورزی و کارگران صنعتی و کارگران خدماتی و کارگران قراردادی و کارگران روزمزد و کارگران رسمی خود مجتمع نیشکر هفت تپه در جریان سه ماهه

انحراف کشاندن و فرسایشی کردن و زیر نظارت در آوردن اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری و هدایت آنها به مجرای مورد نظر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هستند تا کنون بی‌ثمر و عقیم و سترون بوده است.»

ثامناً جنبش اعتصاب کارگری (و در رأس آنها جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه) در فرایند جدید اثبات کرده است که در این شرایط «مسیر موفقیت حرکت کارگران در گرو تشدید مبارزه و کوشش برای گسترش اعتصاب‌ها و تاکید بر احیای حقوق تشکل مستقل خودشان و تقویت جنبش اعتراضی و بالا بردن سطح سازماندهی و سازمان‌یابی و ایجاد همبستگی عمودی و افقی و پیوند با جنبش‌های همگانی دموکراتیک و عدالت‌خواهانه (اعم از صنفی و مدنی و سیاسی) اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

تاسعا جنبش اعتصابی کارگری (در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است و جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در رأس آنها قرار دارند) با شعار: «استثمار، بیکاری، پرچم سرمایه‌داری» اثبات کرده‌اند که تکیه بر «گفتمان ضد سرمایه‌داری در جنبش‌های برابری‌طلبانه و عدالت‌خواهانه امری محتوم می‌باشد» که البته «تدوین گفتمان ضد سرمایه‌داری در این شرایط به همان اندازه بغرنجی تکوین یک جنبش و انباشت تحولات و تجربیات یک دوره تاریخی پیچیده می‌باشد» و «تکوین چنین گفتمانی تنها ضمن پیوند عمیق نظری و عملی با جنبش برابری‌طلبانه و عدالت‌خواهانه حاصل می‌شود». طبیعی است که «شکل‌گیری و تکوین چنین گفتمان ضد سرمایه‌داری می‌تواند در یک رابطه دیالکتیکی به پراتیک و اقدامات جنبش و چشم‌اندازها و شتاب و معنا و عزم تازه برای کنش‌گران عرصه جنبش برابری‌طلبانه و عدالت‌خواهانه بیانجامد.»

البته قطعات و عناصر مهم و اصلی گفتمان ضد سرمایه‌داری تا آنجا که به شرایط مشخص و انضمامی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌پردازد، به درجات مختلفی در تناسب با بلوغ جنبش‌ها و مسائل واقعی که جنبش‌ها با آنها مواجهند (و البته در آمیخته با پس‌زمینه تجارب تاریخی هر کشور هم) می‌باشند، به عبارت دیگر «هیچ گفتمان ضد سرمایه‌داری

در داخل و خارج از کشور اگر که بخواهند عاریتی و وارداتی باشند، نمی‌توانند نسبت به تجربه‌ها و تحولات و شرایط انضمامی جامعه بزرگ ایران به صورت تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیستی) برخورد نمایند.»

عاشرا جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید (که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است و در رأس آنها در این شرایط جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه قرار دارند) نشان داده است که «چگونگی شکل سازماندهی جنبشی به صورت سازماندهی تطبیقی (نه سازماندهی انطباقی و سازماندهی دگماتیستی) باید اصالتاً و عمدتاً از متن خود آن جنبش‌ها برخیزد». یادآوری می‌کنیم «که شکل سازماندهی در جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه بر مکانیزم مجمع عمومی و یا دموکراسی مستقیم و حضور همگانی استوار می‌باشد» و همین «شکل سازماندهی تطبیقی آنها است که به آنها این توان را می‌دهد تا در لحظه و زمان مناسبی که شرایط عمومی و توازن قوا ایجاب می‌کند، آن‌ها بتوانند با سرعتی حتی غافلگیرکننده شکل بگیرند و ظاهر بشوند». در نتیجه این امر باعث می‌گردد تا مساله و چالش اصلی آنها در پروسه مبارزه تقویت بشود و خود این جنبش‌ها از درون توان شکل‌گیری و تشکل پیدا کنند و زیرساخت‌های آنها توان سر پا ایستادن داشته باشند؛ بنابراین طبیعی است که در این رابطه «سر برآوردن نهادهای هم‌آهنگ‌کننده (شکل سازماندهی) در شرایط پلیسی مثل امروز جامعه ایران از آسیب‌پذیری و حساسیت زیادی برخوردار می‌باشد» و رمز حیات حرکت جنبش‌ها «در مبارزه علنی آنها نهفته است، نه مبارزه مخفی.»

به بیان دیگر وقتی «خود جنبش‌ها بتوانند در دل طوفان و فضای سرکوب به صورت تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی) به سازماندهی خود بپردازند و در حرکت کنکرت و عینی و مشخص به صورت دیالکتیکی به خود سازمانیابی دست پیدا کنند، دیگر حرکت آنها نمی‌تواند توسط عوامل بیرون از جنبش به انحراف کشیده بشود.»

۲ - دومین محور مطالبات کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که در بیانیه‌ای در صبح روز دو شنبه مورخ ۹۹/۰۳/۲۶ در برابر دفتر مدیریت مجتمع مطرح کردند، «موضوع مخالفت با خصوصی‌سازی و در رأس آنها مخالفت با خصوصی‌سازی

مجتمع نیشکر هفت تپه است» که در آذرماه سال ۱۳۹۴ توسط دولت یازدهم شیخ حسن روحانی از طریق یک مزایده صوری این مجتمع عظیم با تمام تجهیزات و ماشین‌آلات و همه اموال منقول و غیر منقول از جمله ۲۴ هزار هکتار از مرغوب‌ترین زمین‌های خوزستان آن هم در حالی که نصف زمین‌های آن زیر کشت نیشکر بودند، به امید اسد بیگی و شرکا با شش میلیارد تومان پیش‌پرداخت واگذار کردند. لذا بدین ترتیب است که در نگاه بیش از ۵۰۰۰ کارگر مشغول به کار مجتمع نیشکر هفت تپه، «خصوصی‌سازی مجتمع عظیم نیشکر هفت تپه، توسط دولت یازدهم شیخ حسن روحانی، نشان دهنده یکی از موارد موریانه فساد ساختاری و سیستمی و نهادینه شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» که در همه دستگاه‌های حکومتی لانه کرده است.

به همین دلیل است که پرونده امید اسد بیگی مالک مجتمع عظیم نیشکر هفت تپه شامل ۱۸ جلد تخلفات ارزی با ۲۱ متهم می‌باشد که امید اسد بیگی به عنوان متهم ردیف اول این پرونده قرار دارد. او منهای کلاهبرداری در مالک شدن بر مجتمع نیشکر هفت تپه، متهم به سردستگی سازمان یافته برای اخلال در نظام ارزی و پولی کشور از طریق قاچاق عمده ارز و معاملات غیر مجاز ارزهای دولتی به مبلغ بیش از یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار است. قابل ذکر است که او «مبالغ دریافتی از سیستم بانکی در زیر چتر راه‌اندازی مجتمع عظیم نیشکر هفت تپه با قیمتی چند برابر در بازار آزاد به فروش رسانده است» و البته منهای این کلاهبرداری، امید اسد بیگی و شرکا قرارداد واردات خط تولید ۱۸ هزار تنی نیشکر (که مبلغ ثبت کرده آن ۶۳۲ میلیون دلار می‌باشد) و از مبلغ ثبت شده ۳۴۵ میلیون دلار دریافت کرده است، ارزش واقعی این خط تولید ۱۴ میلیون

دلار بیشتر نبوده است (نه ۶۳۲ میلیون دلار).

باری، به همین دلیل است که به موازات اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه (از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹) روزنامه وطن امروز که وابسته به هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، در مقاله‌ای در ۱۴ مرداد ماه ۹۹ با عنوان: «نادیده گرفتن چه عواملی در خصوصی‌سازی کشت و صنعت نیشکر هفت تپه را به وضعیت فعلی رسانده است؟» نوشت که: «آنچه مسلم است، ریشه تمام فساد که از سال ۱۳۹۴ تا به الان در شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه رخ داده، خصوصی‌سازی بی‌ضابطه‌ای است که از زمان پوری حسینی از سوی سازمان خصوصی‌سازی رخ داده است.»

پر پیداست که برعکس داوری انحرافی روزنامه وطن امروز در ۱۴ مرداد ماه ۹۹ (جهت آدرس غلط دادن به جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه) خواسته جنبش کارگران نیشکر هفت تپه را «طرد نوع خصوصی‌سازی بی‌ضابطه زمان پوری حسینی مطرح می‌کند». در صورتی که «رویکرد جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، مخالفت بنیادین با برنامه خصوصی‌سازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی و اجرای فرامین صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌باشد» که در فرایند پسا جنگ (بین رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث عراق و صدام حسین) توسط دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی این خصوصی‌سازی در کشور ایران آغاز شده است و در سه دهه گذشته توسط دولت‌های بعدی این رویکرد ادامه پیدا کرده است. *

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

«جنبش نافرمانی مدنی»



در ظرف

«جامعه مدنی، جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین ایران»

سیاسی (که همان لیبرالیسم می‌باشد) و مدرنیته اجتماعی (که همان حقوق شهروندی است) جاری و ساری گردید.»

باری، آنچه که در خصوص پروسس مدرنیته در مغرب زمین حائز اهمیت است، همین «شروع حرکت از روشنگری فلسفی است» که متاسفانه در جامعه ایران به علت و دلیل ضعف نظریه پردازان امر، مسیر مدرنیته نتوانسته است صورت اصولی خود را طی کند که البته «سنتز این اشتباه راه رفتن و سنتز این راه اشتباه رفتن آن گردید که جامعه ایران نتوانست از کانال‌های مختلف فوق به مدرنیته راه پیدا کند» بنابراین، همین امر پایه آن شده است تا در جامعه ایران «به جای تمدن، تجدد جایگزین گردد» که البته این «تجدد» هم در کشور ایران به صورت شیپور از دهان گشادش نواخنن مادیت پیدا کرده است.

پر پیداست که اگر نظریه پردازان مدرنیته کشور از همان آغاز به جای قانون‌گرایی و تکیه مکانیکی بر حقوق شهروندی (میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا ملکم خان) و به جای تقلیدگرائی تقی‌زاده و به جای مدرنیزاسیون میرزا تقی خان امیرکبیر و عباس میرزا، حرکت گرایش به مدرنیته مانند مغرب زمین «از روشنگری فلسفی شروع می‌شد» جامعه امروز ایران فرسنگ‌ها با امروز فاصله پیدا می‌کرد. اضافه کنیم که این خطر عبدالرحمن بن خلدون تونسی در قرن پانزدهم میلادی در اواخر کتاب «مقدمه تاریخ العبر» خود مطرح کرده بود و در آنجا به جوامع مسلمین در خصوص شروع عصر روشنگری در

شعار تقی‌زاده که می‌گفت: «باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی بشویم» در پاسخ به همین سؤال بود. چرا که تقی‌زاده بر این باور بود که تنها با مدرنیته و سرمایه‌داری می‌توان به تحول فرهنگی و در ادامه آن به تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول اقتصادی دست پیدا کرد؛ و از آنجائیکه تقی‌زاده «مدرنیته» را در چارچوب مدرنیته اروپائی و انقلاب کبیر فرانسه تعریف می‌کرد و انتقال مدرنیته توسط عمل «کپی - پیست» تعریف می‌کرد و برعکس نظریه پردازان اجتماعی ژاپنی و هندی و چینی برای مدرنیته بومی یا بومی کردن مدرنیته ارزشی قائل نبود، بنابراین به همین دلیل او برای دستیابی به مدرنیته معتقد به «تقلید و فرنگی شدن از ناخن پا تا فرق سر» بود. همچنین شعار «قانون‌گرایی» میرزا یوسف خان مستشارالدوله (در کتاب «یک کلمه» او که گفته شده است پس از دستگیری آنچنان عمله و اکره قاجار با همان کتاب بر سر او کوفتند که توسط آن به قتل رسید) و در ادامه آن، «قانون‌گرایی» میرزا ملکم خان باز در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. چرا که هم میرزا یوسف خان مستشارالدوله و هم میرزا ملکم خان بر این باور بودند که «مسیر اصلاح فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران از کانال مدرنیته می‌گذرد.»

البته در «تبیین مدرنیته، بین این نظریه پردازان اختلاف وجود داشت» چراکه بعضی مثل عباس میرزا و میرزا تقی خان امیرکبیر «مدرنیته را در مدرنیزاسیون تعریف می‌کردند» و از این کانال جهت «دستیابی به مدرنیته، به دنبال تکنولوژی و مدرنیزاسیون کردن ایران بودند» که مدرسه دارالفنون تهران که توسط میرزا تقی خان امیرکبیر تأسیس گردید «نماد این رویکرد انطباقی به مدرنیته می‌باشد». در برابر این گروه، دسته‌ای دیگر امثال میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا ملکم خان (از آنجائیکه مدرنیته را به جای اینکه در مدرنیزاسیون و تکنولوژی تعریف کنند، آن‌ها) «مدرنیته را در چارچوب حقوق شهروندی تعریف کردند» و در راستای مدرنیته از کانال حقوق شهروندی بود که آنها «قانون‌گرایی در جامعه ایران را بهترین مسیر جهت ریل‌گذاری برای دستیابی به حقوق شهروندی در جامعه ایران تعریف کردند». فراموش نکنیم که «نهضت مشروطیت سنتز گفتمان شدن همین رویکرد قانون‌گرایی به مدرنیته بوده است». بر این مطلب اضافه کنیم که در خود مغرب زمین «مدرنیته ابتدا از روشنگری فلسفی فیلسوفانی امثال دکارت و کانت و غیره شروع شد» و در ادامه آن بود که این رویکرد روشنگری فلسفی، به «نظریه پردازان بزرگ اجتماعی امثال جان لاک و روسو و منتسکیو انتقال پیدا کرد» که و البته باز هم در ادامه آن بود که همین «مدرنیته نظری رفته رفته به طرف مدرنیته اقتصادی (که همان سرمایه‌داری می‌باشد) و مدرنیته



مغرب زمین آگاهی داده بود. ولی متأسفانه جوامع مسلمین و از جمله نظریه‌پردازان جامعه ما نتوانستند به این هشدار ابن خلدون در جلد دوم «مقدمه تاریخ خود» عنایت پیدا کنند؛ و حاصل این بی‌توجهی آن گردید که «امروز انبان فلسفی جامعه ما از روشنگری فلسفی خالی می‌باشد». نباید فراموش بکنیم که هم فاز فلاسفه روشنگری مغرب زمین امثال دکارت و کانت در جامعه ایران، امثال ملاصدرا و ملاهادی سبزواری و غیره بودند که بزرگترین توشه آنها در فلسفه باز همان ترکیب کردن رویکرد فلاسفه یونانی افلاطون و ارسطو با عرفان هند شرقی بوده است که در تحلیل نهائی هرگز و هرگز این فیلسوفان دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای ایران نتوانستند حتی حداقل تحولی در عرصه فلسفه یونانی‌زده جامعه ایران ایجاد نمایند که اوج دستاوردهای همه فلاسفه گذشته مسلمانان و جامعه ایران همین کتاب پنج جلدی «اصول فلسفه رئالیسم» سید محمد حسین طباطبائی و شیخ مرتضی مطهری می‌باشد که از حداقل روشنگری فلسفه جدید هم بهره‌ای ندارد، بطوریکه در این رابطه حتی این ۵ جلد کتاب اصول فلسفه رئالیسم آنها نتوانسته، به پای حداقلی فونکسیون کتاب سه جلدی «سیر حکمت در اروپا» محمد علی فروغی برسد.

عنایت داشته باشیم که تمامی آگاهی شیخ مرتضی مطهری و سید محمد حسین طباطبائی از فلسفه مغرب زمین تنها از کانال همین کتاب سه جلدی سیر حکمت در اروپا محمد علی فروغی برای آنها حاصل گردید، بنابراین به همین دلیل است که ما هرگز نتوانستیم مانند مغرب زمین از «طریق روشنگری فلسفی، به مدرنیته دست پیدا کنیم» و تقلید و تاسی از دستاوردهای مدرنیته مغرب زمین هم (در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) با رویکردهای متفاوت نتوانسته است برای ما دستاوردی جز «تجدد» ویران‌کننده فعلی توشه دیگری به‌مراه داشته باشد.

باری، بدین ترتیب بود که مسیر مدرنیته از کانال قانون‌گرایی و همچنین شعار مدرنیزاسیون عباس میرزا و میرزا تقی خان امیرکبیر همه در چارچوب رویکرد دوم فوق قابل تفسیر می‌باشد چراکه آنها هم تحول فرهنگی و اجتماعی جامعه سنت‌زده ایران از مسیر مدرنیته دنبال می‌کردند و «مدرنیزاسیون را همان مدرنیته کردن ایران تفسیر می‌کردند». البته رویکردهای دیگری هم مثل رویکرد صادق هدایت در جهت تحول فرهنگی در جامعه ایران (حتی قبل از شهریور ۲۰) وجود داشته است، چرا که صادق هدایت جهت تحول فرهنگی و اجتماعی ایران «معتقد

به عبور از اسلام و مذهب و بازگشت ایران به دوران طلایی قبل از اسلام بود». به طوری که در کتاب «بوف کور» صادق هدایت در راستای تحول فرهنگی در جامعه ایران بر همین رویکرد تکیه می‌نماید؛ و با طلایی کردن دوران قبل از ورود اسلام به ایران معتقد است که پس از عبور از مذهب و اسلام و بازگشت به ایران دوران ماقبل اسلام جامعه ایران می‌تواند به تحول فرهنگی و اجتماعی دست پیدا کند. احمد کسروی هم برای تحول فرهنگی در جامعه ایران معتقد به مبارزه با خرافات مذهبی و مبارزه با تصوف و غیره بود.

۵ - جنبش نافرمانی مدنی تنها با «رویکرد جنبشی» است که می‌تواند معنی و مفهوم پیدا کند، چراکه این «رویکرد جنبشی» است که می‌تواند:

الف - مفهوم «نافرمانی مدنی» را در ابعاد «توده‌ای و در کنار جنبش‌های مختلف اجتماعی مطرح کند.»

ب - مفهوم «نافرمانی مدنی» را با عنصر «کنش‌گری فعال سیاسی پیوند بدهد.»

ج - مفهوم «نافرمانی مدنی» را به صورت یک «اقدام جمعی درآورد.»

د - مفهوم «نافرمانی مدنی» را به عنوان یک شیوه «مبارزه آگاهانه» مطرح نماید.

ه - تجربه «نافرمانی مدنی» را نه به صورت امر فردی و اخلاقی و وجدانی بلکه به صورت یک شیوه مبارزه برای رسیدن به «خواست‌های بی‌واسطه و مشخص جمعی درآورد». به بیان دیگر مفهوم «نافرمانی مدنی» را به صورت یک «شیوه مبارزه جمعی» درمی‌آورد.

و - رویکرد «جنبشی» می‌تواند مفهوم «نافرمانی مدنی» را به صورت یک تکنیک سیاسی کارآمد و قابل کاربست در شرایط متنوع و در خدمت هدف‌های مختلف درآورد.»

ز - رویکرد «جنبشی» می‌تواند مفهوم «نافرمانی مدنی» را به مرحله‌ای ارتقاء بدهد که در چارچوب آن مردم می‌توانند بدون دست بردن به سلاح و صرفاً با اراده و اقدام جمعی‌شان هر حکومتی را به درماندگی بکشانند.»

ح - رویکرد «جنبشی» می‌تواند مفهوم «نافرمانی مدنی» را در جوامع غیر دموکراتیک در خدمت براندازی قدرت سیاسی حاکم درآورد» و نشان دهد که حتی «بی‌دفاع‌ترین و بی‌حق‌ترین مردم نیز می‌توانند به نافرمانی مدنی دست بزنند» و سرکوب‌گرترین



حکومت‌ها را به درماندگی بکشاند؛ و حتی «براندازی قدرت‌های حاکم را در دستور کار مبارزات‌شان قرار بدهد».

ط - رویکرد «جنبشی» می‌تواند تجربه «نافرمانی مدنی» را به یک «شیوه مبارزه کاملاً سیاسی برای رسیدن به دموکراسی تبدیل کند» و می‌تواند آن را نه به عنوان شیوه‌ای برای مقابله با حکومت مدنی، بلکه برعکس به عنوان «شیوه‌ای کارآمد برای براندازی خودکامگی و شیوه‌ای برای نیل به دموکراسی درآورد».

ی - رویکرد «جنبشی» می‌تواند تجربه «نافرمانی مدنی» را بسترساز اعتراض خودانگیخته توده‌ای بکند».

بنابراین، بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که تا زمانیکه ظهور گسترده و فراگیر مردم در عرصه «رویکرد جنبشی» شکل نگیرد، «امکان موفقیت جنبش نافرمانی مدنی وجود ندارد».

۶ - ضرورت تکوین «جنبش نافرمانی مدنی» در یک جامعه در شرایطی است که «مقررات و قوانین و فرامین معین حکومتی به صورت غیر دموکراتیک در آن جامعه شکل گرفته باشند» و این مقررات و فرامین و قوانین به عنوان «اهرم فشار در دست حاکمیت باشند» بنابراین تا زمانیکه قانون و فرامین و مقررات در یک جامعه برای «حقوق شهروندی، برابر برای همه افراد آن جامعه شکل نگیرد» بدون تردید «قانون در آن جامعه یک اهرم فشار از بالا برای نهادینه کردن مشروعیت حقوقی صاحبان قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر می‌باشد» و از اینجا است که در چنین جامعه‌ای «جنبش نافرمانی مدنی وظیفه عبور از این قوانین و فرامین و مقررات یک سویه تدوین شده از بالا دارد». نباید فراموش بکنیم که «در راه‌پیمایی‌های سیاسی نه به دلیل خصلت اعتراضی‌شان بلکه به خاطر نقض آگاهانه و عمدانه مقررات و قوانین و هشدارهای مقامات حکومتی است که می‌تواند به یک جنبش نافرمانی مدنی تبدیل بشود» بنابراین «جنبش نافرمانی مدنی به آن دسته اقدامات جمعی گفته می‌شود که نقض آگاهانه و عمدانه قوانین و مقررات و فرامین حکومتی لازمه انجام آنها می‌باشد».

همچنین باید عنایت داشته باشیم که همیشه و در همه جا «جنبش نافرمانی مدنی به معنای ضدیت با کلیت نظام و حاکمیت نیست» (اگرچه در موارد زیادی می‌تواند جنبش نافرمانی مدنی از چنین خودویژگی برخوردار باشد) بلکه معمولاً «جنبش نافرمانی مدنی در راستای ضدیت با قوانین و مقررات و دستورات و فرامین حکومتی معین و نقض آنها بروز پیدا می‌کند» بنابراین از اینجا است که در یک «جنبش نافرمانی مدنی یکدستی و یکپارچگی

وجود ندارد» چراکه بدون تردید، در یک «جامعه متکثر اهداف و تمایلات سیاسی و اجتماعی متفاوت و حتی متضادی وجود دارد و لذا همین تفاوت و تضاد اهداف و تمایلات سیاسی و اجتماعی باعث می‌گردد تا جریان‌ها و جناح‌های مختلفی در یک جنبش نافرمانی مدنی وجود پیدا کنند» از راست راست تا چپ چپ از مذهبی تا غیر مذهبی از ملی تا قومی از اصلاح‌طلب تا انقلابی اما با همه این تفاوت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آنچه که باعث می‌گردد تا جنبش نافرمانی مدنی در نقطه اشتراکی با هم پیوند بخورند «همان به چالش کشیدن آگاهانه و عمدانه و سازمان یافته قوانین و مقررات و فرامین و دستورات حکومتی تحمیل و تزریق شده از بالا می‌باشد».

بدین جهت در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در «جنبش نافرمانی مدنی عموماً به اقدامات سیاسی تکیه می‌شود» به بیان دیگر، در جنبش نافرمانی مدنی «بر اقداماتی تکیه می‌شود که طرف مقابل حکومت و یا بعضی از دستگاه‌های حکومتی باشند» بنابراین، جنبش نافرمانی مدنی آنچنانکه ثورو می‌گوید «رویارویی با نهادهای جامعه مدنی نیست» و یا «رویارویی میان خود این نهادهای جامعه مدنی نیست» و «صفت مدنی در اصطلاح نافرمانی مدنی آنچنانکه فوقاً بارها تکرار کرده‌ایم، ربطی به جامعه مدنی ندارد» و «معنی مدنی در اصطلاح نافرمانی مدنی، فقط و فقط به معنای غیر نظامی و یا غیر آنتاگونیست و یا غیر قهرآمیز بودن شکل مبارزه جنبش نافرمانی مدنی می‌باشد» نه چیز دیگر، بنابراین مطابق همین تعریف از مدنی در اصطلاح نافرمانی مدنی است که باید بگوئیم که «جنبش نافرمانی مدنی هرگز وارد مبارزه مستقیم براندازی با حاکمیت نمی‌شود» و البته می‌تواند «در کنار جنبش‌های دیگر طبقاتی و سیاسی و مدنی قرار بگیرد» که البته در تحلیل نهائی کارکرد جنبش نافرمانی مدنی منطبق با همان جنبش‌های اجتماعی می‌باشد. شاید بتوان مطلب را به این صورت مطرح کرد که «جنبش نافرمانی مدنی قاعدتاً حول نقض قوانین و فرامین حکومتی صورت می‌گیرد» هر چند که «در عرصه میدانی با هدف‌های کاملاً سازمان داده شده می‌تواند در پیوند اهداف در چارچوب آن جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی نیز تعریف بشود.» *

ادامه دارد



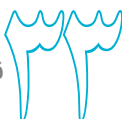
«عاشورا» در سه رویکرد:

رویکرد «تطبیق» به عاشورا، رویکرد «انطباق» به عاشورا و

رویکرد «دگماتیستی» به عاشورا

پایگاه طرفدار حسین و خانواده حسین و خانواده پیغمبر و علی است و این درست است پشت کوفه به ایران است که جانبدار علی است و دوستداران خاندان علی در میان همه جناح‌ها وجود دارند. این مسلم است من می‌گویم فرض کنیم که پایگاه کوفه یک پارچه در اختیار امام حسین باشد فرض را بر این می‌گذارم که کوفه به مسلم هم خیانت نمی‌کرد فرض را بر این می‌گذارم که کوفه بقدری نیرومند بود که اگر امام حسین خودش را به کوفه می‌رساند می‌توانست بزرگترین پایگاه قدرت اسلامی بشود یک حکومت آزاد اسلامی به رهبری امام حسین به وجود بیاورد و حتی دمشق را نابود کند این هم قبول، اما حرکت امام حسین حرکت یک قیام کننده نظامی و سیاسی نیست نه به این معنی که به قول بعضی‌ها برای امام حسین عیب است و کار سبکی است پرداختن به سیاست و انقلاب سیاسی نه وظیفه است اما می‌گویم امکانات برایش نیست. چگونه امکانات نیست که اگر حسین خودش را به کوفه می‌رساند می‌توانست؟ و تو خود می‌گوئی کوفه پایگاهی بود که می‌توانست دمشق را از بین ببرد و قدرت حکومت اسلامی را به دست امام حسین بسپارد پس چرا قیام امام یک قیام سیاسی نظامی علیه نظام اموی نباشد؟ حسین از مدینه بیرون می‌رود و می‌آید به مکه، بعد از

«اخیراً کتابی منتشر شده (منظور کتاب شهید جاوید نعمت الله صالحی نجف آبادی) که خیلی هم مشهور شده و عده زیادی بدان حمله کرده‌اند و ارزش این کتاب بیشتر به همان حمله‌هایی است که بدان کرده‌اند و من به سهم خودم آن را تنها کتابی دیدم در میان کتبی که فضایی ما نوشته‌اند که هم تحقیقی است و هم اسناد را همه آورده و هم دیدگاه مخالف و موافق را طرح کرده و هم تجزیه و تحلیل و نقد کرده و حتی گستاخی رد و اثبات داشته (گستاخی به این معنی که نظر علمی تازه ارائه می‌دهد) و هم مطالعه وسیع داشته و ماخذ بسیار فراوانی را مطالعه کرده و هم به یک کار تحقیقی علمی پرداخته است؛ و این ارزش‌هایی است که من برای این کتاب قائلم و برای نویسنده‌اش که نمی‌شناسم ولی به عنوان مرد علم و تحقیق جدی و تحلیل و ابتکار و استقلال فکری به وی ارادت می‌ورزم که در این محیط هوچی‌گری و وراچی و عوام‌فریبی و تقلید و تکرار مکررات چنین قلم‌هایی با ارزش‌اند؛ اما یک اختلاف نظر علمی با وی دارم (البته انتقاد من به نویسنده نه از آن نوع حمله‌های مخالفین است که مثلاً امام مگر سیاست‌مدار است که برای کسب حکومت قیام کند؟ مثل اینکه پیغمبر و علی برای ریاضت نفس مبارزه اجتماعی می‌کردند! این با روح مذهبی فعلی و اصل تفکیک روحانیت و سیاست قیام و شخصیت حسین را ارزیابی کردن است) و متأسفانه یک اختلاف اساسی این تزیینات یک تز مشهور است و آن این است که بسیاری چون وی معتقدند که حسین از مدینه قیام کرد به عنوان این که قیام سیاسی یا نظامی کند علیه حکومت و علیه رژیم و بعد رژیم حاکم را سرنگون کند و بعد حق خودش را و حق مردم را با به دست گرفتن زمام جامعه احقاق بکند. این یک ایده‌آل است اما ایده‌آلی است که متأسفانه واقعیت‌های خارجی با آن سازگار نیست. بعضی‌ها در رد این نظریه می‌گویند که حسین مگر یک سیاستمدار است که پا شود و برود قیام کند برای حکومت؟ تعجب است پس پیغمبر و علی برای چه می‌جنگیدند؟ امام حسن برای چه می‌جنگید؟ مساله سیاست‌مداری نیست مساله این است که جنایت بر سرنوشت مردم حاکم است و کسی که مسئول سرنوشت مردم است باید تا وقتی دستش می‌رسد غصب را از بین ببرد و حق را احقاق کند و حکومت را به دست بگیرد این حق امام بلکه وظیفه حتمی امام است. پس اصل بر این است که امام می‌بایست در برابر حکومت غاصب قیام مسلحانه بکند و جاهلیت مقتدر حاکم را به نیروی انقلاب و قیام بردارد و حق را احیا کند و زمام مردم را به دست بگیرد؛ اما حرف من این است که این رسالت حسین است ولی این امکان را عملاً حسین در این سال (سال ۶۰ هجری) ندارد. دلیلی که بعضی از معتقدان به نظریه قیام رسمی نظامی امام عنوان می‌کنند این است که پایگاه کوفه یک



آنکه دعوت‌های مردم کوفه می‌رسد که ما به تو ایمان داریم و از تو انتظار ما به رهبری تو نیاز داریم و قدرت را به دست تو می‌سپاریم و در برابر غصب و ظلم می‌ایستیم و از تو دفاع می‌کنیم و ما را از یوغ حکومت فساد نجات ده. وی در مدینه اعلام می‌کند که من به پیروی از سیره جد و پدرم برای امر به معروف و نهی از منکر بیرون می‌روم. بعد می‌آید به مکه ششصد کیلومتر راه را از مدینه تا مکه راه می‌پیماید علنی و همراه همه خانواده‌اش. آنجا هم در برابر همه جمعیت حاجیان که از سراسر کشورهای اسلامی آمده‌اند اعلام می‌کند که من به سوی مرگ می‌روم: «**خَطُّ الْمَوْتِ عَلَيَّ وَوَلَدِ آدَمَ مَخَطُ الْقَلَادَةِ عَلَيَّ جِيدِ الْفِتَاءِ**» کسی که می‌خواهد قیام سیاسی بکند اینگونه سخن نمی‌گوید، می‌گوید می‌زنیم، می‌کشیم، پیروز می‌شویم، دشمن را نابود می‌کنیم؛ اما حسین در حرکت خویش خطابش به همه مردم این است که «مرگ برای فرزند آدم زیباست همچون گردنبندی در گردن دختری زیبا و جوان مرگ زینت مرد است!» و بعد از مکه راه می‌افتد به طرف مرگ. آیا ممکن است یک مرد (به علم غیب اینجا کاری ندارم) یک مرد سیاسی یک مرد آگاه عادی که در قلب قدرت بنی امیه زندگی می‌کند توی دست حکومت است، در متن قلمرو حکومت مرکزی دشمن است وقتی پایگاه دور دستی که بر حکومت مرکزی شورش کرده است از او دعوت می‌کند که خود را برساند و رهبری انقلاب را به دست گیرد، او هم رسماً اعلام کند که بسیار خوب من می‌آیم، علناً اعلام کند و بعد هم زن و بچه‌اش همه اعضاء خانواده اش و بچه‌ها و همه زنان و مردان خاندانش را راه بیندازد با یک کاروان رسمی آشکار اعلام شده، طبیعی از شهری که در اختیار دشمن است پایگاه اقتدار حکومت مرکزی است خارج شود و بعد ۶۰۰ کیلومتر راه را در قلمرو حکومت مرکزی به همین شکل حرکت کند و بعد به مکه‌ای بیاید که همه نمایندگان کشورهای اسلامی که تابع حکومت شام‌اند و همه نیروها و جناح‌ها و ملیت‌های اسلامی در اینجا جمع‌اند آنجا، باز اعلام کند که آهنگ کوفه دارد و بعد از غرب عربستان راه بیفتد و تمام قطر شرقی - غربی مملکت را با همین شکل طی کند تا عراق به سوی کوفه مرکز شورش و انقلاب؟ کاملاً معلوم است که نمی‌گذارند اگر یک شخصیت حتی یک فرد عادی سیاسی مخالف بخواهد از کشوری بیرون رود تا خود را در بیرون از مرز به نیروهای انقلابی ضد این رژیم برساند و با آنها در مبارزه شرکت کند با چه شکلی و در چه شرایطی خودش را به آنجا می‌رساند؟ مسلماً باید اعلام نکند دعوت را علنی نسازد هدفش را و حتی سفرش را مخفی نگاه دارد تا کسی متوجه نشود پنهانی به آن سو فرار کند و این بدیهی و طبیعی

است. اگر آمد رسماً به دولت گفت که من انقلابی مخالف با رژیم تو که حاضر نشدم با تو بیعت کنم می‌خواهم بروم خارج از مرز به گروه انقلابی و شورشی بپیوندم آنها از من خواسته‌اند رهبری انقلاب علیه شما را به عهده بگیرم و فعلاً برای اینکه رهبری شورشی را در دست بگیرم قصد خروج از کشور را دارم و برای خروج از مرز تقاضای گذر نامه دارم خوب معلوم است نمی‌دهند و معلوم است که نابودش می‌کنند؛ اما حسین چنین کاری می‌کند به حکومت اعلام می‌کند و به قدرت و به ارتش و همه نیروی حاکم و به همه مردم رسماً و علناً و با قاطعیت و صراحت می‌گوید که من بیعت نمی‌کنم و از این جا می‌روم من به هجرت به سوی مرگ دست زدم حرکت کردم. اگر مردم ناگهان صبح که بر می‌خاستند می‌دیدند که حسین نیست اگر حسین پنهانی و تنها از شهر بیرون می‌رفت و خودش را به قبائلی می‌رساند اگر به همان شکل که پیغمبر مهاجرت کرد از مکه به مدینه و از مدینه به کوفه مهاجرت مخفیانه کرده بود و بعد از مدتی حکومت مرکزی ناگهان او را در کوفه می‌دید در میان شورشی‌ها معلوم بود که حسین به عنوان قیام علیه حکومت دست به کار شده است؛ اما با شکل کاروانی که حرکت می‌دهد و شکل حرکتی که انتخاب می‌کند نشان می‌دهد که حسین برای کار دیگری حرکت کرده است، کاری که نه گریز است نه انزوا است نه تسلیم است نه ترک مبارزه سیاسی برای آغاز مبارزه فکری و علمی و فقهی و اخلاقی و امور خیریه و نه قیام نظامی است» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۴۹. ۱۵۰. ۱۵۱. ۱۵۲. ۱۵۳. س ۲۰ به بعد).

آنچه که از عبارات فوق معلم کبیرمان شریعتی قابل فهم است اینک:

۱ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که حرکت امام حسین را نباید به صورت «مجرد از تاریخ و اجتماع و زمان و مکان تحلیل بکنیم». آنچنانکه در جای دیگر همین کنفرانس «شهادت» در همین رابطه می‌گوید:

«حسین در اتصال به آن تسلسل نهضتی که در تاریخ ابراهیمی وجود دارد معنی می‌دهد و باید معنی شود و انقلابش باید تفسیر و توجیه گردد. به صورت مجرد حسین را در تاریخ مطرح کردن و جنگ کربلا را به صورت یک حادثه تاریخی مجرد عنوان کردن و آن را از پایگاه‌های تاریخی و اجتماعی جدا کردن موجب می‌شود که آنچه را که معنی ابدی دارد و همواره زنده است به صورت یک حادثه غم انگیز گذشته در بیاوریم چنانکه در آورده‌ایم و در برابرش فقط بگیریم چنانکه می‌گیریم اگر کربلا و حسین را از اندام تاریخی و اعتقادی و مکتبش جدا کنیم مثل این است



که از پیکر زنده واحد یک عضو را قطع کنیم و جدا مطالعه یا نگهداریش نکنیم» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۲۷ - س ۱ به بعد).

۲ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که بزرگ‌ترین مشخصه امام حسین در بستر حرکت تاریخی‌اش «نداشتن امکانات است» آنچنانکه در جای دیگر همین کتاب «شهادت» او می‌گوید:

«حسین به عنوان وارث اسلام وارثان نهضتی است که محمد ایجاد کرده، علی ادامه داد و حسن آخرین مقاومت‌ها را کرده است اکنون حسین هیچ چیز به ارث نمی‌برد، نه سپاه، نه سلاح، نه زر و نه هیچ قدرتی جبهه‌ای صفی و حتی گروه متشکلی هیچ» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۳۵ - س ۲۰)

۳ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که (بر خلاف آنچه که نعمت الله صالحی نجف آبادی در کتاب «شهادت جاوید» می‌گوید) حسین قیام سیاسی نظامی علیه حکومت نکرد تا حاکمیت را سرنگون کند و بعد حق خودش را و حق مردم را با به دست گرفتن زمام جامعه احقاق بکند چراکه امکانات برایش نبود، بنابراین برای حسین تنها یک راه باقی مانده بود و آن اینک:

«در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن با مرگ خویش بر دشمن پیروز بشود و اگر دشمنش را نمی‌شکند، رسوایش کند» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۲۰۴ - س ۷).

باز در این رابطه است که در جای دیگر همین کتاب «شهادت» می‌گوید:

«حسین آگاه از چنین رسالتی که تقدیر تاریخی انسان بر دو شش نهاده است بیدرنگ از مکه بیرون می‌آید و به سوی قتلگه خویش شتاب می‌گیرد. او می‌داند که تاریخ منتظر است. زمان که با دست ارتجاع و شرک به عقب باز گردانده می‌شود چشم به او دوخته تا گامی پیش نهد و مردم که در اسارت خاموش و بی‌حرکت مانده‌اند به قیام و فریاد او محتاج‌اند و بالاخره پیام خدا که اکنون به دست شیطان افتاده است از او می‌خواهند که با مرگ خویش این فاجعه را شهادت دهد» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۹۴ - س ۹).

۴ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که (بر خلاف آنچه که نعمت الله صالحی نجف آبادی در کتاب «شهادت جاوید» می‌گوید) «حسین در حرکت خود قیام سیاسی برای کسب قدرت سیاسی نکرد» بلکه از آغاز «به طرف مرگ راه افتاد»

آنچنانکه در همین رابطه در جای دیگر کنفرانس شهادت هم می‌گوید:

«شهادت دعوتی است به همه عصرها و به همه نسل‌ها که: اگر می‌توانی بمیران! و اگر نمی‌توانی بمیر» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۱۹۵ - س ۲۰).

۵ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که «حسین از تاریخ ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری تا دهم محرم سال ۶۱ هجری قیام کرد تا شهید بشود.»

«آن‌ها نشان دادند که در برابر ظلم و ستم ای کسانی که می‌پندارید نتوانستن از جهاد معاف می‌کند و ای کسانی که می‌گوئید: پیروزی بر خصم هنگامی تحقق دارد که بر خصم غلبه شود نه شهید انسانی است که در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن با مرگ خویش بر دشمن پیروز می‌شود و اگر دشمنش را نمی‌شکند، رسوا می‌کند؛ و شهید قلب تاریخ است همچنانکه قلب به رگ‌های خشک اندام خون حیات و زندگی می‌دهد جامعه که رو به مردن می‌رود جامعه‌ای که فرزندان ایمان خویش را به خویش از دست داده‌اند و جامعه‌ای که به مرگ تدریجی گرفتار است جامعه‌ای که تسلیم را تمکین کرده است جامعه‌ای که احساس مسئولیت را از یاد برده است و جامعه‌ای که اعتقاد به انسان بودن را در خود باخته است و تاریخی که از حیات و جنبش و حرکت و زایش بازمانده است شهید همچون قلبی به اندام‌های خشک مرده بی‌رمق این جامعه خون خویش را می‌رساند و بزرگترین معجزه شهادتش این است که به یک نسل ایمان جدید به خویشتن را می‌بخشد. شهید حاضر است و همیشه جاوید؛ و... هر کسی اگر مسئولیت پذیرفتن حق را انتخاب کرده است و هر کسی که می‌داند مسئولیت شیعه بودن یعنی چه مسئولیت آزاده انسان بودن یعنی چه باید بداند که در نبرد همیشه تاریخ زمان و همه جای زمین که همه صحنه‌ها کربلاست و همه ماه‌ها محرم و همه روزها عاشورا باید انتخاب کند یا خون را یا پیام را یا حسین بودن یا زینب بودن یا آنچنان مردن را یا این چنین ماندن را اگر نمی‌خواهد از صحنه غائب باشد، بنابراین آنها که رفتند کاری حسینی کردند و آنها که ماندند باید کاری زینبی کنند و گرنه یزیدی‌اند» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۲۰۴ - س ۴ به بعد). *

ادامه دارد

«اصلاح دینی» برای

«اصلاح اجتماعی» و «اصلاح سیاسی»

وجه مشترک پروژه بازسازی نظری و عملی اقبال و شریعتی

وارد دایره زمان فلسفی و کلامی، آنچنانکه اقبال می‌فهمید، بشود.

یادمان باشد که شریعتی یکی از «پایه‌های مبانی دینامیزم اسلام تاریخی را اصل هجرت می‌نامید» و در کنار دو اصل امر به معروف و نهی از منکر و اجتهاد قرار می‌داد و این سه اصل «هجرت و اجتهاد و امر به معروف و نهی از منکر» به عنوان مبانی دینامیزم اسلام تاریخی تعریف می‌کرد. در صورتیکه در رویکرد اقبال مبانی دینامیزم اسلام تاریخی فقط همان اصل «اجتهاد در اصول و فروع» اسلام می‌باشد؛ و اقبال در چارچوب همان زمان فلسفی و زمان کلامی و زمان اجتماعی و تاریخی و سیاسی مورد اعتقاد خود، فقط بر «اجتهاد در اصول و فروع» به عنوان مبانی دینامیزم اسلام تاریخی تکیه می‌کند.

قابل ذکر است که مهم‌ترین پایه اختلاف و تفاوت بین دو رویکرد «سلفیه» و «بازسازی» آن است که «رویکرد سلفیه اسلام را به صورت فراتاریخی و فرازمانی تبیین و تعریف می‌نمایند، در صورتیکه رویکرد بازسازی، اسلام را به صورت تاریخی مورد مطالعه قرار می‌دهند». در نتیجه همین «جوهر تاریخی رویکرد بازسازی» باعث می‌گردد تا طرفداران این رویکرد معتقد به دینامیزم اسلام باشند؛ و معتقد باشند که بدون دینامیزم، اسلام تاریخی قابل فهم نیست. البته در رابطه با این دینامیزم، در رویکرد بازسازی دو نوع گرایش حاصل می‌شود که یکی گرایش «تطبیقی» می‌باشد و دیگری گرایش «انطباقی»

در نتیجه به این دلیل بود که اقبال برای تبیین کلی بازسازی دو مؤلفه‌ای نظری و عملی خود مجبور بود تا به تبیین «زمان» در عرصه چهار مؤلفه‌ای:

- ۱- زمان حقیقی یا فلسفی.
- ۲- زمان کلامی.
- ۳- زمان تاریخی و اجتماعی.
- ۴- زمان سیاسی بپردازد.

به این دلیل است که در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی اقبال، «محوری‌ترین موضوع و مقوله، مقوله زمان است» که البته خود اقبال مبدع آن می‌باشد، هر چند که در عرصه زمان فلسفی از اندیشه‌های برگسون وام گرفته است ولی کلامی کردن موضوع زمان در فصل‌های دوم و سوم کتاب بازسازی فکر دینی و در ادامه آن استنباط تاریخی و اجتماعی و حتی سیاسی از موضوع محوری زمان؛ «ابداعی است که کار خود اقبال می‌باشد» و بطوریکه که خود او مدعی است، اصلاً اقبال حقیقت زمان را از قرآن وام گرفته است و از آیات قرآن استنباط کرده است. آنچنانکه شریعتی، در خصوص موضوع هجرت و تعمیم هجرت از صورت یک واقعه تاریخی توسط پیامبر اسلام، جهت حرکت از مکه و مدینه و عنوانی برای تعیین سال‌های هجری و استحاله آن از یک واقعه و حادثه به یک اصل تمدن‌ساز و تاریخ‌ساز و جامعه‌ساز و انسان‌ساز، تاریخی و اجتماعی و انسانی و فلسفی و جغرافیائی، در کنفرانس از «هجرت تا تمدن»، مانند اقبال مدعی است که این اصل را از قرآن استنباط کرده است و شاید اگر بخواهیم این دو استنباط «زمان اقبال و هجرت شریعتی»، در پیوند با یکدیگر مورد مقایسه قرار دهیم، «هجرت همان جایگاهی در منظومه معرفتی شریعتی دارد که زمان در منظومه معرفتی علامه محمد اقبال لاهوری دارا می‌باشد.»

البته با این تفاوت که اقبال در عرصه زمان کلامی، «زمان مشمول خود خداوند هم می‌داند» و معتقد است که بر خود خداوند به نحوی زمان جاری می‌باشد، چرا که خداوند دائماً در حال خلق جدید می‌باشد و با خلق جدید و جهان جدید و تکامل در عرصه خلقت و وجود، خداوند برای خود تکامل را تعریف می‌نماید، و در رابطه با این تکامل در وجود است که زمان در رابطه با خداوند هم معنا پیدا می‌کند. در صورتیکه هجرت در منظومه معرفتی شریعتی، اگر چه در عرصه تاریخ و تمدن و اجتماع و جغرافیا و حتی انفسی انسان جاری می‌باشد، اما شریعتی به صورت فلسفی و کلامی وارد موضوع هجرت نشده است؛ و باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که اگر شریعتی مانند اقبال، در رابطه با موضوع هجرت، از فرایند فلسفی و کلامی، وارد فرایند تاریخی و اجتماعی و انفسی می‌گردید، می‌توانست

است. اگر این دینامیزم به صورت درونی تعریف کردیم، اسلام بازسازی شده اسلام تطبیقی می‌باشد؛ اما برعکس اگر دینامیزم اسلام تاریخی را به صورت برونی تعریف نمودیم، اسلام بازسازی شده، اسلام انطباقی می‌باشد.

لذا در چارچوب این تعریف است که از آنجائیکه هم اقبال و هم شریعتی مبانی دینامیزم اسلام تاریخی را توسط مؤلفه‌های اجتهاد و هجرت و غیره، به صورت درونی تبیین و تعریف می‌نمایند، همین امر باعث می‌گردد تا رویکرد به اسلام تاریخی اقبال و شریعتی، رویکرد تطبیقی باشد نه رویکرد انطباقی. در صورتیکه برعکس رویکرد اقبال و شریعتی، از آنجائیکه در رویکردهایی مثل رویکرد مجاهدین خلق و مهندس بازرگان، مبانی دینامیزم اسلام در چارچوب علوم طبیعی و علوم اجتماعی و غیره تعریف می‌گردد، لذا از آنجائیکه این رویکردها نسبت به خود اسلام صورت برونی دارد، در نتیجه رویکرد آنها به اسلام، صورت انطباقی دارد؛ و در خصوص اسلام دگماتیسم حوزه‌های فقهاتی، از آنجائیکه آنها، اصلاً معتقد به دینامیزم در کلیت اسلام نیستند و اسلام را به صورت فرازمانی و فرامکانی تبیین و تعریف می‌نمایند، همین امر باعث گردیده است تا آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری معتقد بوده است، «اجتهاد در رویکرد حوزه‌های فقهاتی و اسلام دگماتیسم، فقط مشمول اجتهاد در فروع فقهی، آن هم به دست فقهای حوزه‌های فقهاتی بشود و لایغیر» و به همین دلیل آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری داوری کرده است، با همین فقه حوزه‌های فقهاتی تا ابد، بشریت می‌تواند سعادت فردی و اجتماعی و تاریخی خود را تضمین نماید؛ و باز در همین رابطه است که برعکس اقبال و شریعتی، شیخ مرتضی مطهری رمز ختم نبوت پیامبر اسلام را در رابطه با ظرفیت‌های فقه دگماتیست، حوزه‌های فقهاتی تبیین و تعریف می‌کند.

حال پس از طرح موارد فوق، در اینجا می‌توانیم به سوالی که در آغاز این درس از سلسله دروس شریعتی در آینه اقبال، مطرح کردیم، پاسخ تفصیلی بدهیم. سؤال آغازین ما این بود که «شریعتی در چه مسیری به اقبال رسید؟»

اگرچه در پاسخ اجمالی به سؤال فوق گفتیم که شریعتی در عرصه پروژه اصلاح دینی بود که به اقبال لاهوری رسید، چراکه شریعتی دریافته بود که در یک جامعه دینی، جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی و هر گونه حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی، در گرو جنبش نظری دینی توسط استحاله اصلاح‌طلبانه آن دین می‌باشد؛ و بدون اصلاح دینی آنچنانکه لوتر قبل از ظهور رنسانس اروپا در قرن شانزدهم در جامعه دینی ارتدوکس زده مسیحیت اروپا انجام داد، (هر چند که کالون در ادامه حرکت لوتر، حرکت اصلاح دینی لوتر را به انحراف کشانیدن و در خدمت تسویه حساب‌های طبقاتی طبقه جدید حاکمه یعنی سرمایه‌داری درآورد) و آنچنانکه هگل می‌گوید و ماکس وبر به

تائید آن می‌پردازد، فونکسیون حرکت نظری اصلاح دینی لوتر در جوامع دینی اروپا، در کنار فونکسیون انقلاب کبیر قرار می‌گیرد و یکی از مؤلفه‌های اصلی ظهور عصر روشنگری در مغرب زمین می‌باشد، آنچنانکه به ضرس قاطع می‌توان در این رابطه داوری کرد که بدون حرکت اصلاح‌گرایانه نظری لوتر در مغرب زمین در قرن شانزدهم، امکان ظهور عصر روشنگری و رنسانس در مغرب زمین وجود نمی‌داشت.

لذا در این رابطه بود که حداقل شریعتی از بعد از بازگشت از اروپا، به این باور بزرگ در رابطه با جامعه ایران رسیده بود که:

اولاً جامعه ایران یک جامعه دینی است، نه یک جامعه سکولار.

ثانیاً دین در جامعه ایران، یک دین سنت‌زده و فقه‌زده و تصوف‌زده و استبدادزده می‌باشد.

در نتیجه این دین نه تنها عاملی در خدمت حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران نمی‌باشد، بلکه بالعکس مانعی در مسیر حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران است. بنابراین، از آنجائیکه شریعتی از آغاز به دنبال حرکت تحول‌خواهانه سیاسی در جامعه ایران (به خصوص از بعد از کودتای ۲۸ مرداد و آسیب‌شناسی که شریعتی در خصوص علل سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ داشت) بود، هر چند که در دوران آغازین ورود به مغرب زمین، با تاسی از انقلاب در حال تکوین الجزایر، جهت‌دستیابی به آن حرکت تحول‌خواهانه سیاسی در جامعه آن روز ایران، معتقد به حرکت مسلحانه شبیه انقلاب الجزایر بود، ولی رفته رفته شریعتی در مغرب زمین به این حقیقت دست پیدا کرد که «هر جامعه‌ای در چارچوب مکانیزم کنکریّت خاص و مشخص خود می‌تواند، به حرکت تحول‌خواهانه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دست پیدا کند». لذا کپی‌برداری از استراتژی جوامع دیگری مثل جامعه الجزایر برای به حرکت درآوردن جامعه ایران، یک اشتباه راه رفتن می‌باشد که از نظر شریعتی، «اشتباه راه رفتن از راه اشتباه رفتن قبلی جامعه ایران بدتر می‌باشد».

لذا از این مرحله بود که شریعتی به یک خودآگاهی تاریخی و اجتماعی و فرهنگی در رابطه با جامعه ایران، جهت کسب استراتژی کنکریّت برای به حرکت درآوردن این جامعه در راستای تحول سیاسی و اجتماعی و فرهنگی رسید. از اینجا بود که شریعتی در اواخر دوران اقامت در مغرب زمین دریافت که «برای تعیین استراتژی جهت ایجاد حرکت تحول‌خواهانه سیاسی در جامعه ایران، باید ابتدا به یک جمع‌بندی همه جانبه یا جامع‌الاطراف در خصوص خودویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی و جغرافیائی ایران دست پیدا کند». آنچنانکه بدون این تحلیل همه جانبه از خودویژگی‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و تاریخی و فرهنگی و جغرافیائی جامعه ایران، هر گونه تعیین استراتژی برای ایجاد حرکت تحول‌خواهانه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران، بستر ساز گرفتار



شدن در ورطه هولناک انطباقی می‌گردد.

همان ورطه‌ای که شریعتی در آغاز اقامت در اروپا در چارچوب استراتژی ارتش خلقی مانند انقلاب الجزایر گرفتار آن شده بود و در دهه ۴۰ و ۵۰ جنبش پیشاهنگی جامعه ایران در سه مؤلفه مذهبی و غیر مذهبی و ملی در چارچوب الگوبرداری از انقلاب کوبا و انقلاب چین و انقلاب الجزایر گرفتار آن گردید؛ و از بعد از شهریور ۲۰ جنبش کمونیستی جامعه ایران تحت هژمونی حزب توده به پیروی از انترناسیونالیست سوم لنینیستی، یا انترناسیونالی است چهارم استالینیستی، با محور قرار دادن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و کپی‌برداری از آن می‌کوشیدند مانند جعفر پیشه‌وری و فرقه دموکرات آذربایجان، خود را به عنوان دنباله استراتژی استالینیسم درآوردند. آنچنانکه دیدیم در جریان دفاع از نفت شمال برای شوروی توسط حزب توده، در برابر شعار «موازنه منفی و ملی کردن کل صنعت نفت ایران» دکتر محمد مصدق، حزب توده در راستای دفاع از منافع شوروی در خصوص نفت شمال، جزء صف اول مخالفین دکتر محمد مصدق قرار گرفته بود. بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که میزان مخالفت و دشمنی و مبارزه‌ای که حزب توده بر علیه دولت دکتر محمد مصدق در راستای حفظ منافع شوروی انجام داد، از میزان مخالفت ارتجاع مذهبی بر علیه مصدق در داخل ایران بیشتر بوده است.

بدین ترتیب بود که شریعتی از اواخر دوران اقامت در مغرب زمین یا از همان دوران آغازین بازگشتش به ایران، پس از آن جمع‌بندی تاریخی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و جغرافیائی که از جامعه ایران کرد، به این سنتز رسید که برای ایجاد حرکت تحول‌خواهانه در جامعه دینی و سنت‌زده و فقه‌زده و تصوف‌زده و استبدادزده ایران، باید قبل از تحول سیاسی به تحول اجتماعی دست پیدا کرد و برای ایجاد جنبش اجتماعی در جامعه ایران باید قبل از آن به یک جنبش نظری دینی دست پیدا کند و در راستای دستیابی به این جنبش نظری دینی باید به علت انحطاط هزار ساله اسلام و شیعه قبل از هر عملی، اقدام به اصلاح دینی در جامعه ایران بکند.

در نتیجه از اینجا بود که موضوع «انقلاب فرهنگی» در دستور کار شریعتی قرار گرفت و شریعتی توسط انقلاب فرهنگی در جامعه ایران که از نظر او تنها توسط پروژه «اصلاح دینی» ممکن بود، تلاش می‌کرد تا «جنبش اجتماعی در راستای جنبش سیاسی، به صورت توده‌ای و تکوین یافته از پائین ایجاد نماید.»

از آن مرحله بود که شریعتی در چارچوب این استراتژی درازمدت خود، شاه کلید استراتژی خودش را در پروژه «اصلاح دینی» در جامعه ایران تعریف کرد؛ و از آن مرحله بود که شریعتی خودش

را در برابر یک سؤال دوران‌ساز در جامعه و تاریخ ایران قرار داد؛ و آن اینکه، «آیا اصلاح دینی در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده و سنت‌زده ایران ممکن می‌باشد؟» «اگر جواب مثبت است و اصلاح دینی در جامعه ایران ممکن می‌باشد چگونه و از چه مسیری؟»

در نتیجه در پاسخ به این سؤال سترگ بود که شریعتی تمامی جنبش‌های دینی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران از نیمه اول قرن نوزدهم (و از بعد از شکست‌های نظامی پی در پی قاجار، در جنگ‌های روسیه تزاری که بسترساز خودآگاهی اجتماعی و تاریخی مردم ایران نسبت به انحطاط مذهبی و انحطاط سیاسی و انحطاط تمدنی شد) اعم از جنبش بابیه علی محمد شیرازی معروف به باب و جنبش فرهنگی نیمه دوم قرن نوزدهم روشنفکران ایران و جنبش سیدجمال و جنبش تنباکو و نهضت مشروطه اول و دوم و جنبش‌های قومی بعد از جنگ بین‌الملل اول اعم از جنبش کوچک خان جنگلی و جنبش شیخ محمد خیابانی و جنبش کلنل پسیان خراسانی و جنبش مقاومت ملی دکتر محمد مصدق و جنبش کمونیستی تقی ارانی و ۵۳ نفر و حزب توده و جنبش احمد کسروی و جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ و غیره مورد کالبد شکافی و بازشناسی و آسیب‌شناسی جدی قرار داد؛ و توسط این بازشناسی و آسیب‌شناسی جنبش‌های فوق بود که شریعتی دریافت که علت شکست همه جنبش‌های فوق این بوده است که «این‌ها بدون شناخت همه جانبه جامعه ایران و بدون شناخت نقش روحانیت و اسلام فقه‌ای و اسلام روایتی مولود روحانیت و حوزه‌های فقه‌ای در جامعه ایران و بدون داشتن استراتژی و پروژه مشخص در رابطه با جامعه ایران و مقابله با قدرت معنوی و مادی روحانیت ایران تلاش می‌کردند تا در جامعه ایران جنبش اجتماعی یا جنبش سیاسی یا جنبش فرهنگی ایجاد نمایند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا تمامی این جنبش دینی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی از نیمه اول قرن نوزدهم تا نیمه دوم قرن بیستم در جامعه ایران شکست بخورند.» *

ادامه دارد

در رویکرد «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

کتاب‌هایش انتخاب کرده بود.»

باری، بدین ترتیب است که با عنایت به «رویکرد تطبیقی گفتمان‌ساز شریعتی» می‌توان نتیجه گرفت که نه تنها «شریعتی بر گفتمان‌سازی مقدم بر جنبش اعتقاد داشته است» بلکه مهمتر از اینکه تمامی «اندیشه‌های شریعتی تا پایان عمرش سنتر همین گفتمان سه مؤلفه‌ای لای او بودند» و مع الوصف، به همین دلیل بود که شریعتی در رابطه موضع ضد زر و زور و تزویرش می‌گوید: «در طول عمرم هر چه بیشتر از این جمله گفته‌ام اضافی بوده است» و باز در همین رابطه بوده است که در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران، توسط دکتر محمد مصدق در دهه ۲۰ از آنجائیکه مصدق ابتدا حول شعار: «ملی کردن صنعت نفت ایران» شروع به گفتمان‌سازی کرد و با انتقال این گفتمان به اعماق جامعه ایران، او توانست آن گفتمان را به صورت گفتمان مسلط درآورد و از بعد از آن بود که «جنبش ملی کردن صنعت نفت توانست به صورت فراگیر مادیت پیدا کند و تا آخر هم به پیروزی برسد.»

پر پیداست که در چارچوب کالبد شکافی جنبش ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق، می‌توانیم داوری کنیم که منهای اینکه در آن جنبش «گفتمان‌سازی مقدم بر جنبش بوده است» اصلاً خود جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران «مولود و سنتر همین شعار مصدق بوده است» و توسط همین شعار و گفتمان ملی کردن صنعت نفت بود که «مصدق توان بسیج‌گری جامعه ایران را پیدا کرد» و باز در همین رابطه اگر داوری کنیم که گفتمان‌سازی سیاسی

باری، بدین ترتیب است که در خصوص رابطه «گفتمان و جنبش» باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً «گفتمان» باید مقدم بر «تکوین جنبش» باشد؛ و هر گونه گفتمان‌سازی مؤخر بر جنبش نمی‌تواند آن جنبش را صاحبان گفتمان کند. برای فهم این مهم تنها کافی است که به خیزش بدون گفتمان و تمیزه و بدون سر دی‌ماه ۹۶ اشاره کنیم که در روزهای واپسین آن خیزش ده روزه، با ورود جنبش دانشجویی به آن خیزش توسط جنبش دانشجویی دانشگاه تهران با شعار گفتمان‌ساز دانشجویان دانشگاه تهران که عبارت بود از: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» آن خیزش دارای گفتمان شد؛ اما از آنجائیکه گفتمان‌سازی فوق در خیزش دی‌ماه ۹۶ در فرایند مؤخر آن خیزش انجام گرفت (نه در فرایند مقدم)، همین امر باعث گردید تا آن خیزش نتواند صاحب گفتمان جوهری بشود؛ و مع الوصف، همین امر باعث گردید تا همچنان خیزش آبان‌ماه ۹۸ تمیزه و بی‌برنامه و بی‌گفتمان باشد.

ثانیاً در این رابطه است که ما می‌توانیم پروسه گفتمان‌سازی را به دو رویکرد مختلف گفتمان‌سازی تطبیقی و گفتمان‌سازی انطباقی تقسیم نمائیم. بدین ترتیب که در «گفتمان‌سازی تطبیقی» علاوه بر اینکه «فرایند گفتمان‌سازی مقدم بر تکوین جنبش می‌باشد، خود جنبش سنتر آن گفتمان می‌باشد» در صورتی که در «گفتمان‌سازی انطباقی» موضوع عکس آن می‌باشد، به این ترتیب که در «گفتمان‌سازی انطباقی، هم گفتمان مؤخر بر جنبش می‌باشد و هم اصلاً جنبش سنتر آن گفتمان نیست». برای مثال در همان خیزش دی‌ماه ۹۶ هم گفتمان «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» مؤخر بر خیزش دی‌ماه ۹۶ بود و هم اصلاً خیزش دی‌ماه ۹۶ سنتر گفتمان «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» نبود؛ اما برعکس در جنبش سبز سال ۸۸ مقدم بر تکوین آن جنبش، گفتمان آن از شعار آن جنبش یعنی شعار «رأی من کو؟» مشخص شده بود؛ و اصلاً «خود جنبش سبز سنتر همین شعار بود» و یا در جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ شریعتی با طرح شعار امام علی (که در شورای تعیین جانشینی عمر در برابر عبدالرحمان بن عوف مطرح کرده بود که همان «لا» می‌باشد، این «لا» ی امام علی را به عنوان پرچم حرکت خود در نیمه دوم قرن بیستم قرار داد؛ و از این «لا» ی امام علی شروع به «گفتمان‌سازی» کرد و در رابطه با این گفتمان‌ساز شریعتی بود که او در پیوند دادن این «لا» با شعار: «لا اله الا الله» پیامبر اسلام (در سه سال آغازین بعثت پیامبر اسلام)، «گفتمان جنبش روشنگری ارشاد خودش را تدوین نمود» که عبارت بود از «لا به استثمار» و «لا به استبداد» و «لا به استحمار»، «قل اعوذ برب الناس، ملک الناس و اله الناس» یعنی نفی زر و زور و تزویر؛ به عبارت دیگر «گفتمان شریعتی در عرصه جنبش روشنگری ارشاد او تا پایان عبارت بود از نفی استثمار و نفی استبداد و نفی استحمار» و البته آرم روی کتاب‌های شریعتی در زمان ارشاد هم در همین رابطه گفتمان‌سازی او توسط خود او انتخاب شده بود؛ یعنی همان «لا» ئی که شریعتی به تاسی از خط کوفی «لا اله الا الله»، بالای قبر مولوی انتخاب کرده بود. به بیان دیگر همان «لای گفتمان‌ساز خودش را به عنوان آرم

- اجتماعی (در پروسس ۱۵۰ ساله حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران)، از جنبش ملی کردن صنعت نفت آغاز شده است، داوری دور از واقعیت نکرده ایم، چرا که تمامی جنبش‌های تحول خواه قبل از جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران چه جنبش‌های فرهنگی و چه جنبش‌های سیاسی و چه جنبش‌های مسلحانه از قبل مشروطیت تا خود مشروطیت اول و جنبش سید جمال و جنبش دوم مشروطیت ستارخان و باقرخان و در ادامه آن جنبش منطقه‌ای کوچک خان و خیابانی و جنبش کمونیستی ارانی و ۵۳ نفر حزب کمونیست تا جنبش روشنگری صادق هدایت و احمد کسروی و جنبش حزب توده و جنبش مذهبی نهضت آزادی و مهندس مهدی بازرگان و سید محمود طالقانی و زنجانی همه و همه «جنبش‌های مقدم بر گفتمان سازی بوده است» که مشخصه اصلی همه آنها این بوده که «جنبش آنها سنتز گفتمان آنها نبوده است» بلکه برعکس جنبش همه آنها (با فاصله از اندیشه‌های آنها)، در عرصه عینی مولود حرکت اجتماعی جدای از گفتمان آنها بوده است.

برای مثال اگر «گفتمان سید جمال الدین اسدآبادی، همان گفتمان انحطاط‌زدائی از جوامع مسلمین تعریف نمائیم» از آنجائیکه خود سید جمال «حول این انحطاط‌زدائی، قبل از شروع جنبش‌های گوناگون در جوامع مسلمین گفتمان سازی نکرده بود، جنبش‌های محصول حرکت سید جمال در جوامع مختلف مسلمان صورت واحدی نداشتند» و از همه مهمتر اینکه خود شعار و راه حل سید جمال در این رابطه محصول و سنتز گفتمان او نبودند. بطوریکه او «مسیر انحطاط‌زدائی در جوامع مسلمین، در بازگشت به دوران قدرتمندی مسلمانان یعنی قرن چهارم و پنجم، آن هم توسط سلاطین جبار و عساکر جرار تعریف می‌کرد.»

ثالثاً نوع ادبیاتی که هر جنبش در عرصه نظر و عمل انتخاب می‌نماید، باز در چارچوب همان «گفتمان و رویکرد انتخابی خود مادیت پیدا می‌کند». به بیان دیگر هر جنبشی در چارچوب نوع گفتمان انتخابی خود دارای نوع ادبیات خاص می‌باشد؛ و لذا در این رابطه است که آنچنانکه «گفتمان‌ها در عرصه جنبش‌سازی، به دو نوع گفتمان‌های تطبیقی و انطباقی تقسیم کردیم، ادبیات هر جنبشی هم می‌توان به دو نوع ادبیات انطباقی و ادبیات تطبیقی تقسیم کرد». بطوریکه در «ادبیات تطبیقی» که مولود و سنتز «گفتمان تطبیقی» و «رویکرد تطبیقی» می‌باشد، مبانی آن ادبیات منهای این که باید دارای «جوهر انتقادی و آموزشی ترویجی و آگاهی‌بخشی تبلیغی و تهییجی باشند، ادبیات تطبیقی، باید برای مخاطبین قدرت و پتانسیل آگاهی‌بخشی سه گانه ترویجی و تبلیغی و تهییجی داشته باشد». همچنین «ادبیات تطبیقی باید قدرت سازمان‌گری و بسیج‌کنندگی هم داشته باشد» نه اینکه «ادبیات، تئوری مجرد و انتزاعی باشد» به عبارت دیگر، تنها «توسط ادبیات تطبیقی با گفتمان تطبیقی

و رویکرد تطبیقی است که جنبش حاصل و سنتز آن گفتمان تطبیقی و ادبیات تطبیقی می‌تواند در راستای افزایش سرمایه اجتماعی به توانمند ساختن جامعه و آموزش و رشد فرهنگ و آگاهی‌بخشی و تشکل و سازماندهی توده‌های عمیق جامعه ایران و پیوند دادن سنگرها به یکدیگر حرکت نماید.»

بدین خاطر در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در «رویکرد شریعتی (با رویکرد تطبیقی و گفتمان تطبیقی و ادبیات تطبیقی که داشت) دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای از طریق احزاب سیاسی حاصل نمی‌شود، بلکه تنها از طریق عصر روشنگری و تولید اندیشه و فرهنگ ممکن شدنی می‌باشد» و از اینجا است که در چارچوب گفتمان تطبیقی و رویکرد تطبیقی و ادبیات تطبیقی شریعتی، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مبارزه مردم برای رهائی است» چرا که در رویکرد شریعتی «رهائی انسان از مسیر مبارزه ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استثمار آن هم در دو فرایند سلبی و ایجابی و یا فرایند تأسیسی و استقراری ممکن می‌باشد» و از اینجا است که «دموکراسی در رویکرد اقبال و شریعتی یک نظام اجتماعی است نه یک شکل حکومت» و باز بدین ترتیب است که «دموکراسی و سوسیالیسم برای اقبال و شریعتی جنبش برای رهائی انسان است، نه منحصر برای رهائی یک طبقه مشخص» و همچنین بدین ترتیب است که در رویکرد اقبال و شریعتی، مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری به صورت منفرد ضرورتاً نه تنها به سوسیالیسم و دموکراسی نمی‌انجامد، بلکه (آنچنانکه در فرایند پسا جنگ بین‌الملل اول در آلمان شاهد بودیم)، ممکن است این مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری منفرد به ظهور هیتلر و جنبش نازیسم و فاشیسم بیانجامد.

یادمان باشد که هیتلر مولود حمایت و انتخاب جنبش کارگری آلمان بود و هیتلر در سال ۱۹۳۶ خودش را یک سوسیالیست می‌دانست، بنابراین «در رویکرد اقبال و شریعتی مبارزه اجتماعی صرفاً محدود به مبارزه طبقاتی نمی‌شود و مبارزه طبقاتی تنها یک مؤلفه از مبارزه اجتماعی می‌باشد» بنابراین مطابق رویکرد تطبیقی اقبال و شریعتی در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برای برابری همه انسان‌ها است نه طبقه‌ای خاص» (آنچنانکه کارل مارکس در کتاب «مانیفست حزب کمونیست» در سال ۱۸۴۸ خود آرزوی آن را دارد). همچنین برعکس آنچه که کارل مارکس در کتاب «مانیفست حزب کمونیست» خود می‌گوید: «جنبش طبقاتی و کارگری ضرورتاً به سوسیالیسم و دموکراسی نمی‌انجامد و گرسنگی ضرورتاً انقلاب و جنبش هدفدار به وجود نمی‌آورد، بلکه حداکثر گرسنگی و فقر می‌توانند باعث خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و بی‌گفتمان و بی‌برنامه بشوند» و «موتور دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش‌های اجتماعی هستند نه طبقه منحصر به فرد متوسط شهری یا طبقه



منحصر به فرد کارگری.»

ه - نخستین پیام دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (با اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی حاکم یا زر و زور و تزویر) به اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه این است که:

اولاً اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از ابتدائی‌ترین حقوق خود محروم هستند و جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از کمترین آزادی سیاسی برای عدالت شهروندی یا حقوق برابری شهروندی لازم محروم هستند.

ثانیاً مبارزه اصلی در جامعه امروز ایران «به چالش کشیدن همه مؤلفه‌های هفت گانه تبعیض طبقاتی، جنسیتی، آموزشی، سیاسی و فرهنگی، مذهبی، قومی و نژادی می‌باشد» و برای مبارزه با تبعیض‌های هفت گانه موجود امروز جامعه ایران باید همه اینها در «عرصه مبارزه با مناسبات سرمایه‌داری صورت بگیرد» و قطعاً «بدون مبارزه با مناسبات سرمایه‌داری امکان مبارزه با تبعیض‌های هفت گانه ممکن نمی‌باشد.»

و - اگرچه هدف اصلی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به صورت «جنبش اجتماعی، نه شکل سیاسی حکومت، پیوند دادن دو مؤلفه برابری و آزادی در عرصه نظام سیاسی و نظام اقتصادی و نظام اجتماعی جامعه بزرگ ایران می‌باشد» تا توسط آن نابرابری‌ها و تبعیض‌های هفت گانه موجود در جامعه ایران را (که شامل تبعیض طبقاتی، تبعیض سیاسی، تبعیض جنسیتی، تبعیض مذهبی، تبعیض آموزشی، تبعیض اجتماعی و فرهنگی و قومیتی می‌باشند) به چالش بکشد، باید در این رابطه عنایت داشته باشیم که در طول ۴۱ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی این هفت مؤلفه نابرابری‌ها و یا تبعیض‌ها دچار تحولات زیرساختی شده‌اند که (در مقایسه با نابرابری‌های هزاران ساله گذشته تاریخ ایران)، این تغییرات زیرساختی عبارتند از:

۱ - در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این هفت مؤلفه تبعیض و نابرابری‌های موجود در جامعه ایران (توسط اسلام رساله‌ای و یا اسلام فقهاتی، یا اسلام روایتی، یا اسلام ولایتی حوزه‌های فقهاتی و توسط قانون اساسی و قوانین عمومی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) نهادینه فقهی و حقوقی شده‌اند. بدین ترتیب است که همین نهادینه شدن هفت مؤلفه نابرابری‌ها و تبعیض‌های موجود در جامعه ایران، بسترساز آن شده است که هر گونه «تحول زیرساختی در جامعه استبدادزده و فقه‌زده امروز جامعه ایران در گرو تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین (توسط بازسازی تطبیقی اسلام در چارچوب رویکرد اسلام معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی جهت دستیابی به اسلام منهای فقهت و منهای روحانیت) باشد.»

۲ - حاکمیت اسلام رساله‌ای و یا اسلام فقهاتی، یا اسلام

روایتی، یا اسلام ولایتی (در هزار سال گذشته و بخصوص در فرایند ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) بر نهادهای قضائی جامعه ایران، در کنار قدرت مطلقه مستبدین سیاسی حاکم (که به خصوص از عصر صفویه این مستبدین مطلقه در پیوند تنگاتنگ با روحانیت شیعه قرار گرفتند)، باعث گردیده است که جنبش‌های ضد استبدادی، سیاسی و مذهبی (در مبارزه با توتالیتراریسم سیاسی و توتالیتراریسم مذهبی) نسبت به جنبش‌های عدالت‌خواهانه و یا برابری‌طلبانه اولویت پیدا کنند، چراکه در جامعه ایران در طول هزاران سال گذشته «اتوریته سیاسی و اتوریته مذهبی بر اتوریته اقتصادی غلبه داشته است» (که البته این موضوع کاملاً برعکس شرایط اجتماعی - تاریخی جوامع مغرب زمین بوده است)، چراکه «در جوامع مغرب زمین همیشه اتوریته اقتصادی و طبقاتی تعیین کننده اتوریته سیاسی و اتوریته مذهبی بوده است»، در نتیجه همین امر باعث شده است تا جامعه ایران به خصوص در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه خود به این واقعیت بزرگ دست پیدا کنند که «بدون مبارزه و در هم شکستن توتالیتراریسم سیاسی و توتالیتراریسم مذهبی، امکان مقابله زیرساختی با توتالیتراریسم اقتصادی و طبقاتی در راستای دستیابی به برابری و عدالت در جامعه ایران وجود ندارد» و البته جایگاه این داور آن زمانی برای جامعه نگون‌بخت ایران مهم‌تر می‌شود که بدانیم که «در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، برعکس تاریخ هزاران ساله گذشته جامعه ایران، سه اتوریته سیاسی و اقتصادی و مذهبی در زیر چتر رویکرد ولایت فقیه خمینی به یکدیگر پیوند خورده‌اند» که همین پیوند سه اتوریته سیاسی و اقتصادی و مذهبی جامعه ایران در طول ۴۱ سال گذشته در زیر چتر رویکرد ولایت فقیه خمینی، باعث گردیده است تا «هیولای رژیم مطلقه فقهاتی ۴۱ سال گذشته حاکم بر جامعه ایران در طول تاریخ بشر بی‌بدیل بشود» و این حقیقتی است که افراد فرصت‌طلبی مانند حسین حاجی فرج دباغ (معروف به عبدالکریم سروش) برای توجیه و پاک کردن فصل سیاه و ننگین گذشته خود (در همکاری در پروسس تأسیس رژیم مطلقه فقهاتی با این رژیم)، حاضر به قبول آن نمی‌شوند. *

ادامه دارد



«آگاهی بخشی ترویجی»، «آگاهی بخشی تبلیغی»

و «آگاهی بخشی تهییجی»

جهت تغییر به حرکت درآورد خودآگاهی در اشکال مختلف طبقاتی و سیاسی و اجتماعی می‌باشد. مهم‌ترین مصداقی که در این رابطه می‌توانیم مطرح کنیم خود حرکت معلم کبیرمان شریعتی است که در عرصه جنبش روشن‌گرایانه ارشاد خود با تکیه بر استراتژی خودآگاهی‌بخش تلاش می‌کرد تا با سر پل قرار دادن جنبش دانشجویی و جنبش روشنفکری جامعه ایران در این راستا حرکت نماید. فراموش نکنیم که در عرصه جمع‌بندی سه رویکرد تغییر پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی در فرایند درونی در سال‌های ۵۵ تا ۵۸ آنچه مهم بود، «منابع قدرت» جهت تغییر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بود چراکه در تحلیل نهایی «جوهر تغییرات سه گانه فوق منابع قدرت برای تغییر تعیین می‌کنند.»

مثلاً وقتی ما منابع قدرت تغییر خودمان را سازمان چریکی پیشاهنگان و یا ارتش خلقی پیشاهنگان تعریف بکنیم، آنچنانکه در بیش از نیم قرن گذشته حرکت سازمان مجاهدین خلق ایران چه در دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی و چه در رژیم مطلقه فقهائی حاکم شاهد بوده‌ایم پیوسته در غیبت توده‌های با تکیه بر بازوی آهنین جریان خود تلاش کرده‌اند، در راستای کسب قدرت سیاسی برای جریان خود دست به هر آب و آتشی بزنند، غافل از اینکه بدانند که هر جریانی در فرایند پساکسب قدرت سیاسی آنچنان با جامعه برخورد می‌کند که در عرصه کسب قدرت سیاسی بر آن روش تکیه کرده است؛ به عبارت دیگر جریانی که نتوانسته از مسیر دموکراتیک به کسب قدرت سیاسی دست پیدا کند، هرگز نخواهد توانست در فرایند پساکسب قدرت

دهمین موضوعی که برای ما در فرایند درونی حرکت یعنی در سال‌های ۵۵ تا ۵۸ در عرصه تدوین نظری استراتژی مطرح گردید، موضوع «تئوری تغییر در رویکرد ما بود». قابل ذکر است که هر جریانی باید در چارچوب «اعتقاد به تغییر» در عرصه اجتماعی به دنبال تدوین استراتژی حرکتش باشد؛ بنابراین جریانی که اعتقاد به تغییر اجتماعی نداشته باشد، نیازمند به استراتژی نیست. پر واضح است که به موازات محتوا و اشکال مختلف تغییر، اشکال مختلف استراتژی مطرح می‌گردد؛ به عبارت دیگر با یک شکل استراتژی ثابت نمی‌توان تغییرات مختلف در جامعه ایجاد کرد. بدین جهت در این رابطه بود که در فرایند درونی در سال‌های ۵۵ تا ۵۸ ما مجبور بودیم، برای تدوین «رویکرد تغییرگرایانه در جامعه ایران به جمع‌بندی رویکردهای تغییرگرایانه جریان‌های مختلف جامعه سیاسی ایران حداقل از مشروطیت تا سال ۵۷ بپردازیم». مع اولوصف بدین ترتیب بود که در جمع‌بندی خودمان ما ابتدا به سه نوع تغییر در گذشته جامعه سیاسی ایران تکیه کردیم؛ که این سه نوع تغییر عبارت بودند از:

الف - تغییر پیشاهنگی.

ب - تغییر پیشروئی.

ج - تغییر پیشگامی که البته در رابطه با تغییر پیشاهنگی در جامعه ایران که از مشروطیت تا سال ۱۳۵۵ ادامه داشت، منظور ما تغییر سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی بود که یا به صورت حزب‌گرایانه لنینیستی بودند که در چارچوب نیروهای روشنفکر از بالا به نمایندگی گروه‌های اجتماعی در راستای کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی تکوین پیدا می‌کردند و یا به صورت ارتش خلقی مائوئیستی بودند که در چارچوب جنگ درازمدت توده‌ای با به دنبال کسب قدرت سیاسی و تغییر از بالا بودند و یا با رویکرد چریک‌گرایانه رژی دبره‌ای و چه گوارائی و فیدل کاستروئی معتقد بودند که «چریک خود حزب است» و «چریک و جریان چریکی موتور کوچکی است که می‌تواند موتور بزرگ جامعه را به حرکت درآورد.»

در خصوص «تغییر پیشروئی» مقصود ما اشاره به آن دسته از تغییراتی است که از پائین توسط خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی از مشروطیت الی الان، به صورت دینامیک صورت گرفته است؛ که از جمله آنها می‌توانیم به جنبش‌های ستارخان و کوچک خان و شیخ محمد خیابانی و غیره اشاره کنیم.

در رابطه با «تغییرات پیشگامی» در جامعه ما، مقصود ما اشاره به آن تغییراتی است که برعکس تغییرات پیشاهنگی، نه تنها معتقد به تغییر از بالا نبوده‌اند و نه تنها معتقد به تغییر از طریق کسب قدرت سیاسی نبوده‌اند، بلکه مهمتر از همه اینکه در رویکرد «تغییرگرایانه پیشگامی، تنها عاملی که می‌تواند موتور بزرگ جامعه



سیاسی در جامعه به شیوه دموکراتیک عمل نماید.

بر واضح است که «لازمه دستیابی به رویکرد دموکراتیک تکیه بر مردم به عنوان منابع قدرت می‌باشد». چراکه «تنها مدرسه و مکتبی که مردم می‌توانند در بستر آن آموزش ببینند پراکسیس سیاسی - اجتماعی است» به عبارت دیگر تا زمانی که مردم در عرصه «پروسیس کسب قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خودشان نتوانند به روحیه جمعی و سازماندهی اجتماعی دست پیدا کنند، هرگز نخواهند توانست در فرایند پساتغییر به اداره اجتماعی دست پیدا کنند». باری، همین امر باعث گردیده است که از مشروطیت الی الان، تمامی رویکردهای مختلف پیشاهنگی و پیشروئی در جامعه ایران به بن‌بست و شکست گرفتار بشوند؛ و دموکراسی نتواند در جامعه ایران نهادینه و امری پایدار بشود. برعکس مغرب زمین که جوامع و مردم توانسته‌اند در بستر پراکسیس سیاسی اجتماعی از پائین علاوه بر اینکه توانسته‌اند به صورت دموکراتیک دموکراسی را تجربه کنند و دارای روحیه جمعی و سازماندهی اجتماعی تکوین یافته از پائین بشوند، صاحب پتانسیل اداره اجتماعی نیز شده‌اند.

بر پیداست که در شرایطی که «جامعه ایران فاقد روحیه اجتماعی و فاقد سازماندهی اجتماعی و فاقد تولید اجتماعی می‌باشند» تا زمانیکه این خلاءهای استراتژیک از جامعه ایران بر طرف نشود، هرگز و هرگز جامعه ایران از طریق کسب قدرت سیاسی توسط جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی داخل و خارج از کشور نمی‌توانند به دموکراسی و آزادی و عدالت دست پیدا کنند. در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که آنچنانکه در جریان انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ شاهد بودیم، با رفتن یک رژیم استبدادی و توتالیتر، رژیمی مستبدتر و توتالیترتر از رژیم قبلی در لباس دین و مذهب و شریعت و فقهات بر مردم نگون‌بخت ایران حاکم بشود؛ بنابراین در این رابطه بود که ما در حرکت نظری و عملی آرمان مستضعفین (ارگان عقیدتی و سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) در فرایند درونی در سال‌های ۵۵ تا ۵۸ به جای «تغییر پیشاهنگی و تغییر پیشروئی، مؤلفه تغییر پیشگامی» را به عنوان پایه استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران انتخاب کردیم؛ که در چارچوب همین «تغییر پیشگامی» بوده است که در طول ۴۳ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فاز عمودی آرمان مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) و چه در فاز افقی نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) توانسته‌ایم به دستاوردهای استراتژیکی دست پیدا کنیم» که عبارتند از:

الف - عمل را به عنوان یک منبع شناخت بدانیم و در عرصه پراکسیس از هیچ نظریه‌ای برای خود اصول عقاید نسازیم.

ب - رهبری، وظیفه پیشگامان ندانیم بلکه تنها «راهبری» وظیفه پیشگامان تعریف کنیم.

ج - منبع مشروعیت سه مؤلفه سیاسی و اقتصادی و معرفتی قدرت (زر و زور و تزویر) را فقط و فقط مردم بدانیم که تنها جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین (در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و عدالت‌خواهانه طبقه کار و زحمت) بازوی عملیاتی آن می‌باشد.

د - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (همان اجتماعی شدن قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی) به عنوان یک مبارزه درازمدت مردم برای رهائی (نه به عنوان یک ایدئولوژی) اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف بکنیم. بدین جهت در چارچوب همین رویکرد است که بر این باوریم که می‌توان مردم جامعه بزرگ ایران را در عرصه این پراکسیس سیاسی اجتماعی علاوه بر تولید اجتماعی و سازماندهی اجتماعی و روحیه جمعی وارد فرایند اداره اجتماعی قدرت سه مؤلفه‌ای کرد.

ه - به این باور دست پیدا کنیم که بدون دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران هرگز نمی‌توانیم به دموکراسی پایدار سیاسی دست پیدا کنیم؛ یعنی تا زمانیکه مردم ایران به خودآگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی دست پیدا نکنند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشوند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی خود که جنبه فتوائی و مقتدائی دارند، به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء پیدا نکنند که در آن رهبران‌اند که باید تابع اراده و خط مشی توده‌های بشوند، اراده جمعی و روحیه جمعی و سازماندهی جمعی و اداره جمعی در آنها بوجود نمی‌آید؛ به عبارت دیگر تا زمانیکه متن مردم بیدار نشود و وجدان آگاه اجتماعی تکوین پیدا نکند «اراده جمعی و روحیه جمعی و سازماندهی اجتماعی و اداره اجتماعی در جامعه تکوین پیدا نمی‌کند». یادآوری کنیم که بدون روحیه جمعی نمی‌توانیم به فرایندهای اجتماعی شدن تولید همراه با تولید اجتماعی و اجتماعی شدن سازماندهی همراه با سازماندهی اجتماعی و اجتماعی شدن اداره جامعه همراه با اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت معرفتی دست پیدا کنیم.

و - به این باور دست پیدا کنیم که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شکل نامحدود، همیشگی، رهبری جامعه از پائین می‌باشد و دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی



کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر) نه یک شکل‌بندی سیاسی قدرت بلکه یک مرحله از رشد جامعه می‌باشد؛ که برای رسیدن به آن مرحله باید به صورت انتخابی (نه جبر رشد ابزار تولید) جامعه را در عرصه پراکسیس سیاسی اجتماعی خودش تربیت بکنیم.

ز - به این باور دست پیدا کنیم که وقتی دیالکتیک جامعه باعث به حرکت در آمدن موتور بزرگ جامعه ایران می‌شود که این دیالکتیک موجود جامعه، توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه حرکت افقی، از جامعه ایران به درون خودآگاهی جامعه ایران وارد بشود؛ و قطعاً تا زمانیکه این انتقال دیالکتیک توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران صورت نگیرد موتور بزرگ به حرکت در نخواهد آمد؛ و تازه اگر موتور بزرگ هم مانند سال ۵۷ به صورت خود به خودی تحت فشار شرایط عینی و در خلاء شرایط ذهنی به حرکت درآید، «حرکت جامعه صورت خیزشی بی‌سر و تمیزه و بدون گفتمان و فاقد سازماندهی خواهد داشت» که حاصلش دنباله‌روی از رهبران برون از خودش و گذاشتن خمینی بر دوش خود و بردن عکس او در سطح کره ماه می‌شود (موش زائیدن کوه).

ح - و به این باور رسیدیم که مسائل اجتماعی را باید به صورت انضمامی و عینی و با بینش دیالکتیکی و تطبیقی تحلیل و تبیین کنیم، نه به صورت مجرد و انتزاعی و مکانیکی و انطباقی.

ط - و به این باور رسیدیم که تنها با انتقال دیالکتیک کنکرت جامعه به خودآگاهی آنها این انتقال دیالکتیک می‌تواند جامعه ایران را به تفکر کردن عادت بدهد.

ی - و به این باور رسیدیم که با عادت کردن جامعه ایران به تفکر است که جامعه ایران می‌تواند از پائین به دموکراسی جهت مهار قدرت بالائی‌های قدرت دست پیدا کند و شرایط برای اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای فراهم بکند.

ک - و به این باور رسیدیم که وظیفه اصلی و اساسی پیشگامان مستضعفین ایران انتقال تضادها از عینیت جامعه به ذهنیت مردم می‌باشد چرا که:

اولاً خودآگاهی اجتماعی سنتز و مولود همین وارد کردن واقعیت‌های ناهنجار موجود در بطن جامعه می‌باشد.

ثانیاً بدین ترتیب است که می‌توانیم آگاهی‌بخشی پیشگامان را به سه دسته تقسیم کنیم آگاهی‌بخشی ترویجی، آگاهی‌بخشی تبلیغی و آگاهی‌بخشی تهییجی؛ و در کادر همین رویکرد است که ما می‌توانیم در چارچوب آگاهی‌بخشی ترویجی از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی جامعه مذهبی ایران حلول بکنیم و جامعه ایران را بیدار کنیم.

ثالثاً مهم‌ترین مشخصه پیشگام در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۳ ساله گذشته حرکت درونی و برونی خودش) دارا بودن بینش انتقادی در عرصه عمل و نظر و در راستای کشف حقیقت و تحقق عدالت اجتماعی می‌باشد.

یادمان باشد که در این رابطه تعریف پیشگام از نظر ما کسی است که نسبت به موضع انسانی خودش در زمان و مکان تاریخی و اجتماعی‌ای که در آن است خودآگاهی داشته باشد؛ و همین خودآگاهی انسانی و اجتماعی و تاریخی پیشگام است که به او احساس مسئولیت در عرصه حقیقت‌طلبی و عدالت‌خواهانه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در چارچوب نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای که همان اجتماعی قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر می‌باشد عطا می‌نماید. ولذا از اینجا است که آنچنانکه در آیه ۲۵ سوره حدید آمده است «پیشگامی» در رویکرد ما ادامه راه انبیاء در دوران خاتمیت (آنچنانکه محمد اقبال لاهوری در فصل پنجم کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی می‌گوید) در جامعه و زمان خود می‌باشد و در چارچوب همین «جای - گاه» پیشگامی است که آگاهی‌بخشی و کشف تضادها و شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی و اقتصادی و انتقال آن (توسط قدرت هنری و نویسندگی و گویندگی و دیگر امکاناتی مثل شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی و رادیو و تلویزیون و غیره که در اختیار دارد) به وجدان توده‌های اعماق جامعه و کشف ذخائر عظیم فرهنگی و در ادامه آن تصفیه استخراج منابع فرهنگی در راستای روشنگری و رنسانس فکری و پل زدن به اعماق توده‌های جامعه جزء مسئولیت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران قرار می‌گیرد. تا توسط آن بتواند توده‌ها را به یک خودآگاهی جوشان و مترقی برساند. *

ادامه دارد

برای نجات جامعه ایران از

«استبداد انبساط از انسان» «استبداد سیاسی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم»

«استعمارزدائی حافظه فرهنگ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران»

همه آنها را به دو دسته بزرگ تقسیم کرد. دسته اول رویکردی که تلاش می‌کنند تا «دموکراسی را در عرصه مناسبات سرمایه‌داری به عنوان شکل حکومت تعریف نمایند» و توسط پیوند دادن دموکراسی با مناسبات سرمایه‌داری به تبیین پیوند بین «لیبرالیسم اقتصادی» و «لیبرالیسم سیاسی» پردازند؛ که البته سنتز نهائی این رویکرد همان «لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری می‌باشد» که به صورت مشخص از بعد از انقلاب کبیر فرانسه تا به امروز به عنوان رویکرد سیاسی و اقتصادی کشورهای متروپل سرمایه‌داری در آمده است؛ و آنچنانکه فوکو یاما مدعی است «همین لیبرال دموکراسی کشورهای متروپل در فرایند پسا فروپاشی شوروی در دهه آخر قرن بیستم به عنوان یک پروژه پایان تاریخ شده است»؛ که آنچنانکه بوش پسر نماینده جناح‌ها امپریالیسم می‌گفت: «که بشریت و جوامع مختلف چه خواهند و چه نخواهند مجبورند برای همیشه لیبرال دموکراسی را به عنوان عالی‌ترین پروژه سیاسی اقتصادی بپذیرند.»

دسته دوم رویکردی است که تلاش می‌کنند تا «دموکراسی را در عرصه سوسیالیسم با قرائت‌های مختلف آن تعریف نمایند.» که البته بر حسب نوع تعریفی که برای دموکراسی و سوسیالیسم قائل هستند، انواع مختلف سوسیال دموکراسی و

۱۱ - از موانع دیگر ساختن دموکراسی در جامعه ایران، موانع نظری می‌باشند که مهمترین مانع نظری «خلاء تئوری استبداد در کنار رویکرد انطباقی به تئوری دموکراسی بوده است» چراکه «خلاء تئوری کنکرت و تطبیقی استبداد در جامعه ایران باعث گردیده است تا نظریه‌پردازان دموکراسی از مشروطیت الی الان در عرصه نظریه‌پردازی گرفتار رویکرد انطباقی بشوند» و با کپی - پیست کردن نظریه‌های لیبرال دموکراسی مغرب زمین (و در رأس آنها دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه) تلاش می‌کردند تا به ساختن دموکراسی در جامعه ایران دست پیدا کنند (شعار تقی زاده در مشروطیت که می‌گفت: «باید از فرق سر تا ناخن پا غربی بشویم» سنتز همین رویکرد انطباقی نظریه‌پردازان مشروطیت در عرصه دموکراسی‌سازی در جامعه ایران بوده است) که البته همه این نظریه‌پردازان دارای رویکرد انطباقی در عرصه دموکراسی‌سازی در ۱۲۰ سال گذشته شکست خوردند؛ و یعنی هرگز با رویکرد انطباقی نه تنها جامعه ایران نتوانست به دموکراسی دست پیدا کند، حتی به لیبرال دموکراسی سیاسی سرمایه‌داری هم نتوانست برسد، بنابراین نکته قابل توجه در این رابطه اینکه در خصوص ساختن دموکراسی:

اولاً باید عنایت داشته باشیم که ما «یک جامعه نداریم، بلکه برعکس جوامع یا جامعه‌ها داریم». هرگز نباید پلان و نقشه یک جامعه (در رابطه با یک موضوع کنکرت اجتماعی) به صورت انطباقی و یا کپی - پیست از یک جامعه (مثلاً جوامع اروپائی) به یک جامعه شرقی آسیایی و پیرامونی مثل ایران منتقل نمائیم.

ثانیاً باید توجه داشته باشیم که در عرصه ساختن دموکراسی در جامعه بزرگ ایران، علاوه بر اینکه دموکراسی یک پروسس می‌باشد (نه یک پروژه) و در طول ۲۵ قرن که از عمر آشنائی بشر با دموکراسی می‌گذارد (از دولت شهرهای یونان زمان سقراط الی الان) بشر در جوامع مختلف و در دوران گوناگون «با یک نوع دموکراسی روبرو نبوده است و از جان لاک تا روسو و از منتسکیو تا مارکس و از لنین تا روزا لوگزامبرگ و از اقبال تا شریعتی همه و همه منادیان دموکراسی در اشکال مختلف بوده‌اند». آنچنانکه در همین چارچوب نظریه‌پردازان سوسیالیسم در عرصه نظر و عمل در طول بیش از دو قرن که از عمر سوسیالیسم می‌گذرد از انواع و اشکال سوسیالیسم به عنوان یک پروسس (نه یک پروژه) سخن گفته‌اند؛ و همچنین در این رابطه است که از پیوند بین دموکراسی و سوسیالیسم و از رابطه بین سوسیالیسم و دموکراسی. باز به عنوان یک پروسس نه یک پروژه، گفته‌اند و نوشته‌اند که البته در این چارچوب می‌توان، رویکرد

دموکراسی سوسیالیست قابل تبیین می‌باشد» که «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی مورد اعتقاد ما هم در این رابطه قابل تعریف می‌باشد». بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «پروسه دموکراسی، غیر از پروسه لیبرالیسم می‌باشد» و لذا در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم؛ که اگرچه «تمامی رویکردهای لیبرالیستی در بستر نظام اقتصاد سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند، بدون تردید عامل شکست و استحاله دموکراسی‌ها در جوامع سرمایه‌داری و استحاله دموکراسی به لیبرالیسم در جوامع متروپل همین نظام سرمایه‌داری بوده است» به طوری که در این رابطه می‌توان داوری قطعی کرد که تا کنون آنچه در جوامع سرمایه‌داری تحت عنوان دموکراسی مطرح کرده‌اند، «همان لیبرالیسم فردگرایانه بوده است که به قول مارگرت تاچر نخست وزیر اسبق انگلستان در چارچوب اعتقاد به اصالت فرد و نفی اصالت جامعه توانسته است، جایگزین همان دموکراسی بشود» که از شکست سقراط در دستیابی به دموکراسی در دولت شهرهای یونان تا ظهور هیولای «ناسیو نالیسم واکنشی» امروز کشورهای متروپل از ترامپ در آمریکا تا کشورهای اروپائی بحران‌زده (که آخرین آن رویکرد برگزیت در انگلستان و خروج این کشور از اتحادیه اروپا می‌باشد) همه و همه مولود همین شکست جهان سرمایه‌داری در تحقق دموکراسی در جوامع متروپل سرمایه‌داری می‌باشد؛ بنابراین این یک دروغ بزرگ می‌باشد که می‌گویند: «در تاریخ تا کنون یک دموکراسی هم بر پایه نظام اقتصادی غیر از سرمایه‌داری شکل نگرفته است.»

پر واضح است که اینگونه داوری‌ها معلول شکست مارکسیست و سوسیالیست دولتی در قرن بیستم و فروپاشی شوروی سابق می‌باشد، یادآوری می‌کنیم که «نه کارل مارکس و نه انگلس در قرن نوزدهم و نه لنین در قرن بیستم هرگز و هرگز دغدغه دموکراسی نداشته‌اند» و هرگز از مسیر «دموکراسی، سوسیالیست مورد اعتقاد خود را تبیین و تعریف نکرده‌اند». دغدغه مارکس و انگلس و لنین و دیگر سوسیالیست‌های دولت‌گرا و دولت‌محور دستیابی به سوسیالیسم از بالا توسط کسب قدرت سیاسی و حزب - دولت، همراه با متلاشی کردن ماشین دولت بوده است؛ و لذا همین رویکرد «دولت‌محوری» و «دیکتاتوری پرولتاریا» که کارل مارکس از بعد از شکست کمون پاریس بر آن تکیه کرد و همان مطلق کردن نقش «جنبش طبقه کارگری» در تکوین سوسیالیسم به جای «جامعه» و یا «اردوگاه بزرگ کار و زحمت» و جایگزین کردن حزب نخبگان سیاسی یا حزب طراز نوین و حزب پیشتاز و پیشاهنگ به جای طبقه لنین، («حزب‌محوری» لنین) خود نافی «دموکراسی‌محوری» مارکسیسم در اشکال آن از آغاز تا الان می‌باشد.

باری، از آنجائیکه لازمه دستیابی به «دموکراسی رویکرد جامعه‌محوری می‌باشد نه طبقه‌محوری و نه حزب‌محوری» این همه باعث گردید تا بالاخره جنبش بین‌المللی سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم حزبی در قرن بیستم شکست بخورد و الی الان «بحران درونی مارکسیسم در اشکال مختلف آن لاینحل باقی بماند» که البته سنتز سه دهه لاینحل ماندن بحران درونی جریان‌های مختلف مارکسیستی در عرصه بین‌المللی آن شده است که لیبرال دموکراسی تحت رهبری جناح‌ها امپریالیسم آمریکا و در ادامه آن نئولیبرالیسم تاچری و ریگانی جایگزین سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم حزبی شکست خورده قرن بیستم بشوند. «ظهور دو هیولای امپریالیستی چین و روسیه از دل سوسیالیسم حزب دولت از دهه آخر قرن بیستم الی الان بدون تردید یکی از سنتزهای شکست مارکسیسم در قرن بیستم می‌باشد» بنابراین «با ظهور دو هیولای امپریالیسم چین و روسیه این واقعیت بر بشریت آفتابی گردید که برعکس ادعای طرفداران لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری کشورهای متروپل مغرب زمین سرمایه‌داری خارج از رویکرد لیبرال دموکراسی توسط نظام متمرکز دولتی هم می‌تواند به صورت یک هیولای امپریالیستی ظاهر بشود.»

بدین جهت، بدین ترتیب است که در این رابطه می‌توان داوری کرد که گرچه «دموکراسی در عرصه سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم حزبی قابل بازتولید نیست، سرمایه‌داری حتی با خشن‌ترین نظام‌های فاسد دسپاتیسم و دولتی آن قابل بازتولید می‌باشد» و «حرکت از مسیر کسب قدرت سیاسی و حرکت از بالا، آنچنانکه در دموکراسی پارلمانی مصدق آزمایش کردیم، هرگز و هرگز نمی‌تواند جامعه ایران را به دموکراسی شورائی تکوین یافته از پائین برساند.»

بدین خاطر «بسیج همگانی در عرصه ساختن دموکراسی، تنها توسط جنبش دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای شورائی تکوین یافته از پائین حاصل می‌شود، نه توسط حرکت دموکراسی‌خواهانه پارلمانی یا حرکت لیبرال دموکراسی‌خواهانه دولتی و سرمایه‌داری تزریق شده از بالا.»

۱۲- استراتژی معلمان کبیرمان محمد اقبال لاهوری و شریعتی «در عرصه ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی» اگر بخواهیم فرموله کنیم باید بگوئیم: «انقلابی در اندیشیدن و تحول‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه) در عمل کردن می‌باشد.» *

ادامه دارد

«ما» چه می‌گوئیم؟

جنس انسان» آبخور اندیشه همه این‌ها در تبعیض جنسیتی بین زن و مرد «همان اسلام روایتی» است که توسط روایات جعلی در طول ۱۴ قرن گذشته «تمامی نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و غیره را نهادینه می‌کردند» که اصلاً این توجیه نابرابری‌ها توسط اسلام روایتی، هیچگونه ارتباطی نه تنها با قرآن ندارد، بلکه برعکس قرآن تماماً بر علیه این نابرابری‌های جنسیتی، طبقاتی، مذهبی، قومی، نژادی و غیره می‌باشد.

ما می‌گوئیم: آنچه‌انکه محمد اقبال لاهوری به ما آموخته است. در «دوران خاتمیت نبوت» هیچ اتوریته‌ای «غیر از عقل انسان» نباید بر انسان به نام «دین، خدا و پیامبر اسلام و غیره» حکومت نماید.

ما می‌گوئیم: ابر بحران امروز جامعه ایران، ابر بحران‌های مرکب است نه ابر بحران ساده (از ابر بحران اقتصادی، ابر بحران سیاسی، ابر بحران اجتماعی گرفته تا ابر بحران زیست محیطی) بنابراین، از آنچه‌انکه مقابله با «ابر بحران‌های مرکب» نیازمند به «مبارزه ترکیبی» می‌باشد، مع الوصف، تنها توسط «مبارزه اردوگاهی» (نه مبارزه طبقاتی صرف) با «ترکیب مبارزه کارخانه و خیابان و کلاس» است که امکان موفقیت برای مبارزه ترکیبی با ابر بحران‌های مرکب حاصل می‌شود.

ما می‌گوئیم: «مبارزه مدنی و مبارزه صنفی و مبارزه سیاسی» اگر در راستای «جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و مستقل و تکوین یافته از پائین» انجام بگیرد، تنها «مطالبه‌گری صرف نیست، بلکه خود مبارزه نیز می‌باشد» چراکه

ما می‌گوئیم: «هر حکومت دینی که متولیان آن حکومت، همزمان خودشان را هم متولیان و مفسران آن دین می‌دانند، فساد فراگیر و ساختاری و سیستمی در آن حکومت امری طبیعی و مشروع می‌باشد»، چرا که در چنین حکومتی «دین توجیه‌کننده فساد و مشروعیت‌دهنده جنایت می‌شود» و آنچه‌انکه رادها کریشان می‌گوید: «وقتی که زور لباس تقوا به تن می‌کند، هر جنایتی مشروع می‌گردد.»

ما می‌گوئیم: در شرایط فعلی «به دلیل ساختن شهرک‌های اسرائیلی در سرزمین فلسطینی‌ها» دیگر «ایده دو کشوری» نمی‌تواند مشکل فلسطینی‌ها با رژیم صهیونیستی و متجاوز و اشغال‌گر و تروریست دولتی اسرائیل حل کند. تنها «ایده یک کشور واحد دموکراتیک با حقوق برابر می‌تواند» مشکل فلسطینی‌ها با رژیم صهیونیستی اسرائیل را حل کند.

ما می‌گوئیم: از آنچه‌انکه «خرافات» در جامعه ایران توسط «اسلام روایتی» دگماتیست روحانیت حوزه‌های فقهاتی در هزار سال گذشته بدل به «سنت» شده است، بنابراین برای مبارزه با خرافات در جامعه ایران، ابتدا باید توسط بازسازی تطبیقی اسلام، «آبخور خرافات» (که همان اسلام دگماتیست، روایتی، فقهاتی، ولایتی و زیارتی می‌باشد) سترون و عقیم و نازا بکنیم. پر پیداست که «هر گونه برخورد مکانیکی در مبارزه با خرافات، شیپور از دهان گشادش نواختن می‌باشد.»

ما می‌گوئیم: وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای آن است که: با «خرافات سنتی و مذهبی و اساطیری در جامعه ایران مبارزه کنند» اما آنچه که در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به آن عنایت داشته باشد، اینکه:

اولاً اگر چه بخش بزرگی از خرافات در اذهان جمعی مردم ایران در صندوق مذهب نهادینه شده است، این مذهب همان اسلام روایتی، زیارتی، فقهاتی و ولایتی است که متولیان آن هم همان روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی می‌باشند؛ و اصلاً و ابداً «اسلام قرآن» نه تنها هیچگونه پیوندی با خرافات ندارد، بلکه برعکس، اسلام قرآنی از آغاز الی الان پیوسته در جنگ با این خرافات بوده است.

ثانیاً از آنچه‌انکه تمامی نابرابری‌ها و تبعیض‌های موجود در جامعه امروز ایران (چه تبعیض و نابرابری جنسیتی، چه تبعیض و نابرابری طبقاتی، چه تبعیض و نابرابری نژادی، قومی، فرهنگی، مذهبی و آموزشی) توسط اسلام دگماتیست روایتی حوزه‌های فقهاتی نهادینه شده است، بدون تردید بدون مبارزه همه جانبه ایدئولوژیک با اسلام روایتی (و اسلام فقهاتی، اسلام زیارتی، اسلام ولایتی حوزه‌های فقهاتی که متولیان و پاسداران آن روحانیت حوزه‌های فقهاتی می‌باشند) توسط اسلام قرآن، امکان مبارزه با خرافات و امکان مبارزه با تبعیض‌ها و نابرابری‌های نهادینه شده وجود ندارد. برای مثال اگر شاهدیم که فلاسفه بزرگی مانند ملاً صدرا و ملاهادی سبزواری در فلسفه و نظریه‌پردازی خود در هیرارشی «وجود و خلقت زنان از جنس حیوانات می‌دانند، نه از



مبارزه در راستای جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین، «مبارزه طبقاتی» هم می‌باشد و دارای «جوهر ضد سرمایه‌داری» است و بستر ساز تحقق «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» هم می‌باشد.

ما می‌گوئیم: اگرچه سکولاریسم حکومتی (که به معنای جدائی دین از حکومت می‌باشد، نه به معنای جدائی دین از سیاست و نه به معنای جدائی دین از اجتماع) در راستای «برابری حقوق شهروندی برای همه افراد جامعه، لازمه دموکراسی می‌باشد» و «بدون سکولاریسم حکومتی یا جدائی دین از حکومت، امکان دستیابی به حقوق برابر شهروندی یا شهروند برابر حقوق، همه افراد جامعه رنگین کمان قومی و مذهبی و فرهنگی و جنسیتی ایران وجود ندارد»، با همه این احوال باید عنایت داشته باشیم که هر نوع سکولاریسم حکومتی (جدائی دین از حکومت) ضرورتاً به معنای دموکراسی نیست، برای مثال سکولاریسم در رویکرد آتاتورک در ترکیه نه تنها به معنای دموکراسی نیست، بلکه برعکس بستر ساز فاشیسم و نژادپرستی و استبداد و توتالیتراریسم در ترکیه بوده است.

بدین جهت در این رابطه است که ما می‌گوئیم: سکولاریسم نباید در حوزه مبارزه با دین تعریف بشود، چراکه در آن صورت سکولاریسم پیش از آنکه در معنای حکومتی آن به کار گرفته شود، به معنای فلسفی و مبارزه با دین معنی می‌گردد، یعنی حذف دین در تمامی حوزه‌های عمومی و سیاسی و خصوصی (به جای حوزه حکومتی) هدف سکولاریسم می‌شود، در صورتی که در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «دین در حوزه اجتماعی غیر از دین در حوزه حکومت است» و «دین در حوزه اجتماعی همان دین سیاسی است» و اگر «دین در حوزه حکومتی دارای فونکسیون منفی باشد، اما در حوزه اجتماعی و سیاسی دارای فونکسیون مثبت اجتماعی است» و در این رابطه است که ما بر این باوریم که «اسلام قرآن بدون حضور در حوزه اجتماعی و سیاسی و همزمان در چارچوب (حوزه اجتماعی و سیاسی) در حوزه خصوصی معنا ندارد» و هر گونه تلاش انانی که (مانند حسین حاجی فرج معروف به عبدالکریم سروش) توسط اسلام صوفیانه اشعری‌گری برای خارج کردن اسلام از حوزه اجتماعی و سیاسی، میخ آهنین در سنگ کوبیدن می‌باشد.

ما می‌گوئیم: مرزبندی بین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای با لیبرالیسم در آن است که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «حکومت مردم بر مردم» یا «حکومت اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم می‌باشد» در صورتی که «لیبرالیسم حکومت نخبگان از بالا بر مردم است». همچنین دموکراسی

سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «آزادی برای جامعه می‌خواهد» در صورتی که لیبرالیسم «آزادی برای فرد می‌خواهد». یادمان باشد که مارگارت تاچر نخست وزیر اسبق انگلیس می‌گفت: «ما اصلاً جامعه نداریم، هر چه هست، فقط فرد و افراد هستند نه جامعه.»

ما می‌گوئیم فوری‌ترین وظایف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط حساس و خودویژه و تندپیچ امروز جامعه ایران استراتژی آگاهی‌بخشی در سه فرایند مختلف:

۱ - آگاهی‌بخشی ترویجی.

۲ - آگاهی‌بخشی تبلیغی.

۳ - آگاهی‌بخشی تهییجی می‌باشد.

در این رابطه:

اولاً پیشگامان این جنبش «نباید عرصه مختلف آگاهی‌بخشی ترویجی با آگاهی‌بخشی تبلیغی و آگاهی‌بخشی تهییجی به صورت بی در و پیکر در هم کنند» و نباید «بدون قانون‌بندی مربوطه اقدام به هر گونه آگاهی‌بخشی بی در و پیکر کنند.»

ثانیاً پیشگامان این جنبش باید عنایت داشتند که هرگز «بدون آگاهی‌بخش ترویجی نمی‌توانند به صورت بالبداهه وارد عرصه آگاهی‌بخشی تبلیغی بشوند». آنچنانکه «بدون آگاهی‌بخشی تبلیغی نمی‌توانند وارد عرصه آگاهی‌بخشی تهییجی بشوند.»

ثالثاً پیشگامان این جنبش باید توجه داشتند که «کار آگاهی‌بخشی ترویجی ریل‌گذاری برای آگاهی‌بخشی تبلیغی و آگاهی‌بخشی تهییجی است.»

رابعاً «هدف آگاهی‌بخشی تبلیغی و تهییجی، توده‌ای کردن آگاهی‌بخشی ترویجی است.»

ما می‌گوئیم: «پلورالیزم فرهنگی و دینی» زمانی می‌تواند بستر ساز دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشود که توسط پلورالیزم دینی و فرهنگی در چارچوب «اسلام بازسازی شده تطبیقی اقبال و شریعتی» ما بتوانیم (با پلورالیزم فرهنگی و دینی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) به «پلورالیزم اجتماعی» دست پیدا کنیم و از کانال «پلورالیزم اجتماعی» ما بتوانیم به «پلورالیزم سیاسی» در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین دست پیدا کنیم. *

اصول مانیفست اندیشه‌های



جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

جهت تحلیل باز تحلیل و آسیب‌شناسی سال گذشته، «کشف قانون‌بندی حرکت جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران، توسط آسیب‌شناسی و کالبد شکافی ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بوده است» و دلیل این امر همان است که:

اولاً در چارچوب آسیب‌شناسی و کالبد شکافی ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران است که ما می‌توانیم جامعه مدنی ایران در بستر تاریخ ۱۱۳ ساله خود، «در سه فرایند مختلف کشف قانون نمائیم و توسط آن به کشف تئوری حرکت و تحول جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران دست پیدا کنیم.»

ثانیاً برای کسب رویکرد تطبیقی جهت کشف تئوری برای جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی امروز ایران، مجبوریم که «در مرحله اول خود فرایندهای اعتلای حرکت جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران که در رأس همه آنها ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ قرار دارد، مورد کالبد شکافی و آسیب‌شناسی و آنالیز و تحلیل باز تحلیل قرار بدهیم»؛ که البته در تحلیل برای کشف قانون‌بندی و تئوری جنبش‌های ۱۱۳ سال گذشته جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران، باید عنایت داشته باشیم که «تحلیل باید صورت دو مؤلفه‌ای داشته باشد» که این دو مؤلفه عبارتند از:

الف - تحلیل افقی،

ب - تحلیل عمودی.

مقدمتاً در این رابطه باید توجه داشته باشیم که «تحلیل افقی» مربوط به آن دسته از جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران می‌شود که هنوز به صورت موضوع تاریخی در نیامده‌اند و جزء «وقایع جاری» می‌باشند، برعکس «تحلیل عمودی» که مربوط به آن دسته از جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) ایران می‌شوند که «موضوع تاریخی» شده‌اند و دیگر «موضوع جاری» نیستند. یادمان باشد که «معیار مرزبندی تاریخی و جاری بودن جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) ایران سقف ۱۰۰ سال یا یک قرن می‌باشد» بنابراین، به این ترتیب است که «تمامی جنبش‌ها و خیزش‌ها جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) ایران که از وقوع آنها بیش از ۱۰۰ سال گذشته باشد جزء حوادث و جنبش‌ها و خیزش‌های تاریخی می‌باشند». لذا برای تحلیل باز تحلیل و آسیب‌شناسی و کشف قانون‌بندی آن‌ها باید در کادر تحلیل عمودی عمل کنیم؛ و کلیه جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) ایران که از وقوع آنها کمتر از یک قرن گذشته است، باید

بر این مطلب اضافه کنیم که «ابرجنبش مشروطیت با جوهر دموکراتیک خود، همزمان سه توتالیتراریسم سیاسی و توتالیتراریسم مذهبی حوزه‌های فقه‌ای و توتالیتراریسم اقتصادی به چالش کشید».

بدین خاطر گرچه در «مشروطیت نیمی از جمعیت ایران یعنی زنان ایران نتوانستند مانند مردان از حقوق شهروندی برابر برخوردار بشوند» با همه این احوال از آنجائیکه توسط «انقلاب دموکراتیک مشروطیت برای اولین بار در تاریخ ایران، جامعه ایران توانست از حقوق شهروندی برخوردار گردد و جامعه ایران توانست توسط انقلاب دموکراتیک مشروطیت، فرایند رعیت اقتصادی و سیاسی و مذهبی (توسط اسلام فقهاتی تکلیف مدار و مقلدگرا و تعبدگرا) گذشته خود را پشت سر بگذارد و وارد فرایند قانون مدار و حقوق مدار و انتخاب گر بشود، همین عوامل باعث گردید تا در مشروطیت جامعه ایران وارد فرایند جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی خواهانه و برابری طلبانه بشود.»

باری، بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خودش، «مشروطیت را سر آغاز تکوین نظری و عملی جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی خواهانه و برابری طلبانه ایران تعریف نماید»، بنابراین اگرچه جامعه مدنی جنبشی ایران از آغاز تکوین حرکت مشروطه خواهان تکوین پیدا کرده بود و خود انقلاب مشروطیت مولود و سنتز همین جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی آزادی خواهانه و برابری طلبانه بوده است، اما از آنجائیکه لازمه «ورود هر جامعه‌ای به جامعه مدنی، تحقق حقوق شهروندی برابر برای همه گروه‌های مختلف آن جامعه می‌باشد و با توجه به اینکه با پیروزی فرایند اول انقلاب مشروطیت بود که این مهم توسط قوانین عرفی مجلس منتخب مردم ایران صورت گرفت، در نتیجه همین امر باعث شده است تا پیروزی انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ را آغاز تکوین جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی خواهانه و برابری طلبانه در کشور ایران تعریف نمائیم.» بدین ترتیب است که «عمر جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی خواهانه و برابری طلبانه ایران ۱۱۳ سال (۱۲۸۵ تا ۱۳۹۹) می‌باشد» که خود این عدد نشان دهنده آن است که «برجنبش مشروطیت در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، جزء موضوع‌های تاریخی می‌باشد» که مطابق چارچوب تعریف شده فوق «برجنبش مشروطیت می‌بایست در کادر تحلیل عمودی، تحلیل باز تحلیل و آسیب شناسی و کشف قانون بندی بشود.»

عنايت داشته باشیم که هر «سه فرایند اول و دوم و سوم ابرجنبش مشروطیت جزء وقایع تاریخی می‌باشند» بنابراین هر سه فرایند مشروطیت که از سال ۱۲۸۵ تا اسفند سال ۱۲۹۹ (کودتای انگلیسی رضا خان) ادامه داشته‌اند، باید در «کادر تحلیل عمودی به تحلیل باز تحلیل و آسیب شناسی و کشف قانون بندی

آن‌ها پردازیم» و اما از «فرایند چهارم انقلاب مشروطیت (که با تبعید رضاخان توسط امپریالیسم انگلیس و فروپاشی استبداد بیست ساله رضاخانی شروع شد و تا ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی کودتای امپریالیسم آمریکا بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران ادامه داشت که عمر فرایند چهارم مشروطیت همان) دهه پشاهپریور ۲۰ و در رأس آنها دوران ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق می‌باشد تا به امروز»، «جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی خواهانه و برابری طلبانه) ایران تنها در کادر تحلیل افقی قابل تحلیل باز تحلیل و آسیب شناسی و کشف قانون بندی می‌باشند.»

بدین جهت آنچه در خصوص «تفاوت بین مکانیزم تحلیل افقی با مکانیزم تحلیل عمودی» می‌توانیم در اینجا مطرح کنیم عبارتند از اینکه، «در تحلیل عمودی به خاطر اینکه موضوع تحلیل تاریخی شده است، برای تحلیل آن موضوع تاریخی مجبوریم که از طریق تاریخ به شناخت وقایع آن حادثه تاریخی دست پیدا کنیم». پر واضح است که تکیه بر «تعدد منابع تاریخی و انتخاب منابع تاریخی بی طرف و تکیه بر گزارش وقایع به صورت مکرر در منابع مختلف تاریخی، جزء اولین خودویژگی‌های تحلیل عمودی می‌باشد». باری، پس از ثبت و ضبط وقایع تاریخی با شیوه فوق، در کادر تحلیل عمودی نوبت به تحلیل باز تحلیل و آنالیز آن وقایع جنبش و خیزش‌های تاریخی جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران می‌رسد که برای انجام این مهم مطابق شیوه عمودی تحلیل، باید پس از در کنار هم قرار دادن «فاکت‌های استخراجی مرحله اول، به بازسازی نظری آن حادثه یا حوادث پردازیم» و پس از انجام «فرایند اول تطبیقی، در فرایند دوم به صورت انطباقی به مقایسه حادثه یا حوادث استخراجی با حوادث جاری جامعه مدنی کشور ایران و حوادث گذشته و جاری جامعه مدنی دیگر جوامع می‌پردازیم»، لذا بدین ترتیب است که با «دستاوردهای نظری دو فرایند مطرح شده، در فرایند سوم می‌توانیم به صورت دیالکتیکی به تحلیل باز تحلیل و آسیب شناسی و کشف قوانین مربوطه دست پیدا کنیم.»

در خصوص «مکانیزم تحلیل افقی» یا تحلیل باز تحلیل و آسیب شناسی و کشف قانون بندی جنبش‌ها و خیزش‌های جاری جامعه مدنی ایران (از شهریور ۲۰ الی الان) از آنجائیکه تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه مدنی ایران در این برهه تاریخی، جزء جنبش‌ها و خیزش‌های جاری کشور ایران می‌باشند، بنابراین «تحلیل باز تحلیل و آسیب شناسی و کشف قوانین آنها باید در کادر تحلیل افقی انجام بگیرد نه تحلیل عمودی». برای تحلیلی افقی، «ابتدا مانند تحلیل عمودی باید به جمع‌آوری



جاری و افقی جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد» بنابراین، پس از جمع‌آوری فکت‌ها (به صورت مستقیم پیشگام و پیشگامان) است که می‌توان در کادر تحلیل افقی با جمع‌بندی و آنالیز همان فکت‌ها به صورت تطبیقی و دیالکتیکی به تحلیل باز تحلیل و آسیب‌شناسی و کشف قانون‌بندی و دستاوردهای نظری دست پیدا کرد. پر واضح است که در این رابطه پیوند عملی و نظری پیشگامان با جنبش‌های افقی موجود در جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران، چه جنبش‌های مطالباتی صنفی باشند و چه سیاسی و مدنی و چه جنبش‌های طبقاتی و اعتراضی و اعتصابی و خیزش‌های معیشتی باشند، امری تعیین‌کننده است؛ و البته در خصوص تحلیل عمودی جنبش‌های گذشته از آنجائیکه امکان عملی برای مشارکت کنش‌گری پیشگامان وجود ندارد، پیشگامان در این رابطه باید بر پایه مطالعه منابع متعدد قابل اعتماد، بتوانند گزارش‌های موثق وقایع آن جنبش حاصل نمایند؛ و پس از جمع‌آوری آن گزارش‌ها است که پیشگام باید وارد عرصه تحلیل بشود.

در عرصه تحلیل پیشگام باید ابتدا تحلیل جنبش‌ها و خیزش‌ها بدون آرایش هیرارشیک به صورت علی‌السویه (چه جنبش‌ها مطالباتی صنفی و یا سیاسی و یا مدنی باشند و چه جنبش‌ها و یا خیزش‌های طبقاتی و معیشتی و اعتراضی، کارگران و مالباختگان و حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها و یا مزدبگیران و یا جنبش‌های آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری باشند) صورت بگیرد، بنابراین در عرصه تحلیل و آسیب‌شناسی و کشف قوانین نباید برای پیشگام یا پیشگامان تفاوتی وجود داشته باشد. چرا که پیشگام و یا پیشگامان در مرحله تحلیل و آنالیز تنها به دنبال کشف واقعیت آنچنانکه هست و آنچنانکه اتفاق افتاده، می‌باشند. البته مسجل است که پیشگام و یا پیشگامان هرگز نمی‌توانند در فرایند تحلیلی مستقیم به کشف تئوری دست پیدا کنند. لذا به همین دلیل است که «پیشگام و یا پیشگامان پس از انجام تحلیل باز تحلیل از جنبش‌ها و خیزش‌ها وارد فرایند نظریه‌پردازی تطبیقی و دیالکتیکی می‌شوند». عنایت داشته باشیم که وقتی که می‌گوئیم جنبش‌های عمودی و افقی تفکیک این دو دسته از جنبش‌ها با تفکیک دو نوع تحلیل افقی و عمودی متفاوت می‌باشد. *

ادامه دارد

فکت‌های حادثه‌پردازیم» که البته «مکانیزم جمع‌آوری فکت‌ها در تحلیل افقی با مکانیزم جمع‌آوری فکت‌ها در تحلیل عمودی متفاوت می‌باشد». چراکه آنچنانکه فوق‌المرحله کردیم، «مکانیزم جمع‌آوری فکت‌ها در کادر تحلیل عمودی به صورت مطالعه تاریخ گذشته انجام می‌گیرد» در صورتی که «جمع‌آوری فکت‌ها در کادر تحلیل افقی باید همراه با مشارکت در جنبش‌ها و خیزش‌های افقی جامعه مدنی ایران و یا توسط جمع‌آوری فکت‌ها از افرادی که به صورت مستقیم در آن جنبش‌ها و خیزش‌ها مشارکت داشته‌اند، صورت بگیرد» بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «جمع‌آوری فکت‌ها در تحلیل افقی از افرادی که در آن جنبش‌ها و خیزش‌ها مشارکت مستقیم نداشته‌اند و به صورت نقل قولی از دیگران مطرح می‌کنند، امر منفی می‌باشد». بدین خاطر «برای جمع‌آوری فکت‌های مرجع در کادر تحلیل افقی، حداکثر تلاش باید صورت بگیرد که این جمع‌آوری فکت‌ها در عرصه مشارکت در پراتیک افقی گروه‌های مختلف اجتماعی توسط پیشگام و یا پیشگامان به انجام برسد و تنها در صورتی که امکان مشارکت پیشگام و پیشگامان جهت حضور میدانی و مشارکت مستقیم در آن پراکسیس سیاسی اجتماعی یا پراکسیس اجتماعی سیاسی جامعه مدنی ایران وجود نداشته باشد، پیشگام و پیشگامان می‌توانند، از طریق افراد مطمئنی که در آن پراکسیس سیاسی اجتماعی جامعه مدنی ایران مشارکت داشته‌اند و صلاحیت گزارش‌دهی هم داشته باشند، در راستای جمع‌آوری فکت‌های مربوطه اقدام کنند.»

بدون تردید هر چه فکت‌های مرجع محصول مشارکت و حضور مستقیم و میدانی پیشگام و یا پیشگامان باشد، «تحلیل افقی» فرایندهای بعدی عمیق‌تر و واقعی‌تر می‌باشند و دستاوردهای نظری در آسیب‌شناسی و تحلیل باز تحلیل و کشف قانون‌بندی آن جنبش‌ها و خیزش‌های جاری جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) ایران علمی‌تر می‌باشد. نکته قابل توجه در این رابطه آنکه، از آنجائیکه وجود ۴۰ میلیون نفر ایرانی کاربر شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی در این شرایط باعث گردیده است تا ۴۰ میلیون نفر فوق به عنوان گزارش‌گر مستقیم وقایع جنبش‌ها و خیزش‌های جاری جامعه مدنی جنبشی داخل ایران پیوسته دست به کار باشند، همین امر باعث گردیده است تا در عرصه جمع‌آوری فکت‌های وقایع برای پیشگام و یا پیشگامان (در صورتی که پیشگام و پیشگامان به صورت میدانی و یا مستقیم در واقعه حضور نداشته باشند) مشکل‌ساز بشود.

در هر صورت معیار برای پیشگام و یا پیشگامان در کادر تحلیل افقی، «مشارکت و حضور میدانی در جنبش‌ها و خیزش‌های



تمامی رویکردهائی که در عرصه «تحول خواهانه اجتماعی»

جهت «تغییر راهبرد» یا «استراتژی» ارائه دهند،

«ایدئولوژی» هستند

مشروطیت نتواند بستر انحطاطزدائی از جامعه ایران بشود» و بدین خاطر «مشروطیت با کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ هجری که توسط امپریالیسم انگلیس برنامه‌ریزی شده بود، شکست خورد» و «استعمار در قامت رضاخان، توسط امپریالیسم انگلیس، در راستای انحطاطزدائی جامعه ایران، در چارچوب نظام سرمایه‌داری مسلط جهانی، مکانیزم مدرنیزاسیون کشور توسط رضاخان در دستور کار قرار داد» که البته با نافرمانی رضا شاه از انگلیس و گرایش رضاخان به فاشیسم و نازیسم در جریان جنگ بین‌الملل دوم باعث گردید تا با تبعید رضاخان توسط امپریالیسم انگلیس در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ همراه با تنفس سیاسی جامعه ایران (پس از ۲۰ سال خفقان رضاشاهی) جامعه سیاسی ایران به صورت همه جانبه موضوع انحطاطزدائی جامعه ایران را در دستور کار خود قرار دهند؛ که از مهمترین سنتز این فرایند ظهور مصدق و جریان جبهه ملی بود که آنچنانکه خود مصدق در دادگاه لاهه هم مطرح کرد «او سلطه امپریالیسم و استعمار بر اقتصاد و سیاست کشور ایران را عامل انحطاط جامعه ایران می‌دانست» و لذا در این رابطه بود که او توسط «ناسیونالیسم دفاعی» (نه ناسیونالیسم ارتجاعی واکنشی) به عنوان یک ایدئولوژی توانست با گفتمان‌سازی مبارزه رهایی‌بخش ضد استعماری در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم، این

۱۰ - روش و شیوه شریعتی برای «تغییر» در جامعه ایران (در چارچوب گفتمان ایدئولوژی‌اش) از کانال «رشد فرهنگی و اصلاح مذهبی و بازسازی تطبیقی اسلام با روش اقبال تعریف می‌گردد». نقد سید جمال توسط شریعتی در این رابطه قابل فهم است؛ و دلیل این امر همان است که شریعتی در کادر روش و رویکرد محمد اقبال، در عرصه «انحطاطزدائی» جوامع مسلمین و در رأس آنها جامعه ایران، «انحطاط فرهنگی» را عامل انحطاط جوامع مسلمین و جامعه ایران می‌داند. قابل ذکر است که از قرن هشتم هجری توسط عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی (پس از انتشار کتاب گران سنگ دو جلدی «مقدمه تاریخ العبر» او) موضوع انحطاطزدائی جوامع مسلمین در دستور کار نظریه‌پردازان و اندیشمندان مسلمان قرار گرفت؛ که البته نظریه‌پردازان مسلمان در این رابطه در عرصه انحطاطشناسی جوامع مسلمان در چارچوب رویکرد متفاوت خودشان داوری‌های مختلفی داشته‌اند. برای مثال خود ابن خلدون عامل انحطاط جوامع مسلمان از قرن پنجم هجری، «عامل انحطاط اجتماعی یا به عبارت دیگر انحطاط مسلمانان می‌داند» در صورتی که سید جمال الدین اسدآبادی در قرن نوزدهم میلادی «عامل انحطاط جوامع مسلمان را خلاء سلاطین جبار و عساکر جرار می‌دانست» که البته با شروع نهضت روشنگری در جامعه ایران (در فرایند پسا جنگ‌های ایران و روسیه و شکست همه جانبه ایران در آن جنگ‌ها) موضوع انحطاطزدائی در جامعه ایران به صورت ملی و کشوری (برعکس رویکرد سید جمال که انحطاطزدائی به صورت انترناسیونال جوامع مسلمان مطرح می‌کرد) در آمد؛ که از آغازگران این نهضت روشنگری (منهای رویکرد عباس میرزا و میرزا تقی امیرکبیر که بر طیل مدرنیزاسیون جهت نجات از انحطاط تکیه داشتند) باید از میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا ملکم خان یاد کنیم (که برعکس میرزا تقی خان امیرکبیر و عباس میرزا که عامل انحطاط جامعه ایران را در فقدان مدرنیزاسیون تعریف می‌کردند) میرزا یوسف خان مستشارالدوله در جزوه «یک کلمه» خود برای اولین بار «عامل انحطاط جامعه ایران در فقدان قانون تعریف کرد» که البته بعد از او میرزا ملکم خان هم عامل انحطاط جامعه ایران را همان «قانون» اعلام کرد.

فراموش نکنیم که به علت فراگیر و گفتمان شدن همین قانون‌گرائی میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا ملکم خان و دیگر همفکران اینها بود که «گفتمان قانون‌گرائی باعث گردید تا گفتمان مشروطه‌خواهی که همان گفتمان مقید کردن صاحبان بالائی قدرت توسط قانون بود شکل پیدا کند». بدین خاطر هر چند که «مشروطیت به عنوان سنتز گفتمان قانون‌گرائی به صورت نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا مادیت پیدا کرد» اما با همه این احوال، از آنجائیکه «زیرساخت نظری و ذهنی مشروطیت نتوانست تا اعماق جامعه ایران نفوذ کند، در نتیجه همین امر باعث گردید که من حیث المجموع

«گفتمان ضد انحطاطی خود را به عنوان گفتمان بین‌المللی در عرصه مبارزه رهائی‌بخش خلق‌ها درآورد.»

مصدق در این عرصه دارای رویکرد دو مؤلفه‌ای نظری و عملی بود که رویکرد عملی او همان مبارزه و شعار ملی کردن صنعت نفت ایران بود (که البته مصدق توانست در این عرصه به پیروزی برسد و امپریالیسم انگلیس را به زانو در آورد) و اما در خصوص رویکرد نظری مصدق در این عرصه او در راستای انحطاط‌زدائی جامعه ایران بر این باور بود که تنها با «تقویت جامعه ایران از درون می‌توان جامعه ایران را از انحطاط نجات داد»، بدین جهت در این رابطه بود که «مصدق برای تقویت جامعه ایران از درون بر رویکرد سه مؤلفه‌ای ناسونالیسم تدافعی و دموکراسی و نهادسازی سیاسی لیبرال دموکراسی تکیه می‌کرد» که البته به لحاظ فراهم نبودن زیرساخت‌های عینی و ذهنی آن در اعماق جامعه ایران مصدق در عرصه دوم شکست خورد؛ که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سنتز این شکست بود.

باری به همین دلیل که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ موضوع انحطاط جامعه ایران همچنان در دستور کار نظریه‌پردازان و اندیشمندان ایران در رویکردهای متفاوت جامعه سیاسی و جامعه روشنفکری ایران قرار داشت که به صورت مشخص در این عرصه می‌توانیم از معلم کبیرمان شریعتی یاد کنیم که در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در راستای انحطاط‌زدائی جامعه ایران در دهه ۴۰ (پس از پایان تحصیلاتش در اروپا و ورود به ایران) این مبارزه ضد انحطاطی خودش را در جامعه ایران از سر گرفت و البته آنچه در این رابطه حائز اهمیت بود اینکه شریعتی بر خلاف گذشتگان «عامل انحطاط جامعه ایران را نه در خلاء قانون دانست و نه عقب‌ماندگی از مدرنیزاسیون و مدرنیته می‌دانست و نه عامل انحطاط جامعه ایران را مانند مصدق سلطه بیگانه و استعمار خارجی تعریف می‌کرد و نه مانند مهندس مهدی بازرگان عامل انحطاط را استبداد سیاسی حاکم می‌دانست» بلکه او «عامل انحطاط جامعه ایران را در انحطاط فرهنگی می‌دید» و بدین جهت در این رابطه بود که او باور داشت که «علت‌العلل و بزرگترین عامل انحطاط جامعه ایران انحطاط فرهنگی است» که البته در رویکرد او «خود انحطاط فرهنگی در جامعه ایران هم مولود و سنتز انحطاط مذهبی می‌باشد» که باز «انحطاط مذهبی در نگاه شریعتی در جامعه ایران، مولود و سنتز همان حاکمیت اسلام دگماتیست فقهاتی تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبعیدگرا و فردگرا می‌باشد» که توسط متولیان رسمی آن یعنی روحانیت حوزه‌های فقهاتی، نه تنها قرائت رسمی پیدا کرده است، بلکه همین متولیان رسمی اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی (روحانیت حوزه‌های فقهاتی) عامل اصلی انحطاط حتی همین اسلام فقهاتی در هزار سال گذشته می‌باشند، بنابراین در این رابطه بود که شریعتی توسط شعار: «اسلام منهای روحانیت» و شعار: «نجات اسلام قبل از مسلمین» تلاش کرد تا موضوع

انحطاط‌زدائی مذهبی و انحطاط‌زدائی فرهنگی در جامعه ایران را دنبال نماید.

پر واضح است که شعار: «بازسازی تطبیقی اسلام» (در راستای حرکت محمد اقبال) و شعار: «پروتستانیسیم اسلامی» و شعار: «تصفیه منابع فرهنگی» توسط شریعتی باز در این رابطه مطرح گردید و از آنجائیکه (آنچنانکه خود او در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» مطرح می‌کند) به خاطر اینکه جامعه ایران را یک جامعه مذهبی تعریف می‌کرد، مانند هگل بر این باور بود که «در جامعه مذهبی راه سعادت و شقاوت آن جامعه از مسیر مذهب می‌گذرد» بنابراین بدین ترتیب بود که او در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» آخرین شعار و پیام خود را در این رابطه مطرح کرد و اعلام کرد که در «جامعه مذهبی ایران برای انحطاط‌زدائی فرهنگی باید از مذهب آغاز کنیم؟» و در چارچوب این شعار استراتژیک بود که او با تاسی از علامه محمد اقبال لاهوری برای تکیه بر مذهب جهت «تحول فرهنگی» (در جامعه ایران) معتقد بود که تنها با «اصلاح دینی یا بازسازی اسلام تاریخی است» که ما می‌توانیم به «اسلام تطبیقی» در جامعه ایران دست پیدا نماییم.

گفتمان‌سازی از ایدئولوژی اسلامی توسط شریعتی در جامعه ایران، مولود همین رویکرد فرهنگ‌گرایانه شریعتی بود. چراکه شریعتی در چارچوب «اصالت فرهنگ» در جامعه ایران بود که به «ایدئولوژی» روی آورد نه در چارچوب «اصالت ایدئولوژی» به «فرهنگ» روی آورد، به عبارت دیگر شریعتی «ایدئولوژی» را برای فرهنگ می‌خواست و ایدئولوژی را تنها مسیر تحول فرهنگی در جامعه ایران تعریف می‌کرد. او بر این باور بود که با پروژه ایدئولوژی اسلامی می‌توان (علاوه بر استحاله اسلام فقهاتی و مبارزه با طبقه رسمی روحانیت و مبارزه با قرائت رسمی از دین توسط طبقه رسمی روحانیت) از کانال دین به اعماق فرهنگی جامعه ایران دست پیدا کرد.

«روشنفکر نیز باید در عمق وجدان توده خودش حضور پیدا کند، بنابراین روشنفکر ما باید بفهمد که روح غالب بر فرهنگش روح اسلامی است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه‌اش را ساخته است و اگر به این واقعیت پی نبرد در جو مصنوعی و محدود خودش گرفتار می‌گردد... روشنفکر باید از تقلید و سطحی‌نگریستن مسائل بر حذر باشد و پی ببرد که این نقش منحنی مذهبی که اکنون در میان توده‌ها وجود دارد به مذهب و فرهنگ حقیقی اسلامی که زیربنای عقاید جامعه‌اش را می‌سازد ارتباطی ندارد و تجربه ضد مذهبی مسیحیت قرون وسطی را نمی‌توان به گذشته و حال اسلام تعمیم داد. روشنفکر جامعه جبراً لازم است که اسلام‌شناس باشد... روشنفکر جامعه اسلامی قطعاً و جبراً لازم است که اسلام‌شناس باشد و آن وقت بعد از شناخت اسلام است که ناگهان دچار یک

حالت انقلابی و شگفت‌انگیز و غیر قابل پیش‌بینی می‌شود و متوجه می‌گردد چه فاجعه بزرگی رخ داده و چگونه روشنفکران دیگر همه وقت و استعداد و نبوغ خودشان و مردم را با بد آغاز کردن تباه نموده‌اند و با بد فهمیدن و عوضی گرفتن‌ها و ارتباطات نامعقول و نامنتقی موجب فاجعه‌های بزرگ شده‌اند... این است که تکیه به اسلام در جامعه سنتی اسلامی، مسئولیت هر روشنفکر وابسته به این جامعه است، چه مذهبی و چه غیر مذهبی. برای غیر مذهبی به عنوان یک فرهنگ و برای روشنفکر مذهبی، در عین حال به عنوان یک عقیده نیز» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۸۳ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ص ۳۸۲).

۱۱ - برای شریعتی اسلام قرآن به عنوان دین، «هم در حوزه اجتماعی دارای فونکسیون مثبت می‌باشد و هم در حوزه فردی» شریعتی «نقش دین در حوزه اجتماعی را ایدئولوژی می‌نامد». شریعتی «مخالف سرسخت حضور و دخالت دین در حوزه حکومتی است». او «دین اسلام قرآنی را یک دین جامعه‌ساز اجتماعی می‌داند». برعکس حسین حاجی فرج دباغ (معروف به عبدالکریم سروش) که «دین اسلام را یک دین فردی و خصوصی می‌داند» و به همین دلیل است که او در «فره‌تر از ایدئولوژی» در نقد شریعتی می‌گوید: «دین به علت راز و حیرت نمی‌تواند ایدئولوژی بشود». یادمان باشد که حسین حاجی فرج دباغ اصلاً به اسلام به عنوان «دین اجتماعی و دین جامعه‌ساز اعتقادی ندارد» و تکیه او بر «مثنوی و دیوان شمس مولوی جهت بازتعریف اسلام و همچنین طرح رؤیاهای رسولانه و خواب‌نامه بودن قرآن همه در راستای تبیین همین اسلام فردی مورد اعتقادش می‌باشد.»

«استبداد روحانی سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است» (م. آ - ج ۴ - ص ۲۶۳).

«روحانیت خود را به اعتبار روحانی بودن حاکم و زعیم مردم می‌دانند نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم» (م. آ - ج ۲۶ - ص ۶۳۲).

باری اگر بخواهیم تا اینجا یک جمع‌بندی داشته باشیم باید بگوئیم که:

الف - ایدئولوژی برای شریعتی «نه تبیین واقعیت واژگونه شده است»، آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید و «نه آگاهی کاذب است» آنچنانکه فریدریش انگلس می‌گوید بلکه «یک رویکرد اجتماعی و عدالت‌خواهانه به دین اسلام می‌باشد که شریعتی با تاسی از محمد اقبال آن را ادامه‌گریزه می‌داند و توسط آن تلاش می‌کند تا ظرفی برای انتقال اندیشه‌های خودش قرار بدهد؛ زیرا شریعتی از آنجائیکه «استراتژی حرکتش بر پایه تقدم تحول فرهنگی نسبت به تحول اجتماعی و تحول سیاسی در جامعه ایران قرار داده بود» و از آنجائیکه در رویکرد شریعتی «مبارزه با توتالیتراریسم فرهنگی و مذهبی» در جامعه ایران (به

خاطر حاکمیت اسلام فقاهتی فردگرا و تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تعبدگرا حوزه‌های فقاهتی روحانیت) باید «مقدم بر مبارزه با توتالیتراریسم سیاسی و توتالیتراریسم نظامی و پلیسی باشد» و «بدون مبارزه با توتالیتراریسم فرهنگی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران امکان به چالش کشیده شدن توتالیتراریسم سیاسی و نظامی و پلیسی وجود ندارد» لذا به همین دلیل بود که شریعتی در راستای به چالش کشیدن اسلام دگماتیست فقاهتی مبتنی بر باید و نبایدهای فقهی فردی و تعبدی و تقلیدی و تکلیفی تلاش می‌کرد تا توسط «ایدئولوژی اسلامی خود باید و نبایدهای خودآگاهانه و انتخابی و اختیاری و اجتماعی رویکرد اسلام عدالت‌خواهانه و جامعه‌سازانه تطبیقی را آلت‌ناتیو نظری و فرهنگی و باید و نبایدهای فردی و تقلیدی و تکلیفی و تعبدی اسلام فقاهتی حاکم بر اذهان مردم ایران بکند.»

بدین جهت در این رابطه بود که از همان آغاز تکوین اسلام ایدئولوژیک شریعتی، «جنگ نظری و عملی روحانیت جهت مبارزه با رویکرد ایدئولوژیک اسلام اجتماعی و عدالت‌خواهانه و جامعه‌سازانه شریعتی آغاز گردید» و در ادامه این «جنگ مذهب علیه مذهب» بین شریعتی و روحانیت حوزه‌های فقاهتی بود که پروژه ایدئولوژی‌سازی شیخ مرتضی مطهری از اسلام فقاهتی فردی و تکلیفی و تقلیدی و تعبدی تحت عنوان «مقدمه بر جهان‌بینی اسلام» در مبارزه نظری با ایدئولوژی شریعتی به صورت عکس‌العملی شکل گرفت؛ که البته در این رابطه «یخ ایدئولوژی‌سازی شیخ مرتضی مطهری نگرفت» و دلیل آن هم این بود که شیخ مرتضی مطهری «به صورت عکس‌العملی می‌خواست از اسلام فقاهتی دگماتیست حوزه‌های فقاهتی تقلیدگرا و فردگرا و تکلیف‌محور و تعبدگرا ایدئولوژی بسازد». آن هم ایدئولوژی‌ایی که بتواند ایدئولوژی شریعتی (که مبتنی بر اندیشه‌های خودآگاه و انتخاب و اختیار و اجتماعی و جامعه‌سازانه و عدالت‌محور بود) را به چالش بکشد. *

ادامه دارد

کدامین «استراتژی»؟

«مردم را از این‌ها بگیریم»؟

«این‌ها را از مردم بگیریم»؟

وارد دیسکورس مبارزه جامعه ایران بشود.

بر این مطلب بیافزاییم که اصل «تئوری موتور کوچک و موتور بزرگ» برای اولین بار توسط رژی دبره (در کتاب «انقلاب در انقلاب») مطرح شد که البته این تئوری رژی دبره حاصل جمع‌بندی او از مبارزه کاسترو و چه گوارا در انقلاب ۱۹۵۹ کوبا بود، چرا که رویکرد تقدم حرکت موتور کوچک بر حرکت موتور بزرگ در عرصه انقلاب ضد استبدادی و رهائی‌بخش تحت فرما ندهی کاسترو و چه گوارا در کوبا تجربه موفقیت‌آمیزی داشت؛ و از بعد از پیروزی انقلاب کوبا بود که «گفتمان موتور کوچک و موتور بزرگ در عرصه تبیین استراتژی مبارزه رهائی‌بخش و ضد استعماری خلق‌های تحت ستم در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم به عنوان یک گفتمان جهانی در آمد». حاکمیت گفتمان چریکی در دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ به عنوان یک گفتمان مسلط بر جامعه ایران باعث گردید که به استثنای استراتژی روشنگری ارشاد شریعتی، تمامی شیوه‌های مبارزاتی گروه‌های مختلف جامعه سیاسی ایران تحت تأثیر این گفتمان قرار بگیرد؛ و البته همه آن جریان‌ها هم به دنبال به حرکت در آوردن موتور بزرگ توسط حرکت موتور کوچک پیشاهنگ سه مؤلفه‌ای چریک‌گرا و ارتش خلقی و حزب طراز نوین لنینیستی بودند؛ اما دیری نپائید، یعنی از اواخر سال ۵۲ صبر این جریان‌های جامعه سیاسی ایران به سر آمد و یواش و یواش این جریان‌ها دریافتند که (برعکس انقلاب کوبا) «در کشور ایران موتور بزرگ نمی‌تواند توسط موتور کوچک یا جریان‌های پیشاهنگ چریک‌گرا و ارتش خلقی و پیرو رویکرد تحزب‌گرایانه لنینیستی به حرکت در آیند».

بدین جهت، از این جا بود که این موضوع علاوه بر اینکه «باعث بحران فراگیر درونی در تشکیلات چریک‌گرا و ارتش خلقی و پیشاهنگی تحزب‌گرایانه لنینیستی شد» شرایط برای ضربه‌پذیری این تشکل‌های نظامی در برابر دستگاه‌های سرکوب‌گر نظامی - پلیسی رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی هم

در برابر جریان‌های دسته اول که «بر مبارزه مسالمت‌آمیز به عنوان عمل تکیه داشته‌اند». دسته سوم افراد و یا جریان‌هایی هستند که (برعکس دسته اول و دسته دوم که حرکت برای موتور کوچک و بزرگ به عنوان یک انتخاب تعریف می‌نمایند) از آنجائیکه تکوین «حرکت برای موتور بزرگ یک جبر و ضرورت رشد ابزار تولید می‌دانند، بر اولویت و تقدم حرکت موتور بزرگ نسبت به حرکت موتور کوچک اعتقاد دارند» اما در باب آبشخور حرکت موتور بزرگ (برعکس آبشخور حرکت موتور کوچک در رویکرد دسته اول و دسته دوم آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم که بر آگاهی نظری و عملی خودبنیاد جریان‌های سیاسی تکیه داشتند) «بر حرکت خود به خودی در کادر رشد ابزار تولید و تضاد طبقاتی و فشارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی تحمیلی یکطرفه بالائی‌های قدرت بر پائینی‌های جامعه (آنچنانکه برای نمونه در خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) به عنوان آبشخور به حرکت در آوردن موتور بزرگ تکیه می‌کنند». بدین ترتیب در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

اولاً از بهمن ماه ۴۹ که شاخه چریک‌گرائی روستائی چریک‌های فدائی خلق (شاخه بیژن جزنی) که با حمله نظامی به پاسگاه سیاهکل دوران سلطه گفتمان چریک‌گرائی بر جامعه ایران را استارت زدند و بعداً با پیوند به شاخه چریک‌گرائی شهری مسعود احمدزاده و طرح «تئوری موتور کوچک و موتور بزرگ» مسعود احمد زاده در کتاب «مبارزه مسلحانه هم تاکتیک و هم استراتژی» و طرح شعار «چریک یک حزب است» توسط او و پرویز پویان و شروع مبارزه تئوریک بین بیژن جزنی و مسعود احمدزاده و در ادامه آن تکیه محمد حنیف‌نژاد بر مبارزه چریک شهری به عنوان استراتژی سازمان مجاهدین خلق که از زمستان ۱۳۵۰ با حرکت احمد رضائی شروع شد، همه و همه باعث گردید که «موضوع موتور کوچک و موتور بزرگ در عرصه تبیین استراتژی مبارزه با رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی برای اولین بار

فراهم گردید. آنچنانکه با ضربه حمید اشرف و بهرام آرام، کل حرکت تشکل‌های نظامی مذهبی و غیر مذهبی در بیرون از زندان به حالت رکود در آمدند و فعالیت طرفداران این تشکل‌ها تنها محدود به داخل زندان‌ها شد که با اعدام (فروردین ماه ۵۴) نه نفر از سران این تشکل‌های نظامی مذهبی و غیر مذهبی در تپه اوین (توسط دستگاه پلیسی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) در فرایند پسا اعلام حزب رستاخیز و رویکرد تک حزبی رژیم استبدادی پهلوی و فشار فراگیر و حداکثری رژیم مستبد و توتالیتر پهلوی بر زندانیان سیاسی در داخل زندان هم زندانیان سیاسی (به علت شکست‌های نظامی برون از زندان و از همه مهمتر کودتای اپورتونیستی درون سازمان مجاهدین خلق و بحران استراتژی) گرفتار تفرقه و تشتت همه جانبه شده بودند. در این رابطه بود که با پایان یافتن فعالیت تشکل‌های نظامی در بیرون از زندان و شکست‌های پی در پی برون از سازمانی و درون سازمانی این جریان‌ها و عدم توان بازتولید حرکتشان در عرصه اجتماعی جامعه ایران، سوالی بزرگی که برای همه جریان‌های جامعه سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور مطرح شد، این بود که «چرا موتور بزرگ (جامعه بزرگ ایران) در جریان جنبش چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ نتوانست توسط موتور کوچک به حرکت در آید؟»

در پاسخ به این سؤال محوری و استراتژی‌ساز بود که از سال ۵۵ به صورت مشخص و خودویژه چه در داخل زندان‌های سیاسی و چه در داخل و خارج از کشور، جریان‌های جامعه سیاسی و جنبش چریکی درگیر خود ساخته بود. فراموش نکنیم که سؤال محوری (جریان‌های جامعه سیاسی ایران) در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با سؤال محوری جریان‌های جامعه سیاسی ایران در فرایند پسا شکست جنبش چریکی (که از سال ۵۵ شکل فراگیر پیدا کرده بود) متفاوت بودند. چراکه در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سؤال محوری همه جریان‌های جامعه سیاسی ایران این بود که چرا حزب توده بزرگ‌ترین حزب کمونیست قاره آسیا (پس از چین و هند) که موتور کوچک جامعه بزرگ ایران در دهه پسا شهریور ۲۰ بود و در فرایند پسا شهریور ۲۰ توانسته بود تا اعماق جامعه بزرگ ایران نفوذ کند و تنها حزب سیاسی جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته بوده است که توانسته بود در تمامی نهادهای جنبش‌های جامعه مدنی ایران به صورت سازمان یافته نفوذ نماید، نه تنها نتوانست در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از خودش صیانت نماید و بیشترین هزینه در میان تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران در قبال کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پرداخت کرد و نه تنها نتوانست در برابر کودتای امپریالیستی

۲۸ مرداد ۳۲ از دموکراتیک‌ترین دولت تاریخ ایران، یعنی دولت دو ساله دکتر محمد مصدق حمایت کند و نه تنها نتوانست به سازماندهی جامعه مدنی ایران در برابر کودتای ارتجاعی و امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ بپردازد، بلکه مهمتر از همه اینکه «چرا حزب توده در آن شرایط تندپیچ تاریخ ایران تنها رسالت خودش دفاع از منافع کشور شوروی و رژیم استالینی تعریف می‌کرد؟»

اما سؤال محوری که در فرایند پسا شکست جنبش چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ از سال ۵۵ تا سال ۵۸ در جامعه سیاسی ایران مطرح بود اینکه، «چرا جنبش چریکی (به عنوان موتور کوچک جامعه ایران) با آن همه هزینه و فداکاری و ایثار نتوانست موتور بزرگ (که همان جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران می‌باشد) به حرکت در آورد؟» و البته در ادامه این سؤال محوری بود که تا سال ۵۸ و پروسه انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ سؤال‌های کلیدی دیگری هم در این رابطه مطرح گردید، مثل اینکه «چرا زمانیکه موتور بزرگ از سال ۵۶ شروع به حرکت کرد، از موتور کوچک (که همان جنبش چریکی یا احزاب پیشاهنگ طراز نوین لنینیستی بودند) خبری نبود؟» و «چرا در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، نیروهای آزاد شده از زندان جنبش چریکی به جای بازتولید دموکراتیک حیات خودشان، در بستر ابر جنبش ضد استبدادی مردم ایران (که همان موتور بزرگ می‌باشد) و به جای سازماندهی ابر جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، یا با پذیرش هژمونی خمینی، خود را پاسیف و منفعل کردند و به دنبال خمینی راه افتادند؟» و یا اینکه «به جای بازسازی استراتژی خود، دوباره در راستای بازتولید همان تشکل و استراتژی چریکی گذشته خود حرکت کردند؟»

باری، آنچه در فرایند بازتولید این جریان‌های جامعه سیاسی در عرصه جنبش ضد استبدادی مردم ایران قابل توجه بود، اینکه هر چند که بعضی از این جریان‌ها در فرایند پسا انقلاب ۵۷ (نسبت به گذشته حرکت خود) وارد فرایند جدیدی از استراتژی شدند، با همه این احوال فرهنگ چریک‌گرایی (در چارچوب همان رویکرد موتور کوچک و بزرگ) نه تنها در عرصه استراتژی، بلکه در عرصه نظری و منشی و روشی هم همچنان بر آنها حاکم بوده است و همچنان الی زمانها بر آنها حاکم می‌باشد؛ یعنی اگرچه به لحاظ سیاسی با رویکرد چریک‌گرایی وداع کرده‌اند، اما به لحاظ فرهنگی نتوانسته‌اند با فرهنگ چریک‌گرایی وداع بکنند. ثانیاً طرح دیسکورس موتور کوچک و موتور بزرگ در این نوشتار به خاطر آن مطرح شده است که در پاسخ به دو سؤال سوء تیتیر این نوشتار یعنی «کدامین استراتژی؟» «مردم را باید از این‌ها

بگیریم؟» یا «این‌ها را از مردم بگیریم؟» عنایت داشته باشیم که برای اینکه در چارچوب «استراتژی مردم را از این‌ها بگیریم» خواهیم عمل بکنیم، لازمه جداسازی مردم ایران از بالائی‌های قدرت مطلقه فقهاتی لازم است که موتور بزرگ یا جامعه بزرگ ایران وارد حرکت تحول‌ساز بشود» یعنی بدون تردید تا زمانیکه جامعه ایران را کد و جامد باشد، هرگز و هرگز نمی‌توان آن جامعه و آن مردم را از بالائی‌های قدرت مطلقه فقهاتی حاکم جدا کرد؛ و در خصوص همین نیاز به تحول و حرکت خودبنیاد و دینامیک در جامعه ایران جهت جداسازی مردم از بالائی‌های قدرت است که موضوع تئوری موتور کوچک و موتور بزرگ مطرح می‌گردد؛ و لذا تا زمانیکه در عرصه این تئوری نتوانیم پاسخی درست پیدا کنیم، هرگز نخواهیم توانست به هدف جداسازی مردم از حاکمیت مطلقه فقهاتی دست پیدا کنیم.

یادمان باشد که در خصوص جریان‌هایی که در پاسخ به دو سؤال فوق معتقدند که «این‌ها را باید از مردم بگیریم» در آن صورت برای آنها راهی جز این باقی نمی‌ماند مگر اینکه مانند رویکرد چریک‌گرایی با «مطلق کردن حرکت موتور کوچک، حرکت موتور کوچک را جایگزین حرکت موتور بزرگ بکنند» و آنچنانکه مسعود احمدزاده می‌گفت «چریک را یک حزب بدانند» در آن صورت دیگر آنها نیازی به حرکت موتور بزرگ ندارند. چراکه آنچنانکه در تئوری جایگزین کردن حزب به جای طبقه لنین در روسیه پسا انقلاب ۱۹۱۷ مطرح شد، خود حزب پیشاهنگ می‌تواند به جای جامعه و طبقه هم حکومت کنند و هم به جای طبقه و جامعه برای جامعه و طبقه تصمیم‌گیری بکنند.

ثالثاً در رویکرد استراتژی جنبش روشنگری ارشاد شریعتی، از آنجائیکه منظومه معرفتی شریعتی یک منظومه جامعه‌محور بود و سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم اجتماعی بود (نه سوسیالیسم طبقاتی) و دموکراسی شریعتی یک دموکراسی سه مؤلفه‌ای در چارچوب اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی بود، بنابراین این همه باعث می‌گردد تا در این شرایط به این نتیجه برسیم که «در منظومه معرفتی شریعتی اگر موتور بزرگ به حرکت در نیاید، هرگز و هرگز نخواهیم توانست هیچگونه تغییر و تحولی در جامعه بزرگ ایران ایجاد نمائیم» بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که در رویکرد شریعتی «عمده و مطلق کردن حرکت موتور کوچک یک آفت بزرگ می‌باشد» و البته در آسیب‌شناسی حرکت جامعه سیاسی ایران در ۱۵۰ ساله گذشته (حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) «بزرگ‌ترین و محوری‌ترین انحراف جریان‌های جامعه سیاسی ایران همین انحراف عمده و مطلق کردن حرکت

موتور کوچک در برابر حرکت موتور بزرگ بوده است» که حداقل فونکسیون این اشتباه و انحراف این بوده است که:

الف - جامعه بزرگ ایران از عرصه «بازی‌گری در تعیین سرنوشت خودشان به سوی عرصه تماشاگری و انفعال پرتاب شده است.»

ب - آنچنانکه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شاهد بودیم، در شرایطی هم که جامعه ایران توسط فشارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بالائی‌های قدرت، به صورت خودجوش به حرکت در می‌آیند، دیگر از موتور کوچک خبری نیست و حداقل فعالیت موتور کوچک جمع‌آوری اسلحه برای روز مبادای خودشان می‌باشد نه سازماندهی و یا کمک به سازماندهی جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته توده‌های جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه.

ج - «عمده و مطلق کردن حرکت موتور کوچک در برابر حرکت موتور بزرگ، مولود الگوبرداری و رویکرد انطباقی جریان‌های جامعه سیاسی ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه می‌باشد» که با تاسی از دستاوردهای دو انقلاب بزرگ کبیر فرانسه و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، جریان‌ها و یا افراد جامعه سیاسی ایران تلاش می‌کردند تا با «کپی - پیست» کردن آن اندیشه‌ها، از دستاورد آن دو انقلاب (انقلاب‌های کبیر فرانسه و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) لباسی بدوزند و بر تن جامعه ایران بکنند که البته این رویکرد انطباقی جریان‌ها و افراد جامعه سیاسی ایران در ۱۵۰ سال گذشته، تنها دستاوردی که داشته است، جایگزین کردن حرکت نظری و عملی خودشان، به جای جامعه بزرگ سیاسی بوده است.

د - عدم شناخت جامعه ایران در عرصه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و تاریخی از دیگر دستاوردهای این «رویکرد انطباقی» افراد و جریان‌های جامعه سیاسی ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران بوده است. *

ادامه دارد

هدف بعث پیامبر اسلام «پاره کردن زنجیرهای پای عقل انسان است»

توسط «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع»

در چارچوب «گفتمان توحید نظری و عملی قرآن»

است. فرهنگ‌های قاره آسیا و در واقع تمام جهان قدیم از آن جهت از بین رفت که در آن فرهنگ‌ها انحصاراً از داخل به واقعیت و حقیقت نزدیک می‌شدند و از داخل به خارج حرکت می‌کردند. این طرز کار برای آنها نظریه به بار می‌آورد و قدرتی از آن به دست نمی‌آمد و هیچ تمدنی قابل دوامی ممکن نیست که تنها بر پایه نظریه ساخته شود. در این تردیدی نیست که توسل به تجربه دینی، به عنوان منبعی از معرفت الهی، از لحاظ تاریخی مقدم بر توسل به تجربه بشری به همین منظور بوده است. قرآن که توجه به اختیار و تجربه را یکی از مراحل ضروری زندگی روحی بشریت می‌داند، به همه میدان‌های تجربه بشری با اهمیت یکسان می‌نگرد و همه را در شناختن حقیقت و واقعیت نهایی که علایم آن در باطن و ظاهر تجلی می‌کند، سهیم می‌داند. توجه قرآن به طبیعت نماینده اهمیت دادن آن کتاب است به این امر که آدمی با طبیعت پیوستگی دارد و از این پیوستگی که ممکن است به عنوان وسیله‌ای برای مهار کردن نیروی طبیعی به کار برده شود، نباید همچون عاملی برای ارضای شهوت نادرست قهر و غلبه استفاده کنند، بلکه باید در راه حرکت صعودی و آزاد حیات نفسانی به کار افتد» (بازسازی فکر دینی

آنچه در پاسخ به نقد فوق شیخ مرتضی مطهری در اینجا می‌توانیم مطرح کنیم اینکه: اولاً آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم شیخ مرتضی مطهری به اشتباه چنین می‌اندیشد که اقبال تولد عقل برهانی استقرایی در بشر از قرن هفتم میلادی در طول وحی می‌داند. در صورتی که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم اقبال ظهور عقل برهانی استقرایی در بشر قرن هفتم میلادی «در عرض وحی نبوی می‌داند» و آن را محصول «تکثر منابع شناخت» (طبیعت و تاریخ و تجربه انفسی درونی) در قرآن می‌داند. رویکرد اقبال به قرآن در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام الی الابد و برای همیشه در پیوند با عقل برهانی استقرایی بشر بر این امر قرار دارد که «قرآن پیوسته هدایت‌گری این عقل برهانی استقرایی را به عهده دارد» و هرگز عقل برهانی استقرایی انسان (اگر چه از نظر اقبال حتی آبخور تکوین اولیه آن خود قرآن با سه مؤلفه‌ای منابع شناخت بوده است) نمی‌تواند بدون هدایت‌گری قرآن حیات رو به جلو داشته باشد.

«شک نیست که غرض مستقیم قرآن از مشاهده همراه با تفکر و نظر در طبیعت آن است که در آدمی آگاهی نسبت به چیزی بیدار کند که طبیعت نماینده و رمز آن به شمار می‌رود. ولی نکته قابل ذکر این است که وضع عمومی تجربی و اختیاری قرآن در پیروان آن احساس قدسیتی برای آنچه جنبه عملی و واقعی دارد ایجاد کرده و آنان را بنیان علم جدید ساخته است. روح تجربی را در عصری بیدار کردن که هر چیز دیدنی را در جستجوی آدمی برای رسیدن به خدا بی‌ارزش تصور می‌کردند، کار بزرگی بوده است. مطابق گفته قرآن، چنانکه پیش از این هم اشاره کردیم، جهان هدف و غایتی جدی در دنبال دارد. حوادث تغییرپذیر آن وجود ما را ناگزیر از آن می‌کند که شکل‌های جدید پیدا کند. کوشش عقلی برای برداشتن موانعی که جهان در پیش پای ما می‌گذارد، علاوه بر اینکه زندگی ما را وسعت می‌بخشد و ثروتمند می‌کند، بینش ما را نیز افزایش می‌دهد؛ و به این ترتیب است که قرآن ما را برای برخورد با جنبه‌های دقیق‌تر تجربه بشری مسلط‌تر می‌سازد. تماس فکری با جریان زمانی اشیاء است که ما را برای رویت آنچه ناگذران و غیر زمانی است پرورش می‌دهد. واقعیت در ظواهر آن منزل دارد و موجودی چون آدمی که باید در محیطی پر از موانع زندگی خود را ادامه دهد، حق ندارد که از شناختن آنچه مرئی است غفلت ورزد. قرآن چشم ما را (پیوسته در طول زمان) برای دیدن واقعیت بزرگ تغییر باز می‌کند و این تغییر چیزی است که تنها از طریق ارزشیابی و تحت ضبط در آوردن آن ساختن تمدنی قابل دوام (در آینده) امکان‌پذیر

در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۲۹ - سطر اول به بعد).

عقل چون پای در این راه خم اندر خم زد

شعله در آب دوانید (زیر دریائی امی ساخت) و جهان برهم زد

کیمیاسازی او ریگ روان را زر کرد

بر دل سوخته اکسیر محبت کم زد

وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم

رهزنی بود کمین کرد و ره آدم زد

هنرش خاک بر آورد ز تهذیب فرنگ

باز آن خاک بچشم پسر مریم زد

شرری کاشتن و شعله درون تا کی (هر که باد بکارد. طوفان درو می‌کند)

عقده بر دل زدن و باز گشودن تا کی

کلیات اقبال - پیام مشرق - ص ۲۵۸ - سطر ۱۱ به بعد

آنچه که از اندیشه اقبال در عبارات و اشعار فوق او قابل فهم است اینک:

الف - محمد اقبال برعکس آنچه که شیخ مرتضی مطهری (در کتاب «وحی نبوت») می‌گوید «هدایت‌گری قرآن بر عقل آدمی فقط مختص به زمان پیامبر نمی‌داند، بلکه علی‌الدوام برای همیشه عقل بشری را نیازمند به هدایت‌گری قرآن می‌داند» و «جدائی عقل برهانی استقرائی از هدایت‌گری قرآن در هر زمانی برای بشریت یک فاجعه بزرگ می‌داند». لذا به همین دلیل است که در عبارات فوق اقبال در باب «هدایت‌گری قرآن با فعل مضارع صحبت می‌کند» و هرگز در هیچ جای کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام و کلیات اشعار اقبال، او «هدایت‌گری قرآن مختص به آغاز وحی ندانسته است» بلکه برعکس آنچه‌انکه در عبارات فوق هم شاهد هستیم، اقبال «وظیفه هدایت‌گری عقل برهانی استقرائی انسان توسط قرآن، در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام، حتی بیشتر از زمان خود پیامبر اسلام می‌داند» و شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در رویکرد محمد اقبال «رابطه عرضی بین عقل برهانی استقرائی و قرآن به موازات گسترش کار عقل در زندگی بشر بیشتر می‌شود».

ب - استناد شیخ مرتضی مطهری به سخن اقبال (در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۳۷ - سطر ۱۴ که می‌گوید: «پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا

آنجا که به منبع الهام وحی مربوط می‌شود به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای روح الهام وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است. زندگی در وی منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است.» در خصوص جایگاه بعثت پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی، برعکس آنچه که شیخ مرتضی مطهری (در صفحه ۴۸ کتاب «وحی و نبوت» خود می‌گوید) این داوری اقبال (آنچنانکه در عبارت فوق از او واضح و روشن است) در «باب کتاب قرآن است، نه شخص پیامبر اسلام» چراکه اقبال در این عبارت منشاء و محتوای قرآن به دو قسم تقسیم می‌نماید و از آنجائیکه منشاء قرآن از نظر اقبال همان وحی نبوی می‌باشد (که با وفات پیامبر اسلام برای همیشه بر بشریت قطع شده است)، در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا اقبال در داوری خود در عبارت فوق منشاء تکوین قرآن به جهان قدیم پیوند دهد و اما در خصوص محتوای قرآن از آنجا که از نظر اقبال این محتوای قرآن عبارت است از:

«ظهور و ولادت اسلام که آرزومندم چنان که دلخواه شما است برای شما مجسم کنم، همراه با ظهور و ولادت عقل برهانی استقرایی است. رسالت با ظهور اسلام در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت، به حد کمال می‌رسد؛ و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که حیات نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند» (بازسازی فکر دینی - فصل پنجم - ص ۱۳۷ - سطر ۱۸).

دینامیزم قرآن بر پایه عقل برهانی استقرایی (که خود قرآن توسط منابع ثلاثه شناخت که اعم از طبیعت و تاریخ و تجربه دینی انفسی درونی یا معراج وجودی می‌باشند، بستر ساز ظهور این عقل برهانی استقرائی بشر از قرن هفتم میلادی بوده است) در داوری اقبال به لحاظ منشاء تکوینی به جهان قدیم پیوند دارد و محتوای قرآن که بر پایه «پیوند عرضی بین عقل و هدایت‌گری قرآن برای همیشه استوار می‌باشد، به جهان جدید (که همان جهان دوران خاتمیت در دیسکورس اقبال می‌باشد) پیوند دارد، باز هم یادآوری می‌کنیم و از تکرار این موضوع هرگز خسته نمی‌شویم که در «گفتمان قرآنی محمد اقبال عامل ختم نبوت پیامبر اسلام ظهور عقل برهانی استقرائی توسط همین قرآن بوده است» و این موضوع خود معرف این حقیقت می‌باشد که «تنها معجزه پیامبر اسلام خود قرآن است» و منهای داوری ابن خلدون (در کتاب گرانسنگ «مقدمه تاریخ» خودش) که معتقد است که «پیامبر اسلام منهای کتاب قرآن، معجزه دومش پیوند بین قبائل وحشی عربستان (آنچنانکه در سوره قریش مطرح

برهان و مفسر قرآن می‌باشد و در بیت دوم رابطه بین عقل برهان استقرائی با قرآن رابطه نمود و خلیل تفسیر می‌نماید؛ و باز در همین رابطه است که اقبال در جای دیگر در باب قرآن می‌گوید:

نقش قرآن تا درین عالم نشست

نقش‌های پاپ و کاهن را شکست

فاش گویم آنچه در دل مضمراست

این کتابی نیست چیزی دیگر است

چون بجان در رفت جان دیگر شود

جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

مثل حق پنهان و هم پیداست این

زنده و پابنده و گویاست این

با مسلمان گفت جان بر کف بنه

هر چه از حاجت فزون داری بده

آفریدی شرع و آئینی دگر

اندکی با نور قرآنش نگر

از بم و زیر حیات آگه شوی

هم ز تقدیر حیات آگه شوی

کلیات اقبال - جاوید نامه - ص ۳۱۷ - سطر یک به بعد

پر پیداست که در این ابیات هرگز اقبال رسالت قرآن را محدود به دوران پیامبر اسلام نمی‌کند بلکه برعکس بر این باور است که برای «همیشه قرآن رسالت زیر و زیر کردن حیات درونی و برونی فردی و اجتماعی مسلمانان را دارد.» *

ادامه دارد

شده است) بوده است» اگر بپذیریم که حتی همان وحدت بین قبائل وحشی عربستان هم مولود و سنتز همین قرآن بوده است، بدون تردید قرآن تنها معجزه پیامبر اسلام بوده است و در همین رابطه آنچه‌آنچه در سوره اسراء تاکید شده است، پیامبر اسلام (در برابر در خواست مخالفین) نسبت به آوردن معجزه‌ای غیر از قرآن برای آنها، مقاومت می‌کرده است.

پر واضح است که از نظر محمد اقبال علت معجزه بودن قرآن نه به خاطر حروف آیات و دیگر اشکال صوری این کتاب است، بلکه فقط و فقط «همان هدایت‌گری محتوایی این کتاب و موتور دینامیک همیشگی این کتاب (که همان عقل برهانی استقرائی می‌باشد) است» و بدین ترتیب است که اقبال (در کلیات اقبال - رمز بیخودی - ص ۷۵ - سطر ۱۷ در تفسیر عاشورا) می‌گوید:

رمز قرآن از حسین اموختیم

ز آتش او شعله‌ها اندوختیم

نقش الا الله بر صحرا نوشت

سطر عنوان نجات ما نوشت

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه اگر ادعای شیخ مرتضی مطهری در باب محمد اقبال نسبت به ختم دیانت به جای ختم نبوت باور کنیم، دیگر «چه نیازی دارد که محمد اقبال در قرن بیستم پس از چهارده قرن (از قطع وحی نبوی بر بشر و پایان عاشورای حسین) او رمز قرآن را در عاشورای حسین تعریف کند؟» «چه دینامیزم مشترکی محمد اقبال در قرن بیستم در کتاب قرآن و عاشورای حسین می‌بیند که عاشورا را کلید رمز دینامیزم قرآن می‌داند؟» و یا در جای دیگر اقبال در باب قرآن می‌گوید:

زرازی معنی قرآن چه پرسی

ضمیر ما به آیاتش دلیل است

خرد آتش فروزد. دل بسوزد

همین تفسیر نمود و خلیل است

کلیات اقبال - پیام مشرق - ص ۱۹۹ - سطر ۶ و ۷

آنچه‌آنچه مشاهده می‌کنیم در این ابیات اقبال به صراحت می‌گوید تفسیر و تعریف قرآن از فخر رازی نپرسید وجود ما



استحاله

«انسان در خود» به «انسان برای خود»

وحی آمد سوی موسی از خدا
تو برای وصل کردن آمدی
تا تو آنی پا منه اندر فراق
هر کسی را سیرتی بنهادهام
در حق او مدح و در حق تو دم
ما بری از پاک و ناپاکی همه
من نکردم امر تا سودی کنم
هندوان را اصطلاح هند مدح
من نگردم پاک از تسبیحشان
ما زبان را ننگریم و قال را
ناظر قلیبیم اگر خاشع بود
زآنک دل جوهر بود گفتن عرض
چند زین الفاظ و اضمار و مجاز
آتشی از عشق در جان بر فروز
موسیا آداب دانان دیگرند
عاشقان را هر زمان سو زید نیست
گر خطا گوید ورا خاطی مگو
خون شهیدان را زآب اولی‌تر است
در درون کعبه رسم قبله نیست
تو زسر مستان قلاوزی مجو
ملت عشق از همه دین‌ها جداست
لعل را گر مهر نبود پاک نیست
چونک موسی این عتاب از حق شنید
عاقبت دریافت او را بدید
هیچ آداب و ترتیبی مجو

بنده ما را چرا کردی جدا
نی برای فصل کردن آمدی
ابغض الاشیاء عندی الطلاق
هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
در حق او شهاد و در حق تو سم
از گراجانگی و چالاکی همه
بلکه تا بر بندگان جودی کنم
سندیان را اصطلاح سند مدح
پاک هم ایشان شوند و در فشان
ما درون را بنگریم و حال را
گرچه گفت لفظ ناخاضع بود
پس طفیل آمد عرض جوهر غرض
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز
سر بسر فکر و عبارت را بسوز
سوخته جان و روانان دیگرند
بر ده ویران خراج و عشر نیست
ور بود پر خون شهید او را مثنو
این خطا از صد صواب اولی‌تر است
چه غم آر غواص را پاچپله نیست
جامعه چاکان را چه فرمایی رفو
عاشقان را ملت و مذهب خداست
عشق در دریای غم غمناک نیست
در بیابان از پی چوپان دوید
گفت مزده ده که دستوری رسید
هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو

کفر تو دین‌ست و دینت نور جان
ایمنی وز تو جهانی در امان
ای معاف یفعل الله ما یشاء
بی‌محابا رو زبان را برگشا
مثنوی - دفتر دوم - ص ۲۸۱ - سطر ۱۴ به بعد
آن یکی الله می‌گفتی شبی
تا که شیرین گردد از ذکرش لیبی
گفت شیطانش خمش ای سخت‌رو
چند الله می‌زنی بسیار گو
می‌نیاید یک جواب از پیش تخت
چند الله می‌زنی با روی سخت
او شکسته دل شد بنهاد سر
دید در خواب او خضر اندر خضر
گفت هین از ذکر چون وامانده‌ای
چون پشیمانی از آن کنش خوانده‌ای
گفت لبیکم نمی‌آید جواب
زآن همی ترسم که باشم رد باب
گفت خضرش که خدا گفت این به من
تو برو با او بگو ای متحن
نی که آن الله تو لبیک ماست
آن نیاز و سوز دردت پیک ماست
نی تو را در راه من آورده‌ام
نی که من مشغول ذکر کرده‌ام

حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو

جذب ما بود و گشاد این پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یا رب تو لبیک‌هاست

جان جاهل زاین دعا جز دور نیست

ز آنک یا رب گفتنش دستور نیست

این دهان بستی دهانی باز شد

تا خوردند لقمه‌های راز شد

لب فرو بند از طعام و از شراب

سوی خان آسمانی کن شتاب

گر تو این انبان زنان خالی کنی

پر زگوه‌های اجلالی کنی

طفل جان از شیر شیطان پا ک کن

بعد از آنش با ملک انباز کن

چند خوردی چرب شیرین از طعام

امتحان کن چند روزی در صیام

چند شب‌ها خواب را گشتی اسیر

یک شبی بیدار شو دولت بگیر

مثنوی - دفتر سوم - ص ۳۹۱ - سطر ۱۴ به بعد

باری، در این چارچوب است که «پیوند بین دعا و عبادت» در ادیان ابراهیمی و به خصوص در اسلام قرآن و پیامبر اسلام قابل تبیین می‌باشد، البته در منطق «این پیوند را اعم و اخص من وجه تعریف می‌شود» چراکه گرچه در دیسکورس قرآن «جوهر اصلی عبادت همان دعا می‌باشد» و خود عبادت و مناسک هم (در قرآن) در راستای ایجاد پیوند مستقیم و بدون واسطه بین خداوند و بندگانش می‌باشد، بدین جهت هرگز آنچنانکه اسلام صوفیانه بر طبل آن می‌کوبند، نباید انجام «عمل عبادات در پای معراج وجودی انسان قربانی بشود» و نباید «آنچنانکه صوفیان به غلط مدعی هستند، با نردبانی که به پشت بام رفته‌ایم، پس از رسیدن به پشت بام، نردبان را رها کنیم». لذا آنچنانکه معلم کبیرمان محمد اقبال لاهوری (در پایان فصل دوم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام خود) مطرح می‌کند، آخرین سفارش پیامبر اسلام به مسلمین، «تاکید بر اقامه نماز بوده است» که خود این امر نشان دهنده آن است که «پیامبر

اسلام تا آخرین مرحله تکامل معراجی و اسرائی‌اش یا تکامل عمودی و افقی خودش بر انجام عبادات تکیه داشته است و هرگز (آنچنانکه صوفیان می‌گویند) در این رابطه معتقد به قطع عبادات در مراحل عالی تکامل عمودی و افقی نبوده است.»

پیوند بین عبادت و دعا تنها بدین ترتیب قابل تبیین می‌باشد که در چارچوب دیسکورس قرآن، «تنها توسط عبادات و مناسک است که ما می‌توانیم با حذف واسطه‌ها به رابطه مستقیم بین خداوند و انسان‌ها دست پیدا کنیم». یادمان باشد که مهمترین شرط انجام دعا در دیسکورس قرآن «حذف واسطه‌های مذهبی و اجتماعی و سیاسی است» و تا زمانیکه با «حذف واسطه‌ها رابطه بین دعا کننده و خداوند به صورت مستقیم در نیاید، امکان انجام دعا با خداوند وجود ندارد» و البته این مهم (در دیسکورس پیامبر اسلام و قرآن) تنها توسط عبادات قابل انجام می‌باشد.

آن بلال صدق در بانگ نماز

حی را هی همی خواند از نیاز

تا بگفتند ای پیامبر نیست راست

این خطا اکنون که آغاز بناست

ای نبی و ای رسول کردگار

یک مؤذن کو بود افصح بیار

عیب باشد اول دین و صلاح

لحن خواندن لفظ حی علی الفلاح

خشم پیغمبر بجوشید و بگفت

یک دو رمزی از عنایات نهفت

کای خسان نزد خدا هی بلال

بهنتر از صد حی و خی و قیل و قال

وامشورانید تا من رازتان

وانگویم آخر و آغازتان

گر نداری تو دم خوش در دعا

رو دعا می خواه زخوان صفا

بهر این فرمود با موسی خدا

وقت حاجت خواستن اندر دعا

کای کلیم الله زمن می‌جو پناه

با دهانی که نکردی تو گناه



گفت موسی من ندارم آن دهان

گفت ما را از دهان غیر خوان

از دهان غیر کی کردی گناه

از دهان غیر بر خوان کای اله

آن چنان کن که دهانها مر ترا

در شب و در روزها آرد دعا

از دهانی که نکردستی گناه

آن دهان غیر باشد عذر خواه

یا دهان خویشتن را پاک کن

روح خود را چابک و چالاک کن

ذکر حق پاکست چون پاکی رسید

رخت بر بندد برون آید پلید

می‌گریزد ضدها از ضدها

شب گریزد چون بر افروزد ضیا

چون در آید نام پاک اندر دهان

نی پلیدی ماند و نی آن دهان

مثنوی - دفتر سوم - ص ۳۹۰ - سطر ۱۶ به بعد

گفت پیغمبر که معراج مرا

نیست بر معراج یونس اجتا

آن من بر چرخ و آن او نشیب

ز آنک قرب حق برونست از حسیب

قرب نی بالا نه پستی رفتنست

قرب حق از حبس هستی رستنست

نیست را چه جای بالا است و زیر

نیست را نه زود و نه دورست و دیر

کارگاه گنج حق در نیستیست

غره هستی چه دانی نیست چیست

مثنوی - دفتر سوم - ص ۶۰۵ - سطر ۱۳ به بعد

همچنین جویای درگاه خدا

چون خدا آمد شود جوینده لا

گرچه آن وصلت بقا اندر بقاست

لیک زاویان بقا اندر فناست

سایه‌ایی که بود جویای نور

نیست گردد چون کند نورش ظهور

عقل کی ماند چو باشد سرده او

کل نشیء هالک الا وجهه

هالک آید پیش وجهش هست و نیست

هستی اندر نیستی خود طرفه ایست

اندرین محضر خردها شد زدست

چون قلم اینجا رسیده شد شکست

مثنوی - دفتر سوم - ص ۶۱۰ - سطر ۱۷ به بعد

گفت پیغمبر که نضحت‌های حق

اندرین ایام می آرد سبق

گوش هوش دارید این اوقات را

در ربائید اینچنین نضحات را

نضحه‌ای آمد شما را دید و رفت

هر کرا می‌خواست جان بخشید رفت

نضحه‌ای دیگر رسید آگاه باش

تا از این هم وانمانی خواجه تاش

مثنوی - دفتر اول - ص ۹۹ - سطر ۱۵ به بعد *

ادامه دارد

